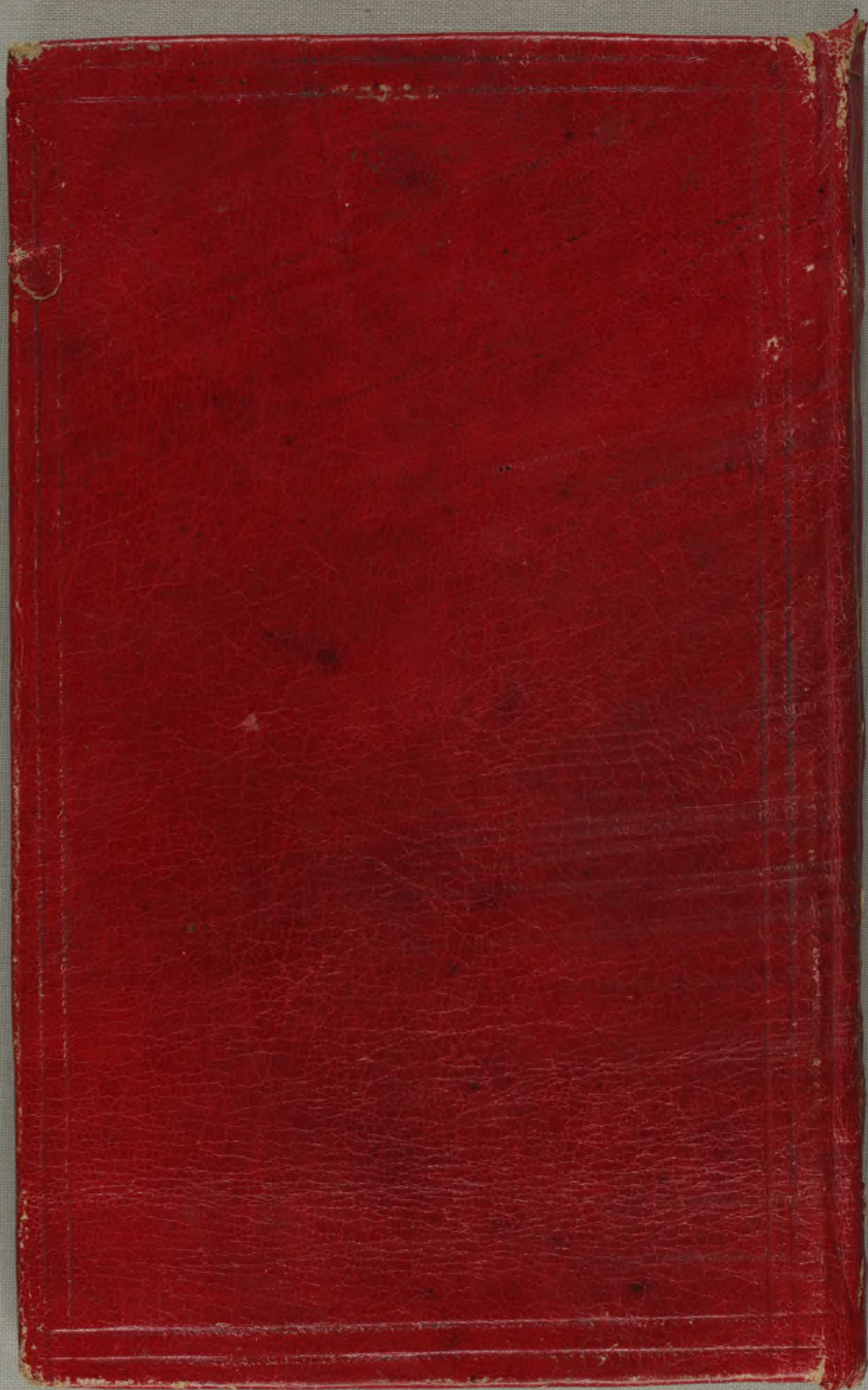
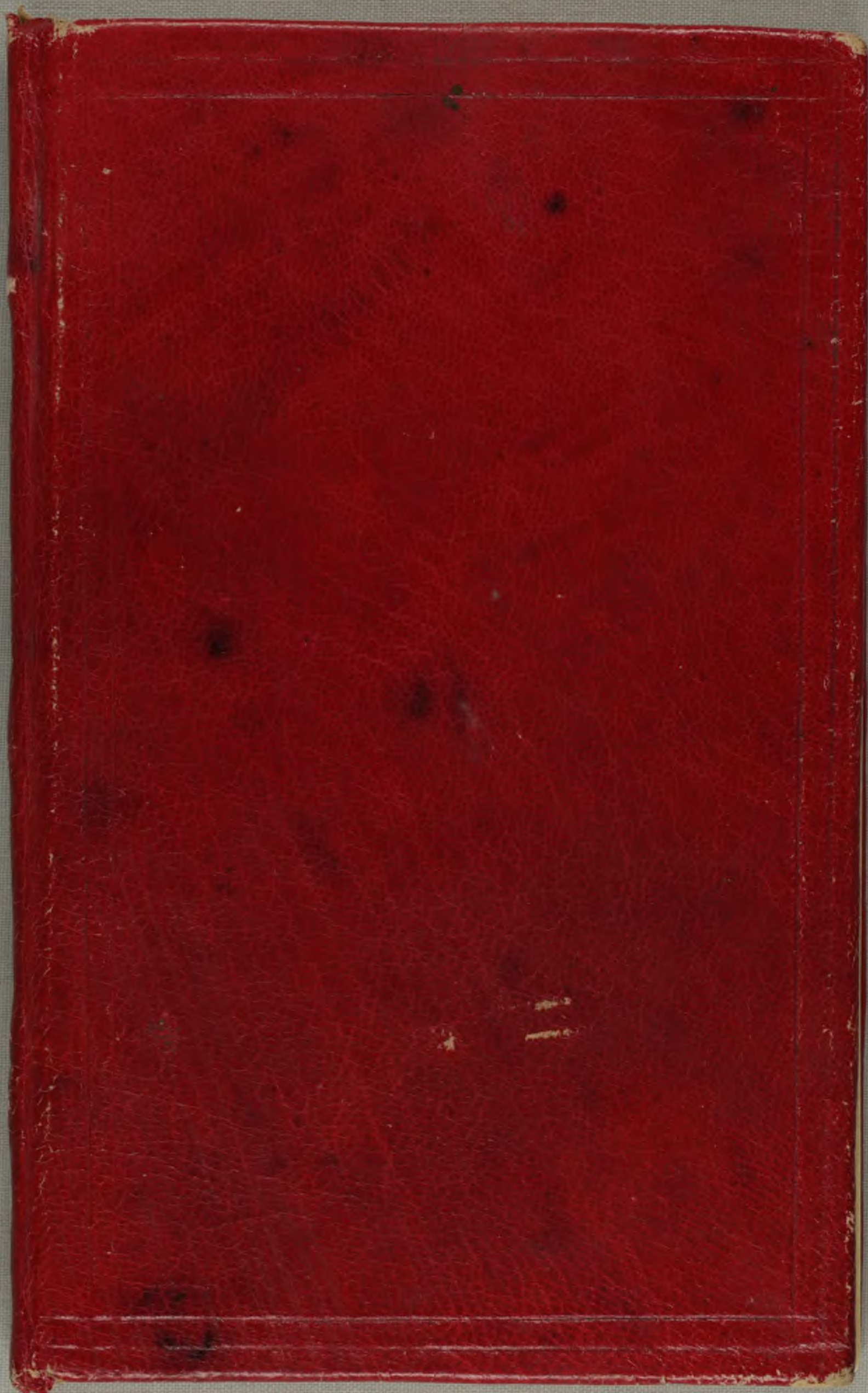
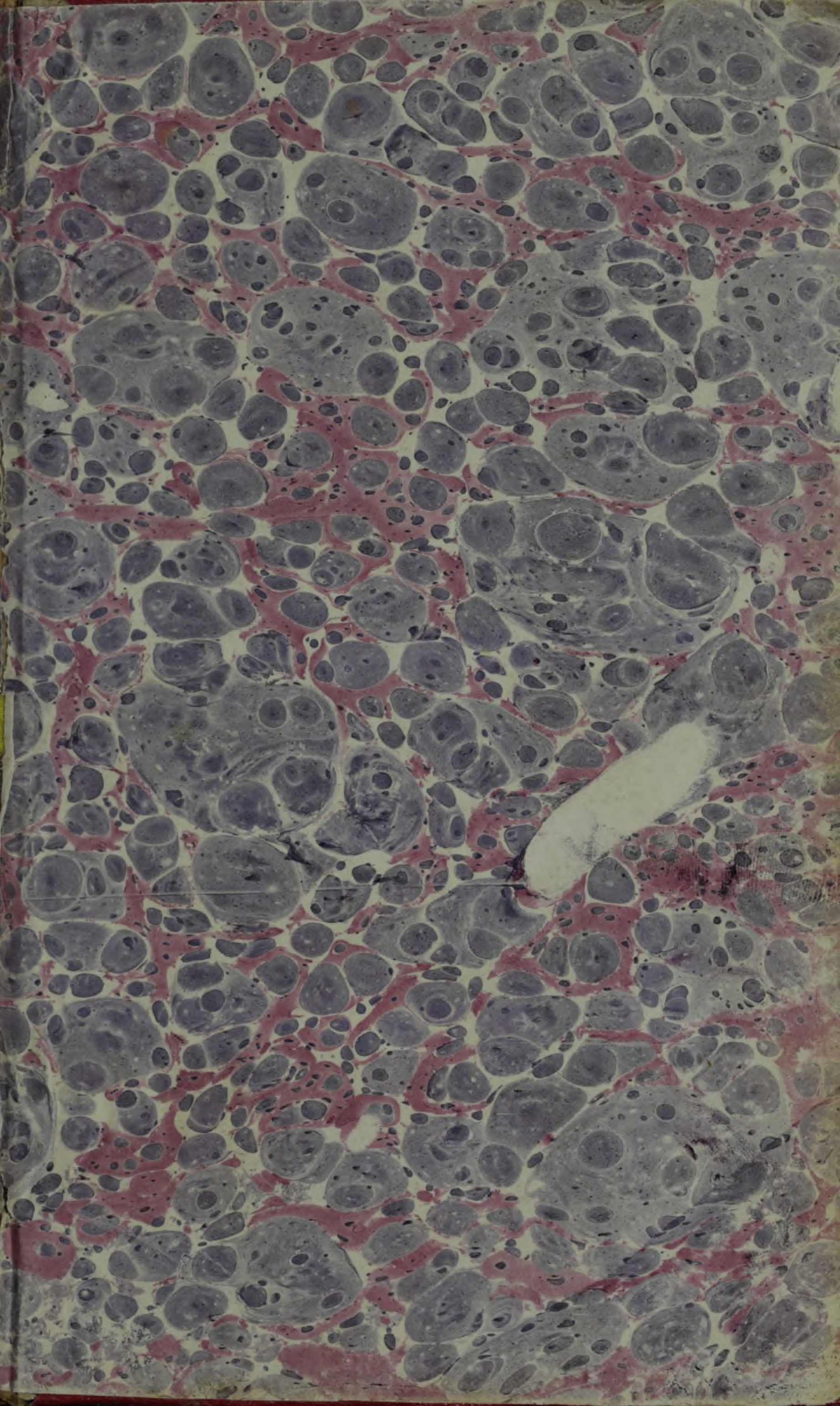
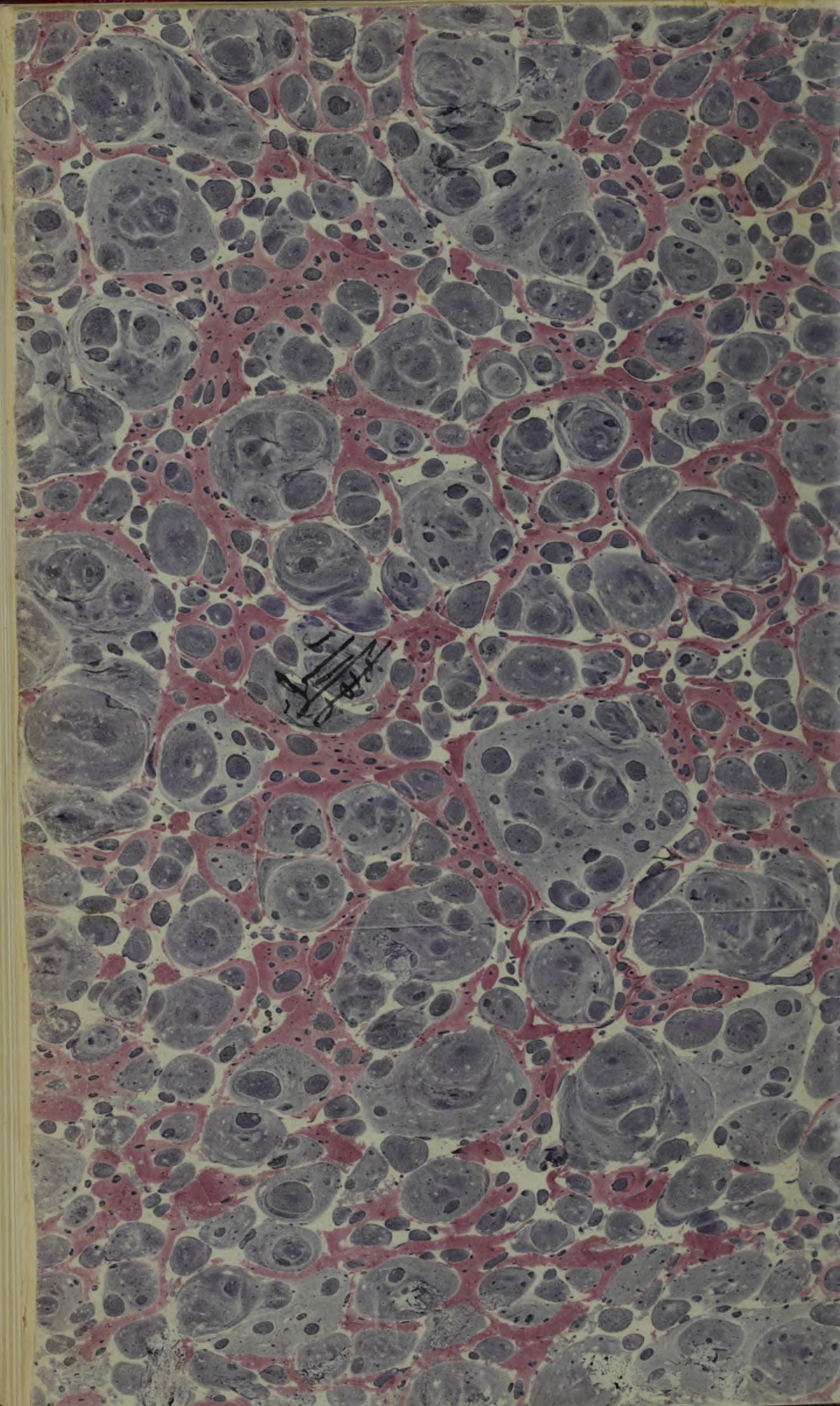










AC144

AC144

هو المنادى بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذي سخر شمس البيان بفكره وقمر
البرهان بسلطانه الذي باهره طوى ما انبسط
في سنة ايام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب
من لمح البصر وظهر المنظر الاكبر بما اسوى مكل
الطور على عرش الظهور ونطق السد امام
الوجوه التي بها ارتفع النداء من الارض والسماء
هذا ظهور ابتم به نغز الوجود من الغيب والشهود
وقرت العيون وشورت الابصار الامر لله الواحد
المفند المختار ناعته فدا في اليوم والفوق في رب
عجاب نسئله تبارك وتعالى ان يؤيد عباده

على التقرب الى مشرق الأنوار وبوقفهم على الرجوع
الى باب فضله وعلى التدارك على ما فات عنهم
في سبب الأيام والصلوة والسلام والتكبير والجماع
على ايادي احره الذين ما منعهم ضوضاء الأنا
عن التقرب الى الله رب الأرباب بندوا ما سوا
واقبلوا اليه باستقامة انكسرت بها ظهر الأشرار
ما منعهم اعراض المعرضين واعراض المشركين
الذين يتكلمون باهوائهم ليصدوا الناس عن سواء
الصراط قل الله اني بما يجذبكم الى الآفاق الاعلى
ويقرّبكم الى مقام تنور بانوار بيان ربكم مولى الأنا
يا عند لب عليك بهاء وعنايتي هنيئاً لك بما
شربت رجوة البناء من يد العطاء وفئت على خدّة
الأمر بقيام اضطربت بها اصحاب الفعود وناحت
به الأحزاب الآمن شاء الله مالك يوم القيام
الحمد لله در جميع احوال بذكر وثنا مشغول وبرخداً

قائم آنکه در باره اعتراضات جناب سپید علی
ذکر نمود بشرف اصغافا عز قل علم بالعلم البین
بأن الله امر الكل بتبليغ امره وما ترتفع به كلمه
المطاعه بين البريه بعد از این حکم محکم که از شما
اداره مالک قدم نازل کل با طاعت مکلفند اگر
با و امر الهی فائز شدند و بما پنبی عمل نمودند عند^{الله}
مقبول والا الامر يرجع الى الامر والغافل^{خیر}
مبین حق در کتب قبل جمع عباد را این خوانند
و این نظر بجلایات انوار نیر رحمتی است که بر کل
سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالف نمودند
و هر منصفی کواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم
اعلی جاری شده ایا در شیطان چه میکنند
که با جلالت قدر و مقام از موافق و مکام من قرب
ولنا محروم ماند بقول بعضی معلم ملکوت بوده
ایا این مقام را که عطا فرمود و در یک ان از اعلى

مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مفر یافت
 و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم با بفعل مابست
 چه میتوان گفت و فنی قابل عنایت و رحمت بود
 و هنگامی سزاوار غضب و نفی در باره حرم
 رسول الله بفکر نمایند آن حضرت روح ماسوا
 فداء فرموده کلینی یا حمیرا کلی و این کلمه علیا
 که از مشرف فم اراده مولی الورد جاری بر کمال
 عنایت و شفقت حضرت حاکمست و حال حزب
 شیعه میگویند در باره اش آنچه را که کلید^{ند}
 ایا ان قبول را سبب چه و این رد حزب شیعه را
 علت چه یکی از مطارنه انطاکیه گفته نفسی که در^{انها}
 مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول نمود
 و محرم فرارش نمود فلن فکر و یا قوم ثم انصفوا فیما
 نطق به مکار الطور اذا سنوی علی عرش الظهور
 ولا تكونوا من الظالمین یکی از اجله انصار که مؤ

بطعمه بود بعد از طلوع نهر حجاز از افق یثرب
انچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد
مع کمال تقرب ظاهر شد از او انچه که عین حقیقت
گرفت بعد از ظهور عمل مردود بهود اجتماع
نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر
چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است
دران چنین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت
نمود انا انزلنا عليك الكتاب بالحق للحكم بين
الناس بما اراك الله ولا تكن للناسئين خصما
باری بما انزله الرحمن في الفرقان رجوع نماید و باره
خلف انسان میفرماید بل هم فی ابس من خلون
جدید این چنین غیر چنین قبل و بعد است قل
تفکر لعل تتخذ الانصاف لنفسك معینا از این
امور گذشته دو جهت در انسان موجود یعنی
ال الله وجهته الى نفسه و فیکه لحاظ عنايت بجهت

اول ناظر ذکر مینماید درباره او آنچه را که فزون آن
در عالم خلق موجود نه یا عند لب علیک بها
بگوید و حضرت اسمعیل بن حضرت چه میگویند این
همان اسمعیل است که حضرات اسمعیله با و منسلک
و متبششند از حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم
در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب
اضطراب اصحاب شد و زداره که از اجله اصحاب
آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل
در جواب فرمودند بلا شد و اوی این حدیث کلینی
و معترض زداره هر دو نزد اصحاب رجال ^{شد} و
قل انظروا للعرفوا ما نطق به العلم الاعلی فخذوا
المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضح است که معترضین
و معترضین در این مقام چه گفته اند منهم من قال
اگر فایز نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود
و اگر فایز بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت

خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما انحصار
دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین
اخری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر
شود باری ذکر این فقرات نظریعاً بدخودان
حزبست بشهد بذلك کل منصف و کل عالم و کل
صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر
و عصر اعراض نمیدهند بعد از غزوه احد
اعراب اطراف بختی قریش رفتند سلاطین که شورش
و پیرانش در محاذیه کشته شده بودند بسفای کشته
اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو
میدهم از این کلمه نادر طبع و حرص در سفیان
مشعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه
خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب
اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما
با پیمان فائز شدند و بوحدا نیت حق و رسالت

تومفر و معترفند اسند عا انکه بعضه از اصحاب را
احرنمائے با ما بیاپند واحکام الکھی را از حلال و حرام
تلفین نماپند از جمله عاصم را با بعضه دیگر طلب نمودند
حضرت هم از میان اصحاب ده تن اخبار کرده
فرمان داد که با ان جماعت بمیان فبائل شده
تعلیم قران و شرایع کنند عاصم و من معه حسب
الأمر عازم انحدود شدند و بعد از توجیه و ودود
وارد شد آنچه که سبب حزن ابر شد از برای
اهل بئر و بعضه از منافقین بثمانت فیا م
نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع
بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم
بر حجل و عدم علم المحضرت نمودند یا ایها الناظر
الى الوجه معرض لالزال بوده و خواهد بود و در يك
مقام هم نفس مذکور بصدف نکل نموده چه که
اعمال انجرب در اول ایام بغوذ بالله منکر فی الحقیقه

انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این
مظلوم بانصاف نگفتنموده چه که انجناب و مظاهر
عدل و انصاف و صدق کواهی میدهند که این
مظلوم بجهت تمام در لای و آیام بعد از ورود
عراق باذن حضرت سلطان بنهادن نفوس
و نظهر افند و قلوب برخواست و از فضل و عنا
حق جل جلاله نزاع و فساد و جدال دامن نمود
منعاً عظماً فی الکتاب و عباد را باعمال طیبه و اخلا
مرضیه امر نمودیم قریب چهل سینه میشود که در هیچ
محل نادر حرب مشعل نشده بلکه بکوشش رضایح الهی
و حکمت ربانی علی فند و مفند و سکون و خاموشی
پند گرفت امید آنکه از بعد اثار فساد و نزاع و جدال
در عالم نماند نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤلف
بین قلوبهم و یؤیدهم علی تخذیب نفوس العباد
و اصلاح البلاد انه علی کل شیء قدير یا عندلیب

عليك بهائم در باره شخص مذکور از حق جل
جلاله بطلبید آنچه را که علت ظهور عدل و انصاف^{فست}
این مظلوم هم از برای او مبطبد آنچه که سبب
رجوع الی الله است الهی الهی ایند عبادك على اعمال
بمضوع منها عرف قبولك وعلى اقوال نكوز منية
بغز رضائك ووقفهم على اخلاق تنشر بها رائحة
ایامك ثم قد رلهم الرجوع اليك والانابة عند
امواج بحر عفوك انك انت المقدر على ما تشاء
بادادتك المهينة على من في السموات والارضين
وانچه انجناب در جواب الفانمودند بطراز
قبول فائز هر يوم اعترافات غافلین بر حضرت^{دیه}
واصحابش بوده ولكن الله اخذهم بفكرته والآلة
محت اثارهم بسلطانه والمشيئة اخذ تمام اخذ
عزیز مقتدر بعضی از اعترافات ذکر ننمودیم
امثال این امور از حد احصا خارج اگر بصیر عباد

از دمده و کوفتشان از نادر بغضا فارغ و طاهر
شود مشاهده نمایند آنچه را که الهوم ازان ^{مستند} محرو
فل علم انا احرفنا الكل بالتبليغ وانزلنا في شرائط
المبلغين ما ينصف بها كل بصير على فضل هذا
الظهور وعزه وعطائه ومواهبه والطافه ^{بنيغ}
لكل نفس ادادان يتوجه الى الافق الاعلى ^{بطهر}
ظاهرها وباطنها عن كل ما نهي في كتاب الله
رب العالمين وفي اول القدم يتمسك ويعمل بما
انزله الرحمن في الفرقان بقوله فلان الله ثم ذرهم
في خوضهم يلعبون وهر ما سوا الله كقبضة من
التراب كذلك اشرق نور الاصر في المآب من افق
سما ارادة الله المقند والعزير الوهاب وفي قدم
اخر يتوجه بكله الى الوجه ولسان السر والحقيقة
مقبلا الى البيت الاعظم بهوم ويقول تركت ملة قوم
لا يؤمنون بالله وهم بالآخرة هم كافرون اذا فار

نفس بالمقامین والامرین انہا کانت مرقومۃ
من اهل البہاء من العلم الاعلی فی الصغیرۃ
اکبرۃ طوبی از برای نفسیکہ امام کعبۃ الہی فیا
نمود و عمل نمود بانچہ از امر حقیقی و مشرور و
الہی در این مقام نازل شد یا عندیہ علیک
بہاء نہر شراب مبلغین بمثابۃ افتاب از افان
سموات الواح الہی ساطع و لائح و مشرور عجیب
الہی ملئت نشد اند حکم تبلیغ از سماء امر
مخصوص کل نازل یعنی کل بان ما مورد و همچنین
شرابی کہ ذکر شد از حق بطلب کل را مویذ فرماید
برایچہ سزاوار است بعضی از سائلین کہ در محاسن
وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الہی
و برخی محض استہزاء و الفناء شبہہ در قلوب
بعضی ان ربکم معہم جمع و ہر و هو السميع البصیر
و در مقامی این کلمات عالیات نازل یبغی لمن

ارادان پبلع امر مولا ان پزین داسه باکبل الاقطاع
وهیکله بطراز الثقوی و فی مقام اخر پنبغی لکل مبلغ
ان بدع ماعنده و ماعند الفوم ناظرًا الی ماعند الله
المهین الفوم این مظلوم مکرر در این مقامات ذکر
نموده آنچه را که هیچ منصفی انرا رد ننموده لعمر الله اگر
معدود با آنچه حق اراده نموده عمل مینمود ندهر اینه
انوار اثار قلم اعلی عالم را احاطه مینمود از بعضی از
نفوس سبکه خود را بچون نسبت داده و میدهند ظاهر
شده آنچه که سبب فرع اکبر است فلنا و قولنا ^{لحون}
لیر البلیة سبجی و ما ورد من اعدائ بل من الدین
بنسبون انفسهم الی نفسی و هر یک بون ما بنوح به قلبی
و قلبی و کل عالم خیر و کل عارف بصیر مکرر امثال
این آیات از سماء عنایت الهی نازل و لکن اذان
الوده بفصصهای موهومه از اصغاء کلمات عالیات
محکات محروم و ممنوعند اکربک ابه از آیات منزله را

في الحقيفة اصغنا نمايند البته از ما عندهم بما عند الله
راجع شوند وشهادت دهند بر فضل وعنايت
وعدالت حق جل جلاله در باره كل بايد عدل
وانصاف دامستك نمايند فلله الحمد والنعمة
على الرجوع اليك والمشااهدة في اثار فلك الاعلى
بعينك ابرئ لا تمنعهم عن بجزودك وشمس عطائك
ولا تبعدهم عن ساحة قدسك ابرئ اسئلك بنور
احرك الذي عند ظهوره محت اثار الشرك والنفاس
بان تبدل اربكة الجمل ببربر العلم والعرفان وعرش
الظلم والاعساف بكرسي العدل والانصاف انك
انت المقند والعزيمتان ودربك مقام ابن ابي
مباركة نازل وهر صاحب سمعي حنين قلب ابنمظلو
اذان اصغامينمايد انك قد خلقت لنصري وخدمة
اخرى ولكن بضرب اعدائي بعمل كان افوى من جنود
الملوك والسلاطين في الحقيفة اليوم عمل نا لايقن

از حزب الله ناصر عادل است نه ناصر اولیا یا عندک لب
لئالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصیر از خرا^{ئین}
فلم اعلی ظاهر فرد هم که مظاهر عدل و انصاف را
بذروه علیا جذب فرماید از حق بصیر و سمع
باید طلب نمود فد ظهیر ما لا ظهیر فی العالم لا من قبل
ولا من بعد بشهد بذلك ام الكتاب فی ملکوت
البيان طوبی للسامعین و طوبی للفاثرین ان یخلو^{وا}
دیده و می شناسد اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرد^ت
حمامات فرد و سر علی ممنوع و محروم در معرض
بیان تفکر نما که با جنه او هام در هوای او هام
طائرند الی همین آگاه نشد اند دج را که اخذ
نموده اند که خلوق نموده بعینه بمثابه حزب شعبه
بر وایات منوهمین مشغولند و از حقیقت امر
غافل و محجوب الفای کلمه از حق بوده و هست
دیگر عمل بیاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء

فعلیها بکوائ عباد حق با کلمه بفعل ما پیش آمده
 و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود
 میفرماید آنکه لو بحکم علی الارض حکم السماء و علی السماء
 حکم الارض پس لاحد ان بعرض علیه اگر بمع
 و بصرفاقت میشد نازل میشد آنچه که کره خاک را
 از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهمین طنین
 لایق کتاب مبین لازم نه بکوائی از عالم
 این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشر روح
 ما سواه فلاح در جواب سوال یکی از حروف حی علیه
 بهاء الله الاهی در ذکر من بظهر الله جل جلاله
 و عم نواله و روح الامر و الخلق فدائه میفرماید
 قوله عز ذکره اگر یک آیه از آیات من بظهر الله
 تلاوت کنی اعز تر خواهی بود عند الله از آنکه کل
 بیانرا ثبت کنی زیرا که آن دو زبان یک آیه ترا بخا
 می دهد ولی کل بیان نمیدهد انتهی ^{حظه} حال ملا

کن چه مفاهی را با او هام و ظنون نادر کند و بچه
مفاهی منسک ز درهم فی خوضهم ز درهم فی غفلتهم
ز درهم فی او هامهم ز درهم فی ظنونهم پلعبون
لا اله الا هو المقتدر المهيمن الفيوم اينکه در باره آخر
ذکر نمود بعنادی ظاهر شده که شبهه و مثلند^{شبهه}
و ندارد بد را هم نا لایفه و امال لا تعبه عمل نمود
انچه را که حقیقت وجود نوحه نمود انجناب و جمیع
اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افتنا^ن
و سایر احباب را بظلم تصرف نمود و بانش حرص و
بشائ مشغول که غیر از حق از احصا ان عاجز و فاسد
در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی این
بصاحبش نرسید نا از بعد چه شود و حرص و طمع
چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را
با امانت و دیانت و صدق و صفا امر نمود بهم
و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانند

و مفریات تمسک جستند لأجل اكل موال الناس
بالباطل و بعضه در این ارض باعمال ناشایسته
مشغول محض حفظ ان نفوس را امر بخروج نمود^{یم}
ولکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافل عمل ننموده
مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن
عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ
و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ماعداء الظالمین
الافضل لاری اعراض و اعراض تخصیص
باصفهان و دوفون او نداشته حاجی محمد کریم خان
کرمانی در هر سنه یک کتاب در نوشتن و همین
سا هر جمل که باسم علم معروفند و صاحب نسخ
النوار پنج در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ
زند یعنی نوشته از حق مبطلم عباد را مؤید فرمایند
تا بعدل و انصاف در آثار و مآظهر من عند ملا^{خط}
و نفرس نمایند و اگر با این توفیق فائز گردند

كل بكلمة مباركة تركت ملك قوم اعرضوا عنك
وجادلوا بالباطل ناطق کردند ان التائب في يده
والنوفون في قبضة بفعل ما يشاء وبحكم ما يريد
ولكن اعمال عباد ايشانرا از مشاهده امواج بحر
بيان مقصود عالميان منع نموده و ابصار از مشا^{هده}
واذان اذا صغا ممنوعند انشاء الله از بعد فائز
شوند با نچه كه سزاوارست امر و اخلاق و اعمال
ناصر و معيبتند بايد انجناب كل را بطر از اخلاق
مرضيه و اعمال طيبه بپا دارند و بعدل و انصاف
مند گردارند لعمر الله ان المظلوم في فم الثعبان
يدكرهم وينصيحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء ولا
شيئا و يترق نفسه في خطر عظيم چه كه ستر نموده^{ست}
و بجمال نصيح كل را با نچه سبب ارتفاع و ارتقاء^{ست}
امر نموده اميكه در باره محبوبين و انفاق بعض
ذكر نموده لله الحمد ايشانرا موفون نمود بر عملی كه بجز

رضا فائز و بطراز قبول حزن نسل الله تبارك
و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء
و یفرّج بهم الیه و یؤیدهم علی نصر امره بجنود الحکمة
و البیان و الأعمال و الأخلاق انه علی کل شی
قدیر یا عند لب هل نری من یجد حلاوة بیان
او بنصف فیما ظهر من عندک و هل نری من یطیر
باجنحة الانقطاع فی هذا الهواء فل یاقوم اگر
این امر اعظم را انکار نماید چه امری لایق
افراد است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو
آخذ ننماید و این مقام مقدس از جلوس و فعود
بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر
شد و خواهد شد و لایق من حرف الا و قد
براه المنصفون مسئولاً علی عرش الظهور ان ربک
یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون اینکه در باب
نشر الواح و انتشار اثار و ذکر غصن اکبر نمودند کل

بمشاهده و اصغاف از کشت الحمد لله انجناب را مؤید
فرمود بر آنچه سبب تذهیب نفوس و ارتقاء
کلمه الله المطاعه بوده غصن اکبر خند قبل بجهه
اخری توحیه نموده نسئل الله ان یؤیدہ علی نصرہ
اخره و ارتقاء کلمته و ارتقاء عبادہ و ہوفتہ علی
نظمہ القلوب و تنزیہ النفوس انہ هو المقدر العزیز
الوہاب ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا افا
علیہ بہاء الله الایحی را نمودند لله الحمد از افکار
ایکار ذکر و ثنا بر پور فصاحت و بلاغت مرزبان
در ذکر مقصود اخبار ناطق لدی العرش مذکور
و بنور قبول منور نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفیہ
علی ما یحب و یرضی و یفتح بہ ابواب القلوب باسمہ
العزیز المحبوب یا نصر الله فذلک من طارفہ ہوائے
و تمسک بجلی ذکر ناک بذکر یو تھجت الوجوہ الی ما
الکرم و الجود اشکر و فلک الحمد بما ذکرته و انزلک

لى ما ينادى كل حرف منه بعنايتك ورحمتك فضلك
وعطائك اهرب ثرائى منجذبا يا يائناك ومشتغلا بئنا
محببتك اسئلك بان تجعلنى تابنا واسئلك ان تحرك الله
به اضطربت الافئدة والعقول لا اله الا انت الفرد
الواحد العزيز الودود يا نضر الله عليك بهاء الله
وعنايته اذكر من قبلى امك انها فازت بذكرى
من قبل طوبى لها فشهد انها فازت بيوهر لا عدل
له وبلو لو جعله الله معذسا عن الاشياء والامثال
وهما حجة العزيز البديع ذكرها من قبلى وبشرها
بعنايته ونورها بانوار نبى معرفتى ان ربك هو
المشفق الكريم يا عندليب نقوس مذكورة درنامه
انجناب بذكر فائز الحمد لله الله ايدهم على الاقبال
فى يوم فيه اشعلت نادا اعراض وفازوا بلاصفاء
اذ منع عنه اكثر العباد طوبى لقلوب تنور بنبور
العرفان ولو جوه توجهت الى انوار وجه رحيم الرحمن

ولعبون قرث بنور الأيمان ولاذان فازت باصغاء
النداء اذ ارتفع بين الأرض والسماء نسل الله
ان يؤيدهم على الاستقامة الكبرى على مر الأعر
الأرفع الأعلى بحيث لا تمنعهم جنود الأرض ولا
صفوفها ولا تخوفهم ضوضاء الجهاد ولا عرفائها
ويقدّر لهم نوراً يمشي امام وجوههم في كل عالم من
عوالمه انه هو العزيز الكريم وهو العفو الرحيم
انا ما ذكرنا اسمائهم حكمة من عندنا وانا الامر
الحكيم النور الساطع من افق سما رحمن عليهم
وعلى الآلاء اقبلن وامن بالفرد الخبير مخلصين ومخلصات
وقائمين وقائعات وذاكرين وذاكرات ومقبلين
ومقبلات كل در ساحت مظلوم مذكورند وانجنا
ايشان را باين بشادت اعظم منور و سرور دارند اينكه
شخصه در باده حجاب ذكر حكم و انزال لوح نموده اكثرى
باصغاء الكفا مينا بند و بما تشبه به النفس والهوى

نَسَّكْ مِجْوِبِندِ ياعنْدَلِيبِ اَكْرَمُفَدِّ سَاعِنِ الْبَغْيِ
 وَالْفَحْشَاءِ وَحَرْبِنَا بِالْبِرِّ وَالنَّفْوَى مَشَاهِدِ مَبْكَشْتِنْدِ
 كُلِّ بَيْجَلِيَّاتِ اَنْوَارِ نَهْرِ اَطْيَنَانِ وَاِبْقَانِ وَغَنَامُنُو
 مَبْشَدَنْدِ اَخِذْ وَاَمَا عِنْدَ الْفُؤْمِ وَنَبِذْ وَاَمَا عِنْدَ اللَّهِ
 جَزَاءُ لَاعْمَالِهِمْ نَوْ شَاهِدِ وِعَالَمِ كَوَاهِ كِهْ اِنْهَظْلُومِ بَعْدَازِ
 اَشْرَافِ نَهْرِ اَفَاقِ اِذَا فَوْقِ عَرَافِ بَدِ وَقَاصِدِ حَقِيقَتِي
 وَبَيْكِ مَعْنَوِي دَرْ لِيَالِي وَاَيَّامِ اَهْلِ اِيْرَازِ اَبَاقِ
 عَنَابِتِ مَقْصُودِ عَالَمِيَانِ دَعْوَتِ نَمُودِ وَاَنْ دَوِشِ
 اُمِّهِ وَخَامِهْ بُوْدِهْ دَرْ جَمِيعِ اَحْيَانِ كُو تَرْ نَصِيحِ اَزْ قَلَمِ
 جَارِي وِسَالِسِيْلِ بِيَانِ بَارَادِهْ اِمَامِ وَجُوهِ ظَاهِرِ
 وَمَقْصُودِ جَزْ اَصْلَاحِ عَالَمِ وَهَذِ بَيْبِ نَفُوسِ اَنْمِ بُوْدِ
 دَرِ اَوَا بِلِ اَمْرِ اَعْمَالِ بَيْشِي مَنَكْرِ مَشَاهِدِ مَبْشَدِ كِهْ هَرِ بَصِيرِ
 بَحُونِ پِنَاهِ مَبِيرِدِ وَهَرِ سَمْعِي دَرْ لِيَالِي وَاَيَّامِ بَعْجَرِ وَاَنْجَالِ
 نَجَاتِ مَبْطَلِبِدِ تَا اَنْكِهْ اَزْ فَضْلِ عَنَابِتِ بَتَحْرِيرِ وِزْنِ
 فِي الْجَمْلَةِ اَعْمَالِ شَبْعِهْ بَا اَعْمَالِ طَبِّهِ وَاخْلَاقِ غَيْرِ مَرْضِيهِ

مريضه بند پل کشت از حق بطلب ناس را ناپسند
فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند
خود افراد نمايند آنچه را که حال منکرند نسئلهم
التوفيق في كل الأحوال انه هو الغنى المتعال ذکر
مرفوع مرحوم حسن خان را نمودند که در سجن معرین
ومنکرین بافق ابھی ورفیق اعلی صعود نموده طوبی
له وبعیماله لعمری فذفاذ بما لا فاذبه احد من قبل
براء المفربون فیهذا الحین علی مقام کریم انا کنا
معہ اذا اراد الحضور واللقاء و ذکرناه بما ماج
به بحر الغفران فی الامکان وهاج عرف غنا به الله
رب العالمین وانزلنا له ما فرئت به اعین العارفين
وارسلناه الى ارض الطاء ان رحمة ربك احاط
الوجود من الغیب والشهود وبل للذین ما عرفوا
مقامه وعملوا ما ناح به کل منصف وذرفت
دموع العاشقین هل یبغی الذین ظلموا او یجدون

لأنفسهم حين الأخذ من مفرّاد من محرب لا وبنينا
الذي به انجذب حقائق الملاء الأعلى والفرد
الأبجى والجنة العليا فللهي الهي الف بين قلوب
عبادك وعرفهم ما ادرت لهم بجودك لو يعرفون
لبنوحون على انفسهم ويكون على ما فات عنهم
في ايامك ابرتب لا ندعم بانفسهم ولا تمنعهم
عن التقرب الى سمش عرفانك انك انت المفتر
على ما نشاء ثم اجعل اجر الذين نقلوه كثر اللهم
عندك انك انت الفضال الامين والحافظ الحما
المعين ذكر نفوس اخرى هم كه با او بوده در الواح
از قلم الهي جاري ونازل هنيئاً لهم ذكر ضلع جناب
فا سم خان عليه بهاء الله دامودند قلباً اردنا ذكرها
سمعنا النداء من شطر العظمة والكبرياء وورودها
في الجنة العليا واستفادها في غرفة رقيم على فوق
بابها قد بنيت هذه الغرفة لاهل البهاء نسئل الله

ان ينزل عليها في كل حين ما تقربه عنهما ويفرح
به قلبها انه هو العفو الرحيم ذكرا واخلين را
نمودند طوبى لمن ونعيم لمن ان المظلوم في الجنة
الا عظم اراد ان يذكركم بما ينبغي به اسمائهم
بدوام ملكوت الله العزيز الحميد طوبى لك يا امنى
وورفتى بما اظهر الله منك من قام على خدمة
امرى وذكرى بين عبادى وثنائى بين خلقى قد
وفقه الله تبارك وتعالى على نشر اثاره التى بنورها
اشرفت الارض والسماء وتنورت الافئدة والقلوب
وقد رناك بعض اجزءى تبليغ الامر واظهار
الكلمة بالحكمة والبيان يا عندليب كبر عليها
من قبل وبشرها بعنايتى ورحمنى التى سبقت الاشياء
ونورى الذى انار به الوجود ونذكر احوالك فهذا
الحسين ونبشرها بعناية الله رب العرش العظيم
يا وورفتى عليك بهاتين ورحمنى فسل الله تبارك وتعالى

ان يزينك بمهبط العرفان ويوردك بانوار الالهيات
ويهددك ما قدره لامائه اللائي طعن العرش انه
هو السامع الحبيب وتذكر امته الاخرى طوبى لاذن
سمعت نداء يا امته ويا عبادي ولقلب اقبل الى الله
مالك يوم الدين افرح بذكرى اياك وسبح بحمد
ربك العزيز العظيم وتذكر امائه في الاطراف و
تبشرون بما قدر لهن من لدن الله الفرد الخبير
ان الذي فازت بالاقبال اخا من اهل الرجال
عند الله طوبى للفائزات والفائزين الحمد لله رب
العالمين ذكر جناب غلام علي داموديد يا غلام
قبل على هل فقدان تسمع بياني باستقامة تفتح
به ابواب اذان من في الامكان ~~وهل فقدان~~
~~تسمع بياني باستقامة تفتح به ابواب اذان من في~~
~~الامكان~~ وهل فقدان تظن بيان تظن به
السن العالم قل لا نفسك الا بحولك وقوتك والله

خزائن البیان لو نزل ایه منها او بظہر لو
منہا لتری الناس سکارے من رجوں بہا از اللہ
مولی الوردان ربک هو المفتد علی مایشاء وهو
الفضال الکریم فذکرک من قام علی خدمتہ امری
وطار فہو آء حبی ذکرناک بایات ظاہرہا نور و باطنہا
رحمۃ و فی باطن باطنہا ما ینادی بهذا النباء
العظیم البہاء علیک و علی الذین ما خوفتم سطوة
کل غافل مرہب یا عند لب نفوسیکہ اقبال نمودند
و بحبت با انجناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقند
فہذا الامر الاعظم فائز گشتند و ہم چنین اماںیکہ
کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولی الاذکار کرده اند
کل بتجلیات انوار افتاب عنایت مقصود عالمیان
فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع
ہر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشتند و ازاں
بہادر قیوم اسما از فلم اعلی مذکور و حرقوم اولیا ان

ارض و اسلام و نیکبر برسان و هم چنین امه^ا
موفناث را در ظاهر اسامی مستور و لکن در با^{طن}
ظاهر و مشهود این آیات حکمت الهی سبقت گرفته
آنکه هو العلیم الخبیر عند علم کل شیء فی کتاب مبین
ذکر جناب حاجی علی را نمود بد و هم چنین تجویش
بشتر اقدس او امر و احکام الهی هر یک بمقتضیات
حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی
باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه
نماید اگر مطابق بحر کشت حرکت نماید و اگر مواف^ق
سکونت ساکن باشد ازان گذشته بایک اول
مصرف راه را معین نماید و بعد حرکت کند
بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مکدر دادا^ی
دبون بسیاری از نفوس لاجل ادای حقوق الله
اراده بیع نمودند و منع نمودیم یا عندلپ بلایا^ی
این مظلوم سبب اعطاش اجتماع نفوس در حول بوده

در سخن جمعی از هر فیله موجود حال از صغیر
و کبر و انات و ذکر و قریب سبب نفس موجودند
دیکر بانی معلوم و واضحست بعضی بمثابه جبل
ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی
هم معلوم و بسفل آخری و حق با کل عین است
کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این
جمع در سخن ساکن فل المنذرة لله رب العالمین
الحکمة لله مقصود العارفین الرافعة لله معبود
من فی السموات و الارضین الشفاعة لله مولى
الاولین و الآخرین جلال در توجّه اذن ^{شده} دان
و اما آن دو نفس دیکر بعد از ورود در پرتعید
طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند
ان ربک هو السامع الجیب باری شرایط نفوس که
باذن فائزند انبست اول صحت مزاج و صحت بدن
ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطیکه اعظم شرط ^{بسیار}

مُخَصِّلِ اِذْنِ اسْتِ در محل و مقام و اگر کل موجود
باشد و حکمت اقتضا نماید حرکت و توجّه جائز
نه حق میفرماید و لله على الناس حج البيت و بعد
میفرماید و لمن استطاع اليه سبيلا از حق میطلبیم
کل را ناپید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآ
ما موردند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب
علو و سمو و محبت و الفت و اتحاد عباد است آنه هو
الامر الحکیم اینکه درباره توجّه عباد و اشتغال^ن ایشان
ذکر نمود که در هر سینه جمع کثیری نظر بتشوین^{شها} چاو
فصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام
شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را باین مقام آورده
مع اعراض کل جواهر وجود را بآراده مطلقه اخذ کرده
مع آنکه در آیاتی ظاهر شده که از هر جنبی صفوف^و و ال
و مدافع و سپوف موجود مع ذلك منقطعاً عن العالم
کل را دعوت نمودیم با آنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء

نفوس و راحت عباد و تعبیر بلاد است این ظهور
ظهور رحمت بکری و عنایت عظمی است چه که حکم
جهاد را از کتاب مخوف نموده و منع کرده و معاشرت
با جمیع ادیان بروح و در پیمان احرف فرموده اینجا
دید و میدادند آنچه از ظلم اعلی در ذیبر و الواح
نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین
احرف نمودیم بفرائد کتب قوم جمیع این امور عنایت است
بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و اینجا
ما مورد استعمال لباس جنبیه و ملاحظه کتب ان قوم
از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهور و لکن
در این ظهور اعظم سد منع برداشته شد و بجای
ان حریت عطا و عنایت کثرت انشاء الله الجناب یفتح
مدائن قلوب بروح و در پیمان مؤید شوند و بانشار
آثار بجلالت و بیان موفون انه یمدک بجنود البیان
انه على كل شيء قدير و نبشركم بهذا الحق بجنود

ما ولد من ابكار افكارك واشرف من افوق خلوصك
 وخضوعك وخشوعك وقرأ امام الوجوه نسئل الله
 ان يعطيك اجرا في كل عالم من عوالمه ويفد ذلك ما
 يكون باقيا بقاء ملكوته انه هو الفضال الكريم
 والمؤيد العزيز الخبير اولياى هر محل را از قبل مظلوم
 سلام و تكبير برسان و بانوار نير بيان رحمن منور
 دار اسند لاله ان جناب بساحت اقدس فائز
 اين ايام انشاء الله ملاحظه ميشود نسئل الله
 ان يظهر لك في ذكره وثنائه ما تنجذب به الفلوق
 انه هو المقدر العزيز المحبوب النور المشرق من افوق سما
 بيان عليك وعلى من يسمع قولك فهذا النبأ الاعظم
 وهذا الامر العظيم

2

هو الله تعالى شأنه العظيم والكبرياء
 وما سئل السائل في قول الحكماء بسبط الحقيقه كل الاشياء
 فل فاعلم ان المقصود من الاشياء في هذا المقام لم يكن

ألا الوجود وكمالات الوجود من حيث هو وجود
 ومن الكل الواحد وهذا كل لا يذکر عند بعض
 ولا يثابله جزء والحاصل ان البسيط الحقیقه لما كان
 بسیطاً من جمیع الجهات انه واحد ومستجمع لجمیع الكمالات
 التي لا حد ولا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس
 حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم
 از اشیا در عبارات مذکوره کمالات وجود من حيث
 هو وجود است و از کل دارائی یعنی واحد ومستجمع جمیع
 کمالات نامشابه است بنحویط و امثال این بیانات
 در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر
 کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل
 بوجودات غیر مشابه شده سبجانه سبجانه عن ذلك
 چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقه کل الاشیا و ليس
 شی من الاشیا و فی مقام اخرا انوار بسیط الحقیقه
 هری فی کل الاشیا و این بصر باصر و نظر ناظر

منوط است ابصار حدیده در کلّ اشیاء آیات احده^ه و
مشاهده مینمایند چه که جمیع اشیاء مظاهر اسماء الهیه^ه
بوده و هستند و حقّ لم یزل و لا یزال مقدّس از صعود
و نزول و حدود و افتران و ارتباط بوده و خواهد بود
و اشیاء در امکان^ه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته^{ند}
لما كان الوجود الواجب في كمال القوة والشدة لو يجوز
ینحلّ بوجودات غیر مشاهبه و لكن لا يجوز ما انحلّ
در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما^{مه} اکثریاً
اظهار درود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار
لطیف و رفیع مشاهده میشود لذا فلم یختار باختصار
اکفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید
وجودی و ان انیس که کل را بلا نفی میکنند و حق را
بالا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی
که کل نزد ظهور و ذکر او فنا میخورد و خواهند بود
کل شیء هالك الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل

وجود نه و ذکر وجود برا و نمیشود چنانچه فرموده اند
انه كان ولا يكن معه من شئ والآن يكون بمثلها
فدكان مع انك مشاهد میشود که اشیا موجود بوده
و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شئی وجود نداشت
و ندارد و در توحید وجود کلها لك و فانه و وجهه ^{حق}
دائم و باقی و توحید مشهور است که در کل شئی آیات
احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه
مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سننیم
اینان فی الافاق و فی انفسهم در این مقام در کل شئی
تجلیات آیات بسط الحقیقه مشهور و هویدا مقصود
حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نامتناهی شده
تعالی تعالی من ان یحل بئنه او یجد بحد او یفترن
بما فی الابداع لم یزل كان مقدساً عن دونه و منزها
عما سواه نشهد انه كان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته
وكل فی قبضة قدرته المهيمنة علی العالمین و در مقام

كل ما ذكرنا و يذكر يرجع الى الذكر الاول چه كه حق
جل و عز غيب منبع لا يدرك است در ان مقام كان
و يكون مقدساً عن الازكار و الاسماء و منزلها
عمائدها كه اهل الانشاء السبيل مسدود و الطلب
مردود لذا انچه از كار بديعه و اوصاف منبعه
كه از لسان ظاهر و از قلم جاري است بكلمه اعلى
و ذروه اولى و وطن حقيقى و مطلع ظهور و دخاني
راجع ميشود او است مصدر توحيد و مظهر نور
تقريب و تجريد در ان مقام كل اسماء الحسنه و الصفا
العليا ترجع اليه ولا تجاوز عنه كما ذكر ان الغيب هو
مقدس عن الازكار كلها و مفرود توحيد اگر چه
در ظاهر موسوم با اسم و محدود بحدود مشاهده ميشود
ولكن در باطن بسيط مقدس از حدود بوده و اين
بسيط اضافى و نسبى است نه بسيط من كل الجهات
در ان مقام معني چنين ميشود يعنى كلمه اوليه و مطلع

نوراً حدیبه حرّیه کلّ اشیا است و دارای کمال است
 لا یخصه و از برای این کلمه در این مقام بیانی
 در کلمات عصمت مسطور و در لوح حفظ مسطور
 لا یسبغی ذکره فی الحین عیسی الله ان یأمن به انه لهُو
 العلم الخبیر دیگر اعراض بعضی بر قول حکیم من غیر
 دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک نموده اند
 فی الحقیقه بظواهر قول کفایت نمود و بثمانیت ^{غنیوات} برخواست
 مکرر در کلمات نفوسیه که منجاس بر بکفر و شرک باشند
 قول چنین نفوس قایل تا و پل نه و حکما فرو
 مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند
 از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من ندرس
 بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را
 هر مس نیز گفته اند در هر لسان با سمی موسوم است
 و در هر قتی از فنون حکمت بیانات و افیه کافیه
 فرموده اند و بعد از او بلینوس از الواح هر ^{مس}

استخراج بعض علوم نموده و اکثر حکما از کلمات
و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمیه
نموده اند این بیان حکیم قابل تأویلات محمده
و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً
لا امر الله در ظاهر رد فرموده اند و لکن این عبد مسکون
لا ینکر الا الخبر و دیگر الیوم یومی نیست که انسا^ن
مشغول باد در آن این بیانات شود چه که علم با نبیا^ن
و امثال آن اسنانرا غنی نموده و نخواهد نمود مثلاً
حکیم که باین کلمه تکلم نموده لو کان موجوداً و الذین
اقرؤا له فیما قال ثم الذین اعرضوا علیه کل در صفع
واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از انقاع نداء مالک
اسماء از پهن بقعه نوراء بکلمه بلی فائز شد مقبول
و محمود و دون آن مرد و در چه مقدار از نفوس که
خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده ^{ند} منمود
علی شأن ظنوا بان ما خرج من افواههم انه قسطا^س

نوزن به الافوال واسطراب یوخذ عنه نفویم المبد
 والمآل مع ذلك در آیام ربیع رحمن وهبوب ارباب
 امتحان ما وجدنا لهم من اقبال ولا من قرار اگر نفسی
 الیوم بجمع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی
 نوقف کند لدی الحق مذکور نه و ازا جهل ناس
 محسوب چه که مقصود از علوم عرفان حق بوده هر ^{نفسی}
 از این طرازا منع افدس ممنوع ماند از پیشین درالوا
 مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل منجوا ^{هد}
 قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کثیر بلا ثمر در حکم
 سز واری مشاهده کن در ابیات خود شعرے ذکر نمؤ
 که ازان چنین مستفاد میشود که موسای موجود نه
 والاز حرمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام
 بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله
 بفای صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار مجلی
 مجلی منور و کوشش با صغائر نداء اواز کل شیء فانرا

مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار
نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود
ندای سدره الحبه که بر علی البقیعه مابین بریه ^{بها} نصراً
من غیرنا و بل مرتفعست و با علی النداء کل را ندا
میفرماید ابتدا اصغرا نموده چه اگر اصغرا شده بود ^{کش} بیک
قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از
لسانش جاری شده و یا از خوف تنک و حیث نام از آنها
و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف
و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات
موهوم خود صرف نموده اند و در چنین اشراف انوار
حضرت معلوم از افق اسم فیتوم محروم مانده اند لا
بید الله يعطى من يشاء ما يشاء و يمنع عن يشاء ما اراد
انه له و المحمود في امره و المطاع في حكمه لا اله الا هو ^{العلم}
الحکیم در این آیات در یکی از الواح نازل کم من ^{مع} تعباً
منع و اعرض و کم من ذی مشقة عرف و افبک و فالك

لك الحمد يا الله العالمين كذلك جعلنا اعلامهم اسفلهم
 واسفلهم اعلامهم ان ربك لهو الحاكم على ما يريد ان
 يا حسين قل لمن سدد الغدير والبحر الأعظم امام ^{محمك}
 تقرب اليه ثم اشرب منه باسم ربك عليهم الخبير
 لعمرى انه يبلغك الى مقام لا ترقى في العالم الا بنجلي
 حضرت القدم وسمع من السدة المرتفعة على العالم
 انه لا اله الا هو المفند العزيز القدير هذا يوم ينبغي
 من مطلع البدا لكل نفس اذا سمع النداء يدع الورع عن الورع يقوم ويقول
 بلى يا مقصود ثم لبك يا محبوب العالمين قل يا ايها
 السائل لو ياخذك سكر خمر بيان ربك الرحمن وعرف
 ما فيه من الحكمة والبيان لنضع الامكان ونقوم على
 نصرته هذا المظلوم الغريب ونقول سبحان من اظهر الحاد
 المنجد والبسيط المحدود والمسور المشهود الذي اذا براه
 احد في الظاهر حجب على هكل الانسان بين ايدي اهل
 الطغيان واذا تفكر في الباطن براه مهيمن على من في السموات

والأرضين ان استمع ما ننطق به النار في السدرة
المرقعة النوراء على البقعة الحمراء يا قوم ان اسرعوا
بالقلوب الى شطر المحبوب كذلك فصر الامر في الحكم من
لدى قوتى امين يا ايها السائل قد ذكر ذكرى لدى
الوجه في هذا السجى المبين لئلا تزلك هذا اللوح الذي
من افقه لاحت شمس الطاف ربك العزيز المحيد
ان اعرف قدورها واغل محرماتها خبرك ان انت من
العارفين نسئلك بان يوبدك على امره وذكره ويقدّر
لك ما هو خير لك في الدنيا والآخرة انه مجيب دعوة
السائلين وارحم الراحمين يا ايها العبد اذا استجذبت
من نفحات اشادات مالك الاسماء واستنوردت بانوار
وجه الذي اشرف من مطلع البقا فوجه الى الاعلى
قل يا فاطر السماء ومالك الاسماء اسئلك باسمك الذي
به فتحت ابواب لقائك على خلفك واشرفت شمس عنايتك
على من في ملكك بان تجعلني مستقيماً على حبك ومنقطعاً

عن سوائك وفائما نجد منك وناظر الى وجهك وناظرًا
 بشألك ابرتب ابدني في ايام ظهور مظهر نفسك ومطلع
 امرك على احرق السبجات بفضلك وعنايتك واخرق
 الحجابات بنا ومجنتك اى رب انت القوي وانا الضعيف
 وانت الغني وانا الفقير اسئلك بمجر عنايتك بان لا تجعلني
 محروما من فضلك ومواهبك بشهد كل الاشياء بعظمتك
 واجلالك وفوقك وافئذ ارك خذ بيدك بيد ارا دنك وان
 بسلطانك ثم اكتب لي ما كتبته لاصفياءك الذين اقبلوا
 اليك ووفوا بعهدك وميثاقك وطاردوا في هوا ارا دنك
 ونطفوا بشألك بين برتبيك انا انت المفضل والمهمين

المنعالي العزيز الكريم

باسم محبوب عالميان

يوم يوم الله است وكل ما سواه برهمن وعظمت واقدا
 او كواه بعضه شناخته وكواه داده و برخی كواه می دهند
 ولكن اودا شناخته اند شكی نبوده و نیست كه كل در حقیقت

اولیه عرفان الله خلق شده اند من فاز بهذا المقام
فد فاز بكل الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشا اینکه اگر
عظمت آن بنامه ذکر شود افلام امکانیه و اودان
ابداعیه کفایت نماید و ذکر این مقام را بآنها نرساند
طوبی از برای نفسی که در پیوم الله بعرفان مظهر امر
و مطلع ایات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد
اوست از مقدسین و مقربین و مخلصین اگر چه این مقام
در خود او بیش از مستور باشد که خود او هم ملنفت نباشد
ولکن ظهور آن را وقتی مقرر است مشاهده نماید چه بسیار
از ناسکین که از رب العالمین محروم مانده اند و چه بسیار
از نازکین که باین فیض عظیم فائز گشته اند چنانچه
در اعصار قبل شده شد مثلاً نماز بلفاء مختار فائز
شد و عالم که خود را از اخبار و احبار میدانست محروم
ماند فلذا تفکر در کلیات منزل ایات نمایان از در ^{حقی}
صافی که در آن مکنون است بسیار امید چه بسیار از ^{عصا}

که اریاح رحمت و رحمن سرور نمود و ایشانرا طاهر و مقدس
 فرمود و چه مقدار از عاملین و املین که بخواستن نفسیه
 تمسک جستند و از شرط احدیه ممنوع و محروم مانند
 احد در قبضه قدرت سلطان مقرر است نسأل الله
 بان یوفق کل علی ما یحب و یرضه مشاهده در علما
 فرقه شیعه نما که خود را اعلی و اعظم و احمل از سایر اجماع
 می شمردند و بعد از هبوب اریاح امتحان و ظهور
 جمال رحمن بخواستن از ممکن قرب و لقا بعد مانند
 و از کوثر قرب و وصال نیا شامیدند خود را بختیارین
 خلون می شمردند و پست ترین آن نزد حق مذکور
 و مع ذلک شاعر شده و بنشینند بگو است حال
 کسی که از اراده و رضا و مشیت خود بکلمه الهیه طاهر
 شد و باراده مراد عالمیان پیوسته او است از
 جواهر خلون نزد حق متعال ای مقبل الی الله بعضه
 از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده

اقوال چنانچه مشاهده شد که چه مقدار از کتب در اثبات
 حق نوشتند و در لیا و ایام بذكر او مشغول بودند
 مع ذلك حرفی از بیانات حق را ادراک ننمودند و بجز
 از بحر علم و حمن فائز نشدند فداین ایام را بدان
 عمری مآدات عین الابداع شبهها و حق را مقدس
 از کل مشاهده کن اوست مجلی بر کل و مقدس از کل
 اصل معنی توحید اینست که حق واحد را محبین بر کل
 و مجلی بر حرا پای موجودات مشاهده نمایند کل را
 قائم با و مستمد از او دانند اینست معنی توحید
 و مقصود از آن بعضی از متوهمین باوهام خود جمیع
 اشیا را شریک حق نموده اند و مع ذلك خود را اهل توحید
 می شمردند لا و نفس الحق ان نفوس اهل تقلید و تقلید
 و تحدید بوده و خواهند بود توحید اینست که يك را يك
 دانند و مقدس از اعداد شمرند نه آنکه دورا يك دانند
 و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور را با غیب منیع لا بدرك^{نی}

باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او
دانی من غیر فضل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتهی
مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من
الراسخین در این مقامات بیانات لایحه از قلم اعلی
جاری باید انشاء الله در صد ان باشد که بیانات
عربی و فارسی که در این ظهور احادیث از مطلع آیات
الهی نازل شده بقدر قوه جمع نماید و مشاهده کند
لعمری یفتح من کل کلمه علی قلبک باب العلم والحکمة
ان ربک لهُو العلم الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل
شده هدا من فضله علیک ان اشکر ربک فی آیامک
بهذا الفضل المنیع نفوسیکه از این کاس استامیده^{اند}
و با این مقام اعلی و در رفیع این فائز گشته اند کلمات
ناس بر ایشان ناثر نماید و اشارات نفسانی آن
نفوس را از شاطی بجا حدیث منع نکند و اینکه بعضی
از افتانات و امتحانات لغزیده و مبلغین از ان نفوس

في الحقیفه باہتمام فائز نشد اند مثلا اگر شخصی ندای
 ورقا را في الحقیفه استماع نماید البتہ بنوعی حیوانا
 از او ممنوع نشود در اہتمام کلمہ از مصدر فضل و رحمت
 کبری بر ثوالفناہیہا ہم تا از اعراض و اغراض عباد و
 فی البلاد و امتحانات قضائہ و افتانات محدثہ
 از صراط احدیہ باز نمائی و بدوام ملک و ملکوت برآ
 و حب مالک جبروت ثابت و مستقیم مانے و انکلیہ کلمہ^{الست}
 کہ لم یزل ولا یزال در کتب الہیہ ظاہر و باطناً بودہ
 و ان اینست کہ میفرماید بفعل اللہ ما یشاء و بحکم ما
 یرید اگر نفسی بعرفان حق فائز شد و او را بفعل ما
 یشاء^{و بحکم ما یرید} فی الحقیقه دانست دیگر از ہیج فتنہ ممنوع نشود
 و از ہیج حادثہ مضطرب نکرد و او ست شارب
 کاس اطہیان و او ست فائز بمقام اہقان طویلمن
 شرب و فاز و و پلک للسعدین قدر فکر نما نا از ذل
 سلسال بیان مالک مبدئ و معاد بیا شامی و چون

طهر و حان خفیف شوی و بهواهای قدس معنوی
 پرواز کنی و اگر نفسی با این مقام فائز نشود از اهل حق
 محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز با این مقام بعنا^{بت}
 حق سهل و آسان بوده مع ذلك اکثری فائز نش^{اند}
 الا من شاء ربك المفند القدير چنانچه مشاهده شد
 بعضی از نفوس ادعای عرفان نموده اند و در ظاهر بابام^{الله}
 و عرفان آن فائز و مع ذلك با امری از امور با غفل
 السافلین راجع شده اند لعمری من سمع ندائ^ی و و^{حد}
 منه حلا و بیانی لن تمنعه سطوة الملوك ولا اشار^{ات}
 من على الارض ولا حجاب العالمین فضل^{ها} مستا^ه
 کن بمقامی رسیده که نود در محل خود ساکن و حق
 در سجن اعظم مع بلا یا ای لا یخصه بذكر نو مشغول
 تا از عنایاتش محروم نمائی و از الطافش ممنوع نشوی و
 بعد از عرفان حق اعظم امور استقامت بر امر او ست
 تمسك بها و کن من الراسخین هیچ عملی اعظم از این^{نبود}

و نیست اوست سلطان اعمال و ربك العلی العظیم
و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر
ذکر آن جائز نه لاجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال
حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویہ نازل
و مستور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب و ذکر
حق و بردباری و رضای بما فیض الله و الفنا عندها
قدرة و الصبر فی البلاء یا بل الشکر فیها و التوکل علیه
فی کل الأحوال این امور اعظم اعمال و اسبوق ان عند
حق مذکور و دیگر ما بقی احکام فروعیه در ظل
آنچه مذکور شده بوده و خواهد بود انشاء الله بان
جناب میرسد و بمانزل فی الالواح عامل خواهند
شد حال زیاده بر این ذکر آن جائز نه و آنچه از
از موثقین شنیده اید و یاد در الواح الهیه مشاهده
نموده اید عامل گردید تا بما بقی آن فائز شوید باری
روح قلب معرفه الله است و زینت آن افرار بانه

بفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وثوب ان نفوى الله وكل
ان استقامت كذلك بين الله لمن اراده انه يحب
نوجه اليه لا اله الا هو العفو الكريم الحمد لله رب العالمين
جناب اخوى عليه بها الله را تكبير منبع از قبل
مظلوم برسانيد فل نعمالك بما اقبلت الى قبلة العالمين
فد فد لكم اجر من فاز بلفائنه وحضر لدى عرشه
العظيم دراين صورت رجوع بوطن احسن است
كه شايد از رجوع شما تفحات حبه بر بعضه مرور نمايد
وانشاء الله بنا بيدات حون بتبليغ امرش مؤيد خواهند
شد قلب كه بجز اعظم متصل شد البته از او انهاد
جاريه بظهور خواهد رسيد نظرياً بضراب اين
ارض و شفاوت و غفلت اهل ان بر حسب ظاهر
اذن ورود ندادهم ولكن فد كذبنا لكم اجر الواردين
فل الحمد لله رب العالمين

هوالناطون بالعدل

حمد و ثنا حضرت فوئی فادر پرا لاپون و سزا که در ^{حج} مجبوری
بلا یا و مابین ایادی اعدا بانئی انا مولی الوردی ناطون
فوت فراغنه منعش نمود و قدرت جبار بره اورا از
اراده اش باز نداشت با علم بفعل مایشت از اقلیم بیضا
فصد ناسوت انشا فرمود تا عباد حرد و اینفحات و حج
الهی و الهامات ربانی زنده نماید و با فون عزت و ^{ند} سنا
و مقصود از حمل بلا یا و در زایای لا تخصه انکه عالم از ^ن خا
ضعیفه و بغضا مطهر شود و هر نفسی خود را در مفعول
صدق و محفل امن مشاهده کند یا ایها الطائر ^{به} فیه
عرفانی مذهب الله و شریعه مشرعه مقننه سبب
وری بوده و لکن از سواد را که علت ضعیفه و عناد
کشته همت نماشا بد این یک شبر عالم بنور انفاق ^{منور}
کرد از انچه از سماء عالم الاهی نازل واضح و مشهود است
که مقصود چه بوده و اراده چه شاید عباد عالم از اخلا ^و

سبعی باخلاف روحانی نورانی توحه نمایند و از اعمال
وافعال نالایفه مطهر کردند از حق بطلب در عالم
حزبه مثل حزب شیعہ مجدد احداث نشود یا اینها
الناظر الی وجهی قسم بافتاب حقیقت که الی حق اینهم مظلوم
اسرار مکنونه را ظاهر فرمود جمیع مطالب آن قوم بنما
جایبنا و جابلسا بوده و هست ما بین حق و مخلوق
نموده اند باری عرف توحید را نیافته اند و خود را
افضل عالم می شمردند جز فساد و درد و لعن علی مشهود
نه از حق بطلب عالم را بنور عدل منور فرماید و حضرت
سلطان آید الله را ثابند نماید و توفیق بخشد مع
جسارت بعضی در اول ایام مکرر در این سنبل اخیر
مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرموده مره فی الهام
والمهم و اخرى فی الفان والمهم و فی مقامات اخری
چنانچه محبوبین ارض طار ابرافن طبع خص
فرمودند الهم الهم نری حال و بلا و ابنا و سجنه

وحرزني اسئلك باسمك الذي به فتحت ابواب القلوب
وبامواح بحريبانك امام الوجوه ان تؤيد حضرة
السلطان على ما تحب ونرضه انك انت مولى الورد
ورد العرش والثرى يا نبيلي عليك بهاء وننا
ان جناب مطلعندك انهمطلوم بچه قدرت وهور
از اول امر الى حين امام وجوه كل من غير ستر وحقا
فياهم نمود هر هنگام امر الله مرتفع وبنر ظهور ساطع
غافل از خلف حجاب برآمد و عمل نمود آنچه را که سبب
توقف عباد گردد در ارض ستر مع ظهور مباهله
واعلاى كلمه سيد محمد اصفهاني نزد مشير الدوله
عليه بهاء الله دويد والنجاء نمود از برای معيشت
دو يوم شهرته خواست لعمر الله بذلك ناح قلبه وقلبه
واركانه و حال هم اصفهاني موجود در اسنانه مع
رفيقش بنا را ج ^{اموال} مشغول بستانه بنا در حرص وهوى
مشغول که فلم از ذکرش عاجز و فاصرا مانت بپچاره

تحت برائش خیانتش معذب و نفوی بمشابه
 عنفا مستور و غیر مشهود و لکن مع جمیع بلا یای و آید
 و در آیای نامشاهی لسان و قلم ممنوع ^{لمین} نر ظلم ظاهر
 و سطوة معندی منع نموده نسئل الله تبارک و تعالی
 ان یؤید المعزین علی الأقبال و المنکرین علی الأفرار
 انه هو المقدر الخیر نامه ان جناب که بعید
 حاضر ارسال نمودند رسید و همان چنین لوح منع
 اقدس از سماء مشیت مخصوص جناب مذکور علیه
 بهائی نازل نسئل الله ان یؤید علی اخذ بفتوة مرعیه
 و قدره من لدنه و یک صحیفه مبارکه ارسال شد ^{حظه} ملا
 نمایند و صورت انرا بارض خا و شاه رود و مشهد
 و هم چنین بمدن اخری ارسال دارند یک جلد
 کتاب الهی از سمت ها امر و ارسال میشود که با جناب
 برسانند و مخصوص اسامی مذکوره آیات بدیع منبغ
 عظیمه نازل و ارسال گشت ایکاش عارف میشدند

که این آیات از کجا نازل و بچه حاله نازل لعمر الله
 اگر اهل عالم باضاف نظر کنند کل بندوه علیا
 فوج نماید معلوم نیست متوقفین بچه عذر
 منعذرند لعمر الله لو كان النقطه الاولى لفهوم اما
 الوجه و یحرر ما یزول من ملکوت الفضل والعطا
 قل یافقوم انظروا الی اثار ذی و ما خرج من بحرین
 انه یعرفکم ما ستر عنکم حکمه من عنده انه هو الصبا
 السنن والعلم الحکیم اثار حزن الجناب این مظلوم
 محزون نموده لازال لخطات عنایت بشما متوجه
 بشهد بذلك کل الاشياء تمسک بما انزلناه لک قبل
 لا تنظر الی الخلق و اطوارهم بل الی الحق و سلطانه
 لازال من کور بوده و هستی بشهد بذلك ام الكتاب فیهذا
 الحین قل الحمد لله رب العالمین انیک دربارہ اخوی
 زاده محمد علی علیه بهائے ذکر نمود این معلون بمصلحت
 ان جنابست و نزد حق مقبول البهاء المشرف من افق

هذه السماء عليك وعلى من معك وحجبتك وبسمعك
في نبياء الله رب العرش العظيم ورب هذا الأمر المحكم

المبين

صحيفة الله المحمدين القيوم

5

هو الظاهر الباهر المبين العلم الخبير

يا تَجَلَّى از تَجَلِّيات اسم كرم بر ارض پر تو افكند
ظاهر مائه نازل بحر جود موج وبك تَجَلَّى از تَجَلِّيات
اسم عليهم بر عالم اشراق نمود كل بطراز علم مزين ومناد
عزت از بهين عرش عظمت بكلمه مباركه كل شئ
احصينا كنا باناطق يا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع
من شطر منظر الله الاكبر ثا الله هذا يوم فيه ظهر كل
امر مستر وبه برزت الساعة وانشأ الفناء يا اكرم ان
تمنعكم حجبات من اعرض وكفرا ونخوفكم اصحاب السفر
الذين بدلوا نعمة الله كفرا واعرضوا عن الرحيم الكوثر
يا قوم اتقوا الله ولا تعرضوا على الله بنوده اشرف الارض

وَالسَّمَاءَ وَبِهِ ظَهَرَ حَكْمُ الْقَدَرِ أَنَّهُ أَنْزَلَ لِحَبْوَتِكُمْ وَتَقَرُّبِكُمْ
 إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ أَنَّهُ لَوْ يَرِيدُ
 أَنْ يَزَيِّنَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِطَرَاذِ الْأَسْمَاءِ فِي هَذَا الْحَبْنِ
 وَيَأْخُذَ عَنْهَا فِي حَبْنٍ آخَرَ لَيَقْدِرُ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ
 لَمْ وَبِمِ أَنْ يَفْعَلَ مَا يَشَاءُ وَبِحَكْمٍ مَا يَرِيدُ وَهُوَ الْمُفْتَدِرُ
 الْفَدِيرُ فَلْيَاهَادِيَ بِشُؤْنَدَايَ الْهَبِ الْأَمْقَطْلُومِ
 لَوْحَةِ اللَّهِ تَرَاذِكُ مَمْنُودَةٍ وَمِنْهَا يَدُ لَعَلَّ تَجِدُ لِنَفْسِكَ الْبِ
 سْبِيلًا دَرَا عَمَالَ خُودِ تَفَكَّرْنَا وَهَمَّ جَنِينٍ دَرَا نَجْهَ آزِ
 مَشْرُوفِ عِلْمٍ وَفَدَرَتْ أَلْمَى أَشْرَافٍ مَمْنُودَةٍ شَائِدَا رَغْدٍ
 بِمَجْرٍ رَاجِعٍ شَوَى وَازْظَلَمَ بَعْدَلٍ وَازْأَعْسَافَ بَانَصَا
 يَاهَادِيَ لَا تَشْرُفُ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ
 الْعَلَى الْأَبْهَى وَقُلْ أَلْحَى تَرْكُ مَا عِنْدَ الْأَحْزَابِ الَّذِينَ
 مَا امْنَوَابِكَ وَبَايَا نَكَ وَأَقْبَلْتَ إِلَيْكَ خَذِ بَدِي
 بِفَدَرْتِكَ وَسُلْطَانِكَ ثُمَّ انْقَدِ فِي بَعْنَابِكَ وَالطَّا
 أَيْ رَبِّ اَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَاعْتَرَفْتُ بِغَفْلَتِي

وخطائے عند تجلیات انوار شمس علیک وبظلمی عند
اشراق نیر عدلک کم من ہوم نوحہ الی نور عطاءک
من افق سماء فضلك وانا اعرضت عنه اہ اوہ منعنے
اوہامی عن القرب الی نیر الایمان الذی اشرف
من افق سماء مشہدک وجہ فی الظنون عند ظہور
اسمک الفہوم اہرب اسئلک بجزایانک ودرایات
ظہورک وافئدادک وبکلمتک العلیا الی بہا
انجذب حقائق الاشیاء وبنیادک الاحلی وصر
قلہک الاعلی بان تغفر ہر برائی العظمی اشہد ان
بامرک ماج بحر الغفران فی الامکان وهاج عرف
اسمک الرحمن بین الادیان یا اہہا المنجذب بایا
والطائر فی ہوا حہ مکرر ہادی دولت اباد را
ذکر نمود ہم وبافق اعلی دعوت فرمود ہم ولكن ان
غافل الحہن ملتفت نشد وبکہہ مبارکہ امن
باللہ فانزکشتہ فدوضع الافراد واخذ الانکار بظلم

ظاهر شده که شبهه و مثل نداشته چه که مقام پرانگار
نموده که از اول پیام الهی این امام وجوه غافلین و
موحدین و مشرکین قائم بوده و با علی النداء کلام را
بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نباء عظیم بشارت
داده بگویا هادی امر عظیم است امروز نقطه
اولی بآنان اول العابدین ناطق انون الله انظر فیها
نزل من سماء مشبهه دیک آیا که ان تتبع سنن
الجاهلین لو نرید الایات انها ملئت الافاق
ولو نرید البینات ارجع الی الآثار ای بی انصاف
میفرماید اگر نفسی بیک ایه نظون نماید تعرض
نماید و حال معادل کتب اولین و آخرین موجود
و ظاهر بیاب و بین اهل بیانرا مثل حزب شیعه
تزیینت نماید و با سماء ایشانرا از مولی الورد منع مکن
در اعمال و اقوال ان حزب تفکر نماید شاید از وهم
بیفتن توجیه نماید و از شمال بهمین لوجه الله گفته

میشود لوجه الله بشنوچه مقدار از نفوس مع عزت
 و رفعت و ثروت و قدرت دران ارض مقابل ^{جهت}
 از کل گذشتند و جانزادایگان بر فردوم محبوب
 عالمیان نثار نمودند پند کبرپدای سیاهپشتان
 گرفته جای پند پند کبرپدای سپیدپشتان
 دمیده بر عذر نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه
 نموده و آثار انرا محو کرده ثوب مجرد ذکر بابت خوف
 ارکانرا اخذ نمود بشأینکه منبر رفتی و تکلم نمودی
 با نچه که اهل مداین عدل و انصاف گریستند
 در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعۀ تفکر نما شاید
 از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر
 منبر ذکر نموده تفکر کن امر حضرت اشرف علیه
 بهاء الله و رحمتۀ نازۀ واقع شد در حفظ خود و انفا
 او فی الجملة تفکر لازم شاید موقوف شوی و با فرار
 بعد از انکار فائز گردی انفاق او کواه راسته و ^{مستقیم}

او حیات نوکواه کذب و ثبری و افتراء نو سبحان الله
 حب دوروزه زندگی نورا از فضل ابدی و رحمت الهی
 محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی فدکنت
 حاضرانی مجلس العلماء از نظون ابن الذئب و قال
 یا قوم اعراض و ثبری و انکار هادی از رؤسای
 حزب بابی و سب و لعنش کافیست دیگر حجته از برای
 ما بای نکل داشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی
 فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر
 نمیتوان او را نسبت بغیر طریقه ناجیه دهیم باری
 عمل نموده آنچه را که کبد مفترین از ان کلام خنده را در
 بای حجته امن بالله و بای دلیل اعرض عنه نسئل الله
 ان یؤیدہ علی الرجوع و الانابه انه هو التواب
 الغفور الرحیم انا نرید ان نراه متعارجا الی سماء المعافاة
 و الدفایق و منضاعا الی ذررة الحفایق و هو اراد
 لنفسه مشتهیات الهوی معرضاعما اراد له مولی الورع

ومالك الآخرة والأولى یکی از اولیاد ابدیه گفته
ایا چه شده که ازل مردود کشته بگوای بے انصاف تو الله
نفسی که هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود از او
اعراض نمودی و بمقتربان تکلم کردی که صبحه اشیا
مرتفع گشت از این کنش نه نمیدان که اسما از چه
محل ظاهر شده عمل نمود بد آنچه را که هیچ ظالمی عمل نمود
حضرت دیا را ابوالشروع نامید بد و خلیل الرحمن را
ابوالدواهی گفتند و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی
داد بد و شهید گردید و بمثابه حزب شیعه عمل
نمود بد آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرت است این
اسمی که ذکر نمود بد از کبست و که عطا نموده اگر بگوئی
از منزل بیان بوده نفس بیان با علی النداء و دث
می نماید و میفرماید به بیان و حروفات ان از منزل
و مظهرش محروم نمایند و اگر ان اسم از مقام اعلی
که مقام ظهور نباء عظیم است ظاهر شده انه هو المفکر

علی مایشاء بعلی و باخذ انّه محمود فی فعله و مطاع
 فی امره یا غافل علم بفعل مایشاء امام و مجتبی منصوب
 و غمّالک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا
 بایانه اسمع نداء هذا المظلوم دع خلیج الاسماء ثم اقص
 بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدی الحق
 علام الغیوب لعمر الله لا یفعلک اسم من الاسماء و لا
 شیء من الاشياء الا بهذا الامر المبین و هذا النبا
 العظیم اسماء را بگذار و با ثار رجوع نما تا بر تو واضح شود
 و معلوم گردد آنچه که الهوم از اکثر می مستور است
 اگر صاحب بصیر و سمعی در این کلمه نقطه اولی
 تفکر نما فوله تعالی و قد کتب جوهرة فی ذکره انه
 لا یتشار باشارتی و لا یما نزل فی البیان ایا بعد
 از این کلمه محکمه نامّه میشود ببیان تمسک نمود
 و از منزل ان محروم گشت لا و نفس الحق از این کلمه
 مبارکه استدلال ببیان ممنوع و در ظهور اعظم

ذکر و نش مقبول نبوده و نیست احر و نقطه بیان
باینکه انا اول العابدین ناطون و شما مشغولید با آنچه
که ذکرش لایق نه و حال آنکه حضرت جانشین ^{آنکه} در سبیل
این نباء اعظم قدامت نمود و در لیاالی و ایام بد ذکرش
ناطق و بما پرده علی ذاکر و محزون چنین بیان
از ظلم ظالمین مرتفع و لکن اذان و اعبه مفقود و ابضا
حد بد غیر مشهود کجا بود بد آیا مکه این مظلوم
تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم
و هنگامی بین ایادی غافلین در ارض مهم بر این
مظلوم وارد شد آنچه که بر احد از قبل و بعد وارد نشد
لولا البهاء من نطق امام الوجوه و لولا من اظهر
امر الله مالک الوجود فلانصفوا بالله هذا هو الذی به
نصبت رابته انه هو الله علی الاعلام و مباح
العرفان امام وجوه الانام در شد آند اول من کفر
باللهند و در رخا اول من امن بالله فلم منجبه که ذکر

نماید مع آنکه این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج
 بذکر و نقل نبوده و بنسبت نظر بضعف قوم ذکر نموده
 آنچه که منصفین و ابا فون احرفاً از نماید و فاصدین را
 بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه
 حضرت سلطان بعد از معذب که ذکرش و شرح
 آن از قلم و مداد بر نیاید قل یا ملا المعروضین امر
 حجت و برهان طائف حولند و لکن حجیات ظنون
 و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع
 آیات شلاد مهر ذی الحجه تحت قیاب عظمت محفوظ و
 مصون مع جمیع اولاد و نساء بجمال راحت بوده ^{شاهد}
 بذلک کل منصف بصیر و کل عادل خیر و یوم فضل
 او را مع نساء و اولادش بجمال صحت و عاقبت در محل
 گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین
 معلوم و واضحست بک لطیفه بر او من معه وارد
 نه کواه صادق حضور آن نفوس است که حال ^{تس}

موجود و مشهود فلن ياملاً المعرضين يستوبين
مظلوم را و خود را از تجليات انوار عدل و انصاف
و صدق و صفا محروم نمائند اگر تقصیر این مظلوم
ایات الهی و ظهور بینات او بوده این فقره در قبضه
افتد ارحم بوده و هست آنکه اقامتی از کنت فاعداً
و هر تنی بدعنا بنه از کنت نائماً و انظفنی بین عباده
از کنت صامناً آنکه هو الامر الحکیم فدا مرتبه بالنداء
بین الارض و السماء و برهانی ماضیه و بظهر من
عندی و حجتی فیامی علی الامر و اظهار ما امرت به
من عنده بحیث ما منعنی سطوة العالم و لازماً جبر
الامر ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظهرت
سلطنة الله و قد دلت و عظمت و افتداده فدا ظهر
الامر امام وجوه الامراء و الملوك و بلغ اليهم رسالته
و احكامه و اوامر و ما اراد بذلك الا اصلاح العالم
و اطفاء نار الضغينة و البعضاء فی افئدة الامر ^{کرمه} ^{ضرب}

بعدل وانصاف در آثار نظر نمایند ادراك مینمایند
الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الهوم
این مظلوم بمانزل من عند وظهر من لدنه اظهار
احرمینمایند وکل راجع دعوت مینمایند طوبی
للمنصفین وطوبی للشفیرین ونعم للفاخرین
لعمرك الله معرضین بیان از هادی و غیر او ان صل
احراکاه نه چه که بامان بوده اند اپکاش بیک فطره
از مجرد انانیت مرد و فیکشتند باسماء منسکند و از
مبعث و محبت محروم فل لا تنفعکم الاسماء و لا ما
عندکم من الاوهام والظنون ثا لله الحق فدانی
المالک بسلطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق
ثا دکن ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله
المهمین القیوم فلذروا ما عندکم من الاوهام ثا لله
فل اشرف نیر البقیین من افق ارادة ربکم المفئد علی ما
کان وما یكون انظروا الشجرة واثمارها بعیونکم والنور

واشرافه والشمس وانوارها اياكم ان تضعوا نصيح الله
ورائكم خذوه بقوة من عنده وسلطان من لديه
انه ينصر من يشاء بقوله كن فيكون فلانزلنا من سماء
الفضل ما انار به ملكوت الحكمة والبيان وما ائت
به العيون طوبى لمن تمسك بايات الله انها ملئت
لجهاث فلا تروا ما نزل من سماء مشبهه بكم للامراء
والعلماء لو يريد احد ان يرى سلطنة الله واقدار
بعينه له ان يظهر نفسه عن ذكر ما سواه ويحضر امام
الوجه لسمع ويرى مآلات في حسنة مظاهر العدل
ومشارف العلوم لم ادر ان الله اعرض باي
صراط نوجه وباي حجة ثبت ما عنده وباي برهان
انكر من كان من اول الايام مناديا باسم الله ملك
اليوم الموعود فلانق الله ولا يتبع سبل الذين
كفروا بالشاهد والشهود لعمر الله لما ترك الآيات
من سماء المشبه سجدة اللفظة الاولى وقال امثلك

يا مالك الوجود فلماذا ظهور لم يحط به علم احد من قبل
 ومن بعد الاعلى قد ممدود فلما سمع ما نطق به لسان
 الرحمن في البيان حو من يظهره الله ان يرد من ^{يكن}
 اعلى منه فوق الارض اياك ان تنكر من تزييت
 بذكره كتب الله مالك الغيب والشهود ولو ان مثلي
 لا ينبغي ان يستدل لاثبات امر بذكره ولا يمكن بل
 رأينا ضعف العباد وعجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة
 من عندنا عليهم ان ربك هو الفضل العزيز الودود
 وفلائق الله يا معرض ولا تكن من الذين يفضوا
 ميثاق الله وعهده بما اشبعوا كل ناعون محبوب
 اسمع النداء انه ارفع من الافق الاعلى فهذا ^{لسبح}
 الذي سمى بالسبح الاعظم من لدن مالك القدم انه
 يدعوك لوجه الله وينصحك بما يراك هائما في هيماء
 الهوى ان ربك هو الحق علام الغيوب انا نذكرك ^{بل} وقد
 لوجه الله ولا نريد منك جزاء فدفننا على وجهك باب

الفضل لندخل ونرى بعينك شمس العلم والعدل
من لدى الله مالك الملك والملكوت حجة بلسان
پارسی ندای سدره مبارکه را بشنوشاید فصد کعبه الله
نمائى و خود را از ظنون و اوهام و فصوص اولی مقدس
کنی حزب شیعه در فزون و اعصار بایک دیگر مجادله
قیام نمودند بالآخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال
تفکر نما افتخاران حزب بچه بوده و جزا در بوم الله
چه شد قدری بانصاف تفکر نما عمری الی حقین
معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بان
فائز نه لو نرید ان تعرف قدس نفسك عما سمعت
ثم اسئل الله ربك رب العرش والثرى ورب الآخره
والاولی لیلینی علیک ما ینجیک من سلاسل النفس
والهوى و یهدیک الی صراطه المستقیم یا اهل البیان
علیکم بکتاب الهی کل الذی انزلہ الرحمن لاسمه
الدیان انه هو العلم المکنون والسر المخزون والرمز

المصون الذي اودع الله في قلب من سماه بالبيان
في ملكوت البيان بايد هر نفس دران كتاب نظر
نمايد چه كه اودا علم مكنون مخزون ناميده و در سبب
نزول و علت ظهور ان تفكر بايد نمود شايد بمقصود^{والله}
عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه
اولي روح ما سواء فداء و وصيتش كل را در عدم
اعراض بظهور اعظم مع ذلك بعضه باسم مرات
و برخي باسم وصي و حربه باسم ولي از حق محرومند
عن قريب بمثابه حربه قبل اسم نقيب و نجيب هم
بيان ميايد شايد دكن رابع هم يافت شود بگو
اي معرضين از مظلوم بشويد ببيان از مقصود
عالميان محروم نمايند قل لعمر الله لا ينفعكم
البيان ولا ما عند القوم الا بايم الكتاب الذي
ينطون في المآب فدا في المالك والمالك والملكوت
لله المهيمن القوي و اگر نفس از كتاب هيكل مقصود^{درا}

ادراک نماید باید بین بد حاضر شود و بر مقصود
 عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعل بخند
 الی الحق سیلا باری الهوم بیان و دون ان معلون
 بقبول است و بعضی بلفظ مستغاث از فرات رحمت
 الهی و در پای حکمت صمدان محرومند بکوا بغافلها
 عالم این لفظ هم از بیان بوده است دلالت بان بقول
 نقطه جاپزنی قوله تعالی ایاک ان تحببما
 نزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آنچه در او
 خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم
 نمائند و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این
 حین ظاهر شود من اول عابدینم و در مقام دیگر
 میفرماید کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود
 باید کل صدیق بنقطه حقیقت نماید و شکر الهی بجا
 آورند بعضی گاه نبوده و نیستند بکوائی عباد ناوقت
 بانی جهد نمایند شاید فائز شوید بانچه که از برای

ان از عدم بوجود امدايد در جهالت هادی تفکر
نمائيد مقامی که بحریبان الهی در کل چنین ظاهر ^{مشهود}
و نیز برهان از افق سماء اراده مشرف و لا یمح نابعا ^{نشر}
بردد او امر نموده و حال بنا در ضغنه و بغضا مشغول ^{اند}
و شاعر بنسند بگوای غافل مکرر فرمودیم سده ^{منتهی}
با ثمار لا یحصر ظاهر و افق اب حقیقت از افق
سماء عنایت مشرف بچشم خود نظر نما و بسمع خود
اصفا کن اگر این احرا نکاد شود لعمری هیچ امری
از امور لایق افراد نه بشهد بذلك کل بصیر و کل
منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سواه فداء این
ایام حاضر بود امام وجه به تخریر مشغول فل ضعوا
الاوله ام والظنون و خذوا ما اناکم من لدی الله
المهمز القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی
نفوسیکه صاحب سمع و بصیرند و دارای قلب و قوادر
بجزیره توحه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز

عدل و انصاف مزین کردند و بچون نطق نمایند
معروضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف
محررین و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتابت
مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الاهی در حضور
نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور است
بغیر نسبت داده اند بکواپنا فلان افغان سوال
نمائید بر تو واضح و معلوم گردد یکی از متسببین الذین
سعی بجهت قبل حسن باطن ارض آمد و در مراجعت
حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود
ارض طا حبش نمودند و بعد او را بفرقه معلومه
فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را
یکی از نساء آن ارض سرفش نموده نزد اخک در آن
طا ساکنست فرستاده دیگر حق عالم است که آنها را
چه کرده یا اسم خود یا با اسم میرزا بچی بمردم داده لعن الله
او با ما نبوده و از این امر کانه خطای بزرگی از او

ظاهر وان اینکه و رفقه که از دوست بوده و باو ^{منسوب}
لاجل عزه ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد
اعراض نمود و بغير تمسك جست حرکات او نزد اکثری
معلوم و واضحست از فرات لوحی عاجز و لکن
بر او هام متوهمین بشان افزوده که غیرو حق بران
عالم نه آنکه پسمع و پری و هو السميع البصیر او
یا ما نبوده و مطلع نه در محلی دیگر بوده اند بار ^{باری}
از عمل خود ساقط شد و بغير توجه نمود سبحان ^{الله}
شصت سال از عمرش میگذرد و الی همین فائز نشد
با آنچه سزاوارست حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت
که ز فرات مفربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل
از فرار مذکور در تفحص کتاب ایهان هم بوده که بدست
بیاورد و دیگر معلوم نه که در آن چه ندیده نموده و چه
اراده کرده نسئل الله ان یؤتیدها علی الرجوع و علی الانا ^{به}
و الخضوع انه هو التواب الغفور الرحیم و هو الفیاض

الفضال العزیز الکریم قل یا ملاً المعرضین ان النقطه
یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملاً البیان
ثا لله قد ظهر من قدیث نفسی فی سبیلہ اعظمکم ^{نصکم}
واوصیکم بان تنظروا اثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل
من سماء مشیتہ باذانکم خافوا الله ولا تدحضوا ^{الحق}
بما عندکم تفکروا بائی احرامنکم و بائی حجتا قبلکم
الوجهی و اخذتم کتابی لعمرک قد نصب خباء المجد
و سرادق العز قد فرتم بیوم مادات عین الابداع
شبهه اعرفوا مقامه اما ترون دایه البیان علی
اعلی مقام الامکان و اما تنظرون علم الله لا اله
الا هو بین الادیان ضعوا ما عندکم لعمر لا تغافل
بکلمه عما نزل بالحق من سماء فضله از عرفات اسما
صعود نماید شاید بسماء معانی فائز گردد امر
روز اسم نیست با اهل عیان نفوی مظلوم و افع شده
چه که بی انصافهای عالم ازان گذشده اند و بفحشا

تمسك جسته اند امروز باید كل بيقدر پس و تنزه
حون و انصرت نمایند نفوذ و تأثیر کلیه از نفوی
و انقطاع مكل است بعضی از عباد با فوال کفایت
مینمایند صدق افوال با اعمال منوط و مشروط
از عمل انسان دنبه و مقامش معلوم میشود افوال هم
باید مطابق بما خرج من فم اراده الله فی الالواح^{شد} با
بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر^{هر}
واقع شده تفکر مینمودند با فوال بعضی از کاذبین و
مفترین جوهر سمع را از مابین محروم نمیساختند این
مظلوم از ارض طا با حر حضرت سلطان بعراق
توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم
دکاب بودند و بعد از ورود چند گذشت هومی
از ایام میزایچه وارد حال ملاحظه نماید اگر مفتر
اصغر ظل الله بود البته با مقام توجه مینمود و از آن
گذشته چنین هجرت از دروازه مدینه کبیره بعد از تبلیغ

والی احکام دولت علیّه را با شطر نوحه نمودیم چن
حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر
ایران نوحه نماید چه که آثار نقطه که هزار رحمت
از اطراف جمع شده همراه به بری که از دست نرود
و بعد از خروج افنا بحقیقت آثار را گذارده بایک نفر
عرب بموصل نوحه نمود و در آن محل منتظر و در دست
ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفا بالله
اگر مقام امن و راحت و اسایش اعظم و ابھی از ظل
سده مشاهده مینمود البتّه بان شطر نوحه میکرد
فل یا ملا البیان فکر و افهاما ظهرا بالحق ثم انصفوا
فما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله رب العالمین
مع این اشارات واضحه و علامات لائحه ظاهره
فالوا ما لافاله الظالمون و عملوا ما لاعمله المشركون
در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بوده اند و او هم شب
و روز با انجم بوده مع ذلك بعضی نوشته ما با حضرات

نبوده ایم و آن مظاهر او هام هم قبول نموده اند باری
 بھر جھٹ کہ توجہ نمود ہم آمد و ملحق شد اگر در آنچه
 از فلم اعلی جار پند و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده
 کشته تفکر نماید کل از ظلم و اعساف بعدل و انصاف
 راجع شوند فل یھادی انون الله ولا تتبع اھواءک
 ولا مقربات الذین نقضوا عھد الله و میثاقه انظر
 انظر ان البحر امام و جھک اسمع اسمع ان النداء ان نفع
 بین الارض و السماء ارجع الی اثار الله و رحمته
 لعل تجذک الی افق العزہ و تری نفسک مستویاً
 علی سرب الانصاف من لدی الله مالک العناہ
 و اللطاف چندی قبل مناجای از فلم اعلی نازل
 بارض ص فرستاد ہم کہ ہادی منقطعاً عن دون الله
 فرات نماید شاید بر جوع فائز گردد و لکن صحیح
 صماء از تفحات بیان مالک اسما حرکت نمود و اراموا
 بحر عطا نصیب برنداشت ان مناجا اثر امر نمود ہم

در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که فرات
ان بسیار مؤثر است نسئل الله ان یوفی کل علی
ما یحب و یرضی یا ایها الطائر فیهو آء و الموحی الی
انوار وحی و الشارب رجون بیان اسمع ندآء انہ
لا اله الا هو المفند الامر الحکم چندی قبل نامہ
رسید و جواب از ملکوت بیان الہی نازل و ارسال
شد اولہای مدن و دیار ہر یک با شرافات ہر
عنایت منور گشت لعمر الله فائز شدند با نچہ کہ شبہ
و مثل نداشت از حق مہطلبیم کل با ستقامت کبری
فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بھائی و عنایتی بقدر
الہی و سلطنت صمدانہ امام وجوہ کل قیام نمود ہم زنجیر
منع نمود حبس حائل نشد کند احداث خوف نکرد
سطوت و وضو ضاء و صفوف و الوف مانع نشد انکہ
نہ از ارا از افق ہر مدینہ اشرف نمود و از قدرت فلم
اعلی و نفوذ کلمہ علیا در ہر بلد آثار موجود و تھافت

بيان مصنوع حال الخلف حجاب شذمه بهرون
دو بداند و عمل نموده اند آنچه را که عين حقیقت کسبند
یا ایها المنسک بجمل عطا مع امواج بحر بیان
و تجلیات افتاب حقیقت معرضین اقبال تنهوند
و بما پنبغی فائز نکشند فللهی الهی لك الحمد بما
انزلت ایا نك و اظهرت بپنائك و نورث افئدة
المفرین بنور عرفانك و المخلصین بضیاء بیانك
اسئلک بحر فضلک و سماء جودك و ما كان محزوننا
فی علبك و مكنوننا فی كز عصمتك و اللآل المسنورة
فی خزانة قلبك الاعلی و بانوار وجهك یا مولی
الورى و مالک العرش و الثرى ان تؤید المعرضین
على الافبال و المنكرین على الافرار و الغافلین على
الرجوع الى شطر رحمتك و الانابة لدى باب عفوك و غفرا
انك انت الثواب العفاد الفضال العلیم الحکیم

هو السامع المحب

فل سبجائك اللهم يا الهى ثبت اليك انك انت الثواب
الكرهم سبجائك اللهم اشهد اني ارتكبت ما انقطرت
سماء العدل وانسقت ارض الانصاف ارحمنى بجودك
انك انت ارحم الراحمين انا الذى بظلمى صعدت ذفرا
المخلصين من اوليائك ونزلت عبرات المفربين من
امنائك انا الذى بعصيانى خروى سحر حرمك وناح اهل
مدائن عليك وفضلك اشهد اني سبقت في الخطاء
اشرا وحلفك وعملت ما ذابت به اكباد اصفياك ارحمنى
يا مالكي وسلطانى ثم اعقرلى بفضلك انك انت الغفار
الكرهم اشهد اني ارتكبت ما تغيرت به الوجوه النوراء
في الفردوس الاعلى وسفطت اوراق الجنة العليا اسئلك
يا ماوى الخائفين ومهرب المضطربين وغاية امال
العارفين بان تكفر عني سيئاتي التي منعني عن الورود
في الجنة بحجودك وعنايتك والدخول في بساط عزك
وعطائك اه اه فطعت بسيف جفائي شجر رجائي

واحرقت بنار عصباني ستر عفتي ومقامي اهن الوجه
يا الهي لا توجب به الينا نور وجهك واهن الاستخفاف
لا تقرب به الينا عفوك ورحمتك فدخلفني لاعلاء
كلبك وادفعها وانا ضيعها وانزلها انا الذي
يا الهي كبرت بنعمتك وجادت بايانك وانكرت محبتك
وبرهانك نرى يا الهي عبرتي منغني عن بدائع ذكرك
وثنائك وزفرائي تشهد بغفلتي وخطائي امام علمك
انا الذي ما استحييت من مشرف ايانك ومطلع بينائيك
ومحيط علمك ومصددا وامرك واحكامك فاهاه
من خطيئتي التي ابعثني عن شاطي بحر فربك
واجترأ على الله منغني عن الفياض لدى باب فضلك
هل نحرمت يا الهي من افر يظلمه واعترف بذنبه واقر
بكرمك العظيم وجودك العظيم فاهاه بحر الخطايا قبل
الى بحر عطاءك وعمان العفلة والغوى اذ ادعمان عفو
ورحمتك وعزتك يا مقصود العالم ومحجوب الامم احب

ان ابكى وانوح على نفسى بدوام ملكك وملكوتك
كيف لا ابكى ابكى بظلمى في ايام فيها اشرون ببر عدلك
من افق سماء اراذك فكيف لا ابكى ابكى لبعدي
عن ساحة قربك وخطائى عند نزول عطاائك
وكفرانى عند ظهورات نعمتك والآنك انا الذى باله
هربت عن ظل رحمتك واتخذت لنفسى مفاعدا عند
اعدائك فباليت الكفيت بذلك بل نطقت بمائشيتك
به افئدة اهل سرادق عزك وفجرك وجرى الدم
من عيون اهل مداخن علمك وحكمك سجا
باله وسيدى كم من يوم اقبلت الى عبدك هذا
وذكرته بجودك ودعوته الى بحر رحمتك وافقضتك
وهو اعرض عنك وعن اراذك وانكر بدائع عنايتك
ومواهبك ابرار حم الذم لا راحم له الا انت ولا
ملجاء له الا انت ولا خلاص له الا بجودك ولا مناص له
الا بقدرتك اشهد يا الهى بظلمى تغيرت اثمار سدة

المنتهى واصفرت اوراق الفردوس الاعلى ثرائى يا الله
راجعا اليك ونادى ما حمدا ركبك يدك ولسان وفيله
وقلمى سئل الجود يا مالك الوجود والكرم يا سابع النعم
اشهد يا الله بفضلك وعنايتك وبظلمى وشركى
بين اصفياك وامنائك آه آه بظلمى اخذت الزكاه
فبائل مدائن العدل والاضاف ثم الذنوب طافوا
عرشك يا مولى الورود رب العرش والثرى اسئلك
بسطانك وعظمتك وقدرتك الله احاطت ارضك
وسمائك وبغفوك القديم وفضلك العميم بازتكب
لى ما يظهري من دنس اعمالى الله منعتنى عن التقرب
الى بساطك الاقدس ومقامك المقدس اشهد انى
كنت من عبدة الاوهام وظننت انى من المؤمنين
ومشركا وحسبت انى من الموحدين فاه آه على سود
وجهى فى حضورك وارتكابى اطردي عن باب عطايتك
الذى فتح على من فى ارضك وسمائك فاه آه فدور

سهام اوهاى على جسد احرى واسياف عصيانى
على هبكل مشيتك فاه آه بنار عقلنى احرق افند
الاولياء وبطلنى ناحث الاشياء هل الرجوع اليك يقربني
الى ساحة عزتك وهل التوجه الى بابك ينجي ^{نفسه} من
وطعبايتها ويخلصني من سوء افعالها وظلمها وغفلتها
لا وعزتك وعظمتك لا تنقني الاشياء عما خلون
في ناسوت الانشاء الا باحرك وحكمك ابرر اشهد
في هذا الحين بتقدس ذاتك عن الامثال وتزبه
كبنوتك عن الذكر والمقال انك انت الغني المنعالي
في المبدء والمآل الهى الله افندني بذراعي قدرك
من بر النفس والهوى وخلصني من نار البغى والطغى لئلا
بالهى باى وجه اتوجه اليك بعد على بان جبروتك
وخطيئتي حال بيني وبين رضائك وفريقك ومنعني
عن الحضور امام كرسي عدلك في العيش اذكرك يا الهى و
في الاشراف انا ديك يا محبوب وفي الاسحار انا جيك

يا مالكي باسمك الفضال وباسمك القباض وباسمك
 الوهاب وعزتك وتفوذ تقحات وحبك واقتدار
 مشيتك كاد ان ينقطع رجائي من سوء فعلي وعلمي
 اهرب انا عبدك وابن عبدك وابن امك قدس عرش
 الى بحر الغفران بذنوب اكبر من لحيال واوسع من مبدل
 الخيال اسئلك يا غنى المعال بدائع جودك وفضلك
 ورحمتك التي سبقت الارضين والسموات وعفوك الذي
 احاط الممكنات لا اله الا انت مالك الاسماء والصفات

صحيحة الله المحسين القيوم

هو الظاهر الناطق المفيد والعليم الحكيم

الحمد لله الذي اظهر سلطانة ما اراد وذهبن اليوم ^{بنسبته}
 اليه وسميه في كتب السماء بيوم الله وفيه ظهر ما
 بشر به رسله وكتبه وذر به فلما الى الوعد اشرف
 نهر ظهوراته هو مكل الطور سلطان ما خوفته
 شوكة العلماء والاعرا وما منعه سطوة الجبابرة

ولا ظلم الفراعنة فام امام الوجوه وقال ثابته انا
المكنون وانا المحزون وانا الذي يذكرى زينب
سماء البرهان بانجم البيان والامكان بنور
العرفان تعالى من اظهر نفسه وانزل برهانه
واسمع الكل بانته البهاء والتكبير على ايدى امره
بين عباده الذين جعلهم نراجمة وجهه ومبين
ما انزله في كتابه وبهم ما ج سحر العرفان بين الاديان
واشرق نهر العلم من افق الامكان واصاغت بنوره
الافاق واهتزت به افئدة العشاق في يوم الميثاق
يا ايها الطائر فهو آء العرفان والناظر الى افق
رحمة ربك الرحمن انا امسكن الفلم بما اكتسبت
ايادى الالهم واخذنا زمامه في برهنة من الزمان
بما احاطنا الاحزان من الذين نبذوا البرو
التقوى واخذوا البغي والفحشاء اولئك اشتعلوا
بنار الحرص والهوى وخانوا في اموال الورى من دون

اذن من الله رب العرش والثرى ومالك الآخرة
والأولى فلهي الهي لا تطردني عن بحر عطائك ولا
تمنعني عن ظل فياب فضلك وعزتك يا سلطان
الوجود ومالك ممالك الكرم والجود ما اتخذت لنفسه
دونك سلطانا ولا سواك رب اسئلك بخريرك
البيان وهرير نسائم ظهورك في الأماكن وبيانك
الكبرى وحفيف سدره المنتهى بان تؤيد عبادك على
العدل في امرك والأضاف في ظهورك ابرئهم
معرضين عن ساحة عزك ومنسكين باوهابهم
في أيامك بنذوا بحر العلم وآلهم مقبلين الى غد
الوهم لم ادر يا الهي باي حجة يتبعون ما عندهم وباء
برهان ينكرون ما انزلنا عليهم من سما فضلك
واظهرت لهم من اصناف بحار ادراك اشهد
بظهورك ظهر السبيل ونزل الدليل ونمت الحجة
وكلت النعمة ابرئ انا عبدك وابن عبدك منوحيها

الانوار وجهك ومنسكا بجبل عنايتك ومعرفاً
بجبرياتك وسماحكمتك ومفراً بما نطق به لسان
عظمتك وما انزلته في كتبك اهرب ابد الغافلين
على الاعتراف بما اظهرته بقوتك والمعرضين على
الافبال الى باب رحمتك والمنكرين على الافراد
بوحدة نيتك وفردانيتك اهرب وقهم على الرجوع
اليك والقبام على نذارك مافات عنهم عند تجليات
انوار نير ظهورك انت الذي بارادتك نصبت دابة
اسمك الوهاب في المآب وارتفع خباء حجبك امام
وجوه الاحباب طوبى لغريب فصد ظلك ولفظ اراد
بحر غنائك وطوبى لطالب تمسك بجبل فريك ونشبت
بذبل عطاياك وطوبى لفاسد فصد فرائد رحمتك
ومخرن كرمك وطوبى لمقطع بند مادونك واخذما
احربه في كتابك المبين بلسان پادشاهى مظلوم را
بشنونا بالغمهاى عالم عمل نمودند آنچه را كه هيچ ظالم عمل

نمود و گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی ننگنه نفوسی
که در طین طنون و اوها م غرقند فابل ادال انجلیا
انوار افتاب حقیقت نبوده و نیستند نافلب از نادرهم
فارغ نشود البتّه بنور پهن فائز نکردد کجا پندان
نفوس کرده موهومه و نفوس په که از عالم گذشته اند
و بر شاطی بجرانقطاع خرگاه افراخته اند با آنها
الناظر الی الوجه چند قلم را از نخر پر منع نمودیم و سبب
ان احزان و آرد بوده چه که حضرت نفوی در بحث
برایش نفس وهوی مشاهده شدانش طمع و حرص
بر هیکل تقدیس وارد آورد آنچه را که قلم از ذکرش
عاجز و آردان از حملش فاصرف نفوس موجوده فابل
ادراک مقامات بناء عظیم نبوده و نیستند الا من
شاء ربك پراملقادر بر طهران در این فضای
مقدس مبارک نه قل یا قوم اتقوا الله ولا تكونوا
من الغافلین ضعوا ما سمعتم ورايتم و اخذتم

وخذوا ما أوثبتم من لدن الله رب العالمين لعمر الله
 لا يغنيكم ما عندكم ولا ينفعكم ما عند الأحراب صنعوا
 الظنون والأوهام متوجهين إلى افق اشرف منه
 نهر الألفان من لدى الرحمن هذا ما احرم به من قبل
 في الواح شتى وفي هذا اللوح المبين يا محمد عليك هبة
 امرو زهر نفسی داده نماید بافتاب حقیقت که از افق
 سما، سجن اشراق نموده توجّه کند بآفتاب مدركه در
 از فضا الى مقدس نماید و رأس عرفان را بناج نقطه
 و هر کل وجود را بطراز نفوی مرتین دارد و بعد از داده
 نغمس در لجة بحر احديته کند يا على عليك هبة الله
 الأبدی امروز درو زکله مبارکه، فلان الله ثم درهم
 في خوضهم بلعون است فاصدين با بدجين فصد
 ذروه علیا در قدم اول از کوثر این آیه مبارکه
 بپاشامند و هم چنین در قدم ثانی امام کعبه
 الله این آیه را بلسان حقیقت تلاوت کنند انی

ترك مله قوم لا پومنون بالله وهم بالآخره هم كافرون
 اگر طالب با نچه ذكر شد فائز شود اولين تقرب و حضور
 و قابل طهران در اين هوا مقدس است والا بايد
 با وهام معرضين و مغلبين ناست نمايد چنانچه نمود^{اند}
 با محمد قبل على هر خس و خاشاكي لايق اين بساط
 نبوده و نيست باري اسباب توجه بشا طي حجر
 معاني و تقرب بانوار افتاب حقيقي است كه ذكر شد
 من دون آن السبيل مسدود و الطلب مردود
 با على النداء كل را با فوق اعلى دعوت نمود هم ولكن
 غافلين و معرضين پند پرفتند از حق جل جلاله
 مسئلت نماشا بد عباد را تا بفرمايد و فوت
 و قدرت بخشد تا از حرفات اسما صعود نمايند
 يعنى بگذرند و قصد سما معاني كنند هادي
 دولت ابادى را بنصائح مشفقانه و مواعظ حكيمان^ه
 نصيحت نمود هم كه شايد از شمال و هم بپي^ن بپي^ن توجه

کند و از موهوم بشطرف نوم اقبال نماید و بانوار حض^{رت}
 معلوم فائز شود نصائح فلم اعلی در صخره صماء اثر
 نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی به ثابته حزب شعبه
 ترتیب داده و با غوای آن نفوس غافله مشغول و
 بر اصنام اسما معتكف سبحان الله حزب قبل از بخار^ت
 اسما چه در محصل نموده اند و بچه فوزی فائز
 گشتند در بوم جزا کل از حقیف سده منتهی محروم مشا^{هد}
 شدند و شجره مبارکه را با پادی بغی و فحشاء قطع
 نمودند و بر منابر سبب و لعن مشغول بوده و هستند
 انظر كيف جعل الله اعلیهم اسفلهم واسفلهم اعلیهم
 نفسی از اهل سنت و جماعت در جهنم از جهنم ایداع
 فائمه نموده و الی همین فریب صد هزار نفس را طاع^ت
 نمودند و بجد مشر فیام کردند فائمه حقیقی بنور^{الهی}
 در ایران فیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر^{طفاء}
 نور شریعت کما شدند و عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت^ش

کربانست از ورود این مظلوم در ذوراء الیه چنین بمشابه
امطار الواح مقصود عالمیان براهل ایران بارید
مع ذلك اگاه نشدند و در غفلت و شقاوت قلم
خود باقی و برقرار و اگر این عنایت ازان شطر
با این جهات توجه مینمود حال کل را مقبل الیه الله
مشاهده مینمود که آنه بنطون بالحق و لکن الخلق
فی حجاب مبین اسمع النداء من شطرعکاء
وخذ بيدك الیهی کاساً من رجون بیان ربک مولی
الورک و بيدك الاخری کوباً من ذکرى الاهی رغماً
لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا اياتی الکبری
بما اتبعوا اهل البغی والفحشاء ومظاهر النفس والهوى
یا الاهی المنوجه الی انوار الوجه باسم حق جل جلاله
در هر چنین ازا این رجون مبین بیاسام این چنین
مطلع انبساط و نشاط است نه سکر و فساد فلله
الهی لك البهاء بما ذکرته من فلك الاعلی و زینتی

بطراز عزك وعطائك ونورث قلبى بنور معرفتك
اسئلك يا من باسمك طار الموحدون فى هوا ^{سنة} _{بك} ^{سنة} _{بك}
وانجذب افسد المخلصين من رشحات بحر
بيانك ان تؤيد عبادك على الافراد بما اظهرت
لهم بجودك وكرمك وما انزلت عليهم من سما عرفت
انك انت الفضل الكريم والمفتد العزير العظيم
اشكر الله ربك رب العرش العظيم والكرسى الرفيع
بما انزل لك ما يعنى به اسمك وذكرك بدوام اسمائه
الحسنى وصفاته العليا انه هو الفياض والفيض
العظيم وهو الفضل والفضل المبين لا اله الا هو
العليم الحكيم يا نبيل قبل على خفاشهاى عالم
عباد الله اصد هزارا وهام وظنون از تجليات
افتاب حقيقت منع منها پند كوثر استقامت وپنا
ورحمت اطمینان وایقان بصب نفسى است که بصر
حق باق اعلى ناظر باشد وسمع او باصغاء نداء ^{نوحه} _{نوحه}

نماید امروز امواج بحریبان مقصود عالمیان امام
وجوه ادیان ظاهر و تجلیات انوار ظهور مکمل طور
مشهود و سدره رحمن در قطب فردوس علی ناطق
یا لب فومی بملون یا لب فومی سمعون یا لب فومی
بنظرون این ایام اعتقاد الهی بین ذئاب ارض مبتلی
و انبطلوم تحت برانش بغضا و لکن شاکریم که خون
عنایت فرمود و نایب نمود بشانیکه من دون ^{سز}
و حجاب مابین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب
اعظم است از برای صلاح عالم و نجات امم با احد
مداهنه نمودیم و در اجرای او امر الهی توقف نکردیم
ظلم ظالمین و ضرر معتمدین فلم اعلا را از اظهار کلمه
علیا منع نمود هر هنگام بقسم از اصحاب جرأت و غیره
بر اعراض قیام مینمود اعضا و اجزای دولت سزا
و جهراً ترغیب مینمودند و تقویت میکردند باری
در ظاهر و باطن در تطبیع امر الله جاهد و ساعی ^{لکن}

این مظلوم منقطعاً عن العالم والامم ذکر نمود اینجا را
که سبب نظهر عالم است از ضعفه و بغضاً و علک
احقاد نارغی و فحشاً ناصر و معنی مشهود نه از هر ^{جهت}
سهم مفریات مغلین و استنه ملحدین بر هر یک
اخر وارد این مظلوم در سنین منوالیات با این کلمات
عالیات ناطق سبحانک یا الهی لولا البلاء یا ^{سبیلک}
من این نظهر مقامات عاشقیك ولولا الرزاق یا ^{حبیبک}
یا شیء بین شئون مشافیک و عزتک انیس
محبیبک دموع عیونهم و مونس مریدیک ذرات قلوبهم
و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و مال الذ ^{سم}
الردی فی سبیلک و ما اعز ^{سهم} الاعداء لاعدائک
یا الهی فاشربنی فی احرك ما اردته و انزل علی ^{حبیبک}
ما اقدته و عزتک ما اردت الا ما شرد و لا احب
الا ما انت تحب توکلن علیک فیکل الاحوال اسئلك
یا الهی ان نظهر لنصره هذا الامر من کان قابلاً لاسمک

وسلطانك ليدكرني بين خلقك ويرفع اعلام
نصرک في مملکتک انک انت المقدر علی ما نشاء
لا اله الا انت المهيم الفیوم سبحانک اللهم باله
فوق قلوب احبائك بقوتک وسلطانک لا یخونهم
من فی ارضک ثم اجعلهم بالهی مشرفین من فوق
عظمتک وطالعین من مطلع افئدک ابرر زینهم
بطراز العدل والانصاف ونور قلوبهم بانوار المواب
والالطاف انک انت الفرد الواحد الغریز العظیم
اسئلك يا مالک المقدم ومولی العالم ومقصود الامم بالاسم
الاعظم بان تبدل اربکة الظلم ببر عدلک وکرسی
الغرور والاعساف بعرش الخضوع والانصاف انک
فعال لما نشاء وانک انت العليم الخیر بکوب احزاب الله
از هر شرط وجهت اعداء با سپوت بعضا احاطه نموده اند
ومعین وپاور بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی
از نفوس غافله موهومه با ظهار عناد ومفتریات

از برای خود مقام و اغنیای را داجی و املند و چون
این مظلوم را به معین و ناصر دیده اند با اسباب بغض
و عناد حمله نموده اند سبحان الله چهل سینه بنصائح
و مواعظ عباد را از نزاع و فساد ^{و جدال} منع نمودیم و از فضل
الهی و رحمت رحمانی این خرب از سلاح با صلاح و نوحه
نمودند و اراده الله را بر اراده ها خود مقدم داشتند
هر یوم از ظالمین ظلی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلك
صبر نمودند و بجز کذا شدند در بعضی از اراضی
ظالمین هر سینه بسفک دماء مشغول و خرب مظلوم
با این کلمه که از قبل باین نطق نمودیم مَنَسَّكَ اَنْ
تُقْتَلُوا خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ اَنْ تَقْتُلُوا اللهَ الْحَمْدُ در سبیل الهی
کشته شدند و نکشتند چه که با حرا الله ناظر بوده و هستند
در ارض صاد و عشق اباد ظالمین نار ظلم افروختند
و خون اولیاء ریختند فَلَلهِ الْغَنَمُ اُولَیَّاءُكَ
تَحْتَ سَبَاطِ الظَّالِمِیْنَ وَاغْنَاكَ بِهِنَّ ذُنُوبَ اَرْضِكَ

اسئلك بقدرتك التي غلبت الكائنات وبسلطانك الذي
احاط الموجودات بان تنور قلوب عبادك بنور
عدلك وزينهم بطراز البر والتقوى في حملتك انك
انت المفيد العزيز الفضال ابن ايام طغيان مفتريين
وبعضاء خائبين ارحمك الله شنه نفسيكه در ليلالي
وايام بهناهي مشغول لاجل حفظ او او را طرد نمود
رفته در مدینه کبر با امثال خود متحد شده و نصیب
احمر الله مشغول و اتخذوا الاخر لانفسهم معينا ونا^{صرا}
لشر مفتريانهم و نفس مطروده از ارض مقدسه بشیخ
پردی پیوست و بقتلای خوئی بر ضرر مظلوم و کل
اموال ناس فبام نمودند چون احراء و علماء اهرانرا
مخالف و معرض میدانند لذا اخر و سائرین بر عناد
فبام نمودند مخصوصا خیر که محض اخذ دراهم و اعتبار
نخر بر نموده آنچه را که خود کو اهی میدهد بر کذب آن
لعمر الله انه في ضلال صبين البئه مفاميرا که اکثر اهل

عالم انکار نموده اند احدی از مطالع بچی و فحشاء و ظلم
و اعتساف در باره اش بصدق نگفته و نمسک
نماید با چیه که سبب فرع اکبر است و لکن این مظلوم
بفضل الله و عنایت ماسو الله را بمشابه کنی از تو
مشاهده نماید صوصا و غوغا و زما جهرشان را
بمشابه طنین ذباب میداند مگر نفوسه که از عنایت
الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفات پندیده ملا
شان و نذویر عرفا را می نمایند و نه صوصا علماء را
امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصیبنا الا
ما کتب الله لنا اگر چه این آیام مطالع ظلم و اعتساف
برضا مظلوم قیام نموده اند سوف یظهر الله کنوز
لنصره اخره و نباءه و این کنوز رجالند لا تمنعهم سطو
ولا تخوفهم شوکه و لا تضغهم الصفو و الا لوف
بحکمت و بیان امکان را مستخر نمایند فلیا حربه الله
بپهین مبین بداند فساد و نزاع و قتل و غارت

شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش
بعلم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما بضر هم منع
و بما نفع هم امر نمودیم با حرب الله با جمیع احراب عالم
بحیث و مودت معاشرت نماید فساد و شئون
ان طراخی شده هیا عظیمه فی کتاب الله رب العالمین
اگر چه در اول بام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهر
مخالفت امر جدید الهیست از جمله امثال این فقرات نازل
قد طالت الاعناق بالنفاق این اسباب قدر نک
بافهار العالمین و لکن مقصود از ان نزاع و فساد
نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و
شفاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراغنه ارض
بمفاحی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال
وصیت مینماییم عباد الله را که از بعد بعضی بیانات
تمسک نمایند و سبب ضرر عباد نشوند بضر در این
ظهور اعظم منحصراست بحکمت و بیان چند الله اعلم

طِبَّة طَاهِرَةٌ وَاخْلَافٌ مُقَدَّسَةٌ مُرَضَّبَةٌ بَوْدَةٌ هَسْتٌ
وَسَرْدَارِیْنِ جَنُودِ نَفْوِی اللّٰه مَكْرَدِیْنِ بِيَانِ دَرِ صَحْفِ
وَكَبِّ وَالْوَاحِ نَازِلِ خُذُوا بِأَفْوَمِ مَا احْرَمْتُمْ بِهِ مِنَ اللّٰهِ
الْمُهْمِنِ الْفَبُومِ اِنَّهُ بِأَحْرَمِكُمْ بِمَا يَحْفَظُكُمْ وَيَنْقَعُكُمْ
اِنَّهُ هُوَ الْفَضَالُ الْكَرِيمُ اَمْرٌ ذَا اسْتِفَامَتٍ اَزْ اعْظَمِ
اَعْمَالِ نَزْدِ غَنَى مَنَعَالِ مَذْكُورِ سَبْجَانِ اللّٰهِ بَعْضُهُ اَزْ
نَفُوسٍ كِهْ سَالِهَاتِ اَدْعَايِ اسْتِفَامَتِ مَهْمُودِ نَدِجُونِ
فِي الْجَمَلِ اَمْتَحَانِ بِيَانِ اَمْدَفَرُوا كَحْمٍ مُسْتَنْفَرَةٌ فَرْتِ
مِنْ فُتُورَةٍ چِنْدِي قَبْلِ مَكْتُوبِ اَزْ قَرِيبِ مُنْشَادِ
بِسَاحَتِ اَفْدَسِ اَرْسَالِ مَهْمُودِ دَرِ اَنْ مَكْتُوبِ
اَزْ حَوْنِ جَلِّ جَلَالِهِ خَوَارِقِ عَادَاتِ طَلِبِ كَرْدِ اَنْدِ
لَا جِلَّ طَهْنَانِ نَفُوسِ وَاِبْفَانِ قُلُوبِ وَلَكِنْ سَائِلِيزِ
بَعْضُهُ اَزْ عَلَمِ اَفْرَفَانِ بَوْدِ اَنْدِ مَشَاهِدَةُ اَكْرَبِ اسْمِ اَنْ
نَفُوسِ ذِكْرِ اِبْنِ ظَهْوَرِ وَحِجَّتِ وَبِرْهَانِشِ شُودِ شِدَا
سَبَبِ ضَوْضَاعِلِ اِي فَرَفَانِ كَرْدِ لَذَا اسْنَادِ رَاخُو بِلِ

ویند پل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آنچه
که هر منصفی اگر بفراشت آن فائز شود مادام الحیوة
برجعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از آن
نفوس هم اظهار قصد حق نمود و بعد از ملاحظه
نحو پل اسناد منزلزل مشاهده گشت لا یغرب عن علمه
من شئ یسمع و یرى و هو المهبین علی من فی السموات
والارضین امید آنکه از اضطراب باطنیان
و از توقف بر رجوع فائز شوند آنکه هو الثواب الکریم
مع آنکه اهلان فربه در این ارض موجود در ظاه^ر
ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک
واقع شد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن
آن نفوس و نفوس سپیکه از شبه و ریب و ظنون
و اوهام اناام کن شده اند و قصد بحر معانی نموده^{اند}
نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید
و با بر ارض حکم سماء لیس لاحد ان یقول لم ویم

باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمشابه ابله پس
 در سر نیل پس مشغولند و لکن لدی الله مشهود با حق ^{الله}
 لوجه الله شمار از ذکر مینمایم و نصیحت میفرمایم
 که شاید از ارضاد^{ها} و ضد دروه علیا نماید و از او
 بنور یقین نوحه کند و بما بظهر من عند راضی نا
 حق جل جلاله با علم بفعل ما پشاه آمد و رایت
 حکم ما هر یک امام و جیش منصوب بان ناظر باشید
 و از دوش فرغ و از ادب یقین مبین بدانند آنچه
 از او ظاهر شود حق است و صدق لاریب فیه
 امید آنکه از فضل و عنایت حق جل جلاله اولیا یعنی
 نفوسی که از اصحاب سفینه حمراء و از اهل بها محسنو^{سند}
 شیمات اهل عالم ایشانرا از جهنم مخنوم و اسم فہوم
 منع نماید و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال
 نظرشان بر اعراض و اغراض است چنانچه الی این
 چند کوه اهل بیان سوال نموده اند که حضرت داود صا^{حب}

زبور بعد از حضرت کلیم علیه هبأ الله الاهی بوده
ولکن نقطه اولی روح ما سواه فداء انحضرت را
قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما
عند الرسل است فلنا ان الله ولا نعرض علی
من زینته الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و
صفاته العلیا سزاوار عبادانکه مشرف امر
الهی را ضدین نمایند در آنچه از او ظاهر شود
چه بمقتضات حکمت بالغه احدی جز حق اگاه نه
بفعل ما یستأ و بحکم ما یرید و هو المقدر القدیر
نفوس اربعه اهل منشاد را طلب نمودیم تا حاضر
شوند لیسامعوا ما خلفت الاذان لا صغائه ولكن
حاضر نشدند فدمنعهم الاوهام عن نور البقین
از حق مبطلم کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا
انه هو السامع المحیب امر و بر حرب الله لازم
و واجب که از مجرد سلطان وجود و مالک غیب

و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض یا وها
حرب قبل مبتلی نشوند و لکن بعضی از نفوس
مثل هادی دولت آبادی و مهدی بنجف آبادی
جمع همت را بر اصرار خلوص مصر و داشتند و
بجده و مکرری ظاهر گشتند که سگان مد^{تن}
بیان و عرفان منجر مشاهده میشوند ای کاش
نفسی امثال آن سوءالات از آن نفس ساکنه
در جزیره مینمود لبطهرله ما نزل بالحق فیهذا المفا
العزیز المنیع فلیا اولیاء الله ندای مظلوم را بشمع
فطرت بشنویید و در آثارش بعین حقیقت توجه
نمایند لعمری اذ ابظھر لکم ما کان مستورا عن^{عین}
العباد ان الله هو الناصح الفاضل المشفق الکریم
یا ایها المنجذب بایمانی اسمع ما انزلنا لاحد اولیاء
انا ما اردنا فی الملک الا اصلاح یتهمد بذلك
مصباح العالم الذی ما اتخذ لحفظه زجاجا ولا

بلوروا ولا حائلاً لعبد الله ان البهاء ما نطق عن الهوى
بل بما يقرب الناس الى مقام تطيين به قلوبهم
ونشرهم به نفوسهم انت تعلم والله يعلم ورائك
ان ما اتخذت لنفسه معينا ونصرت امر الله بقدره
عجرت عند ظهورها فدره العالم وسطوة الامم
الذين نبذوا النفوس واخذوا الفخشاء من دون
بينه وبرهان بكوا بعباد وصا پاي مظلوم را بشنود
اول هرامى و ذكرى معرفت بوده اوست حمد كل
و حري كل و اول امرى كه از معرفت حاصل ميشود
الفن و انفاق عباد است چه كه با انفاق افان
عالم منور و روشن و مقصود از انفاق اجتماع است
و مقصود از اجتماع اعانت يكديگر و اسبابيك در ظاهر
سبب اتحاد و الف و و داد و محبت است بردبارى
و نيكوكارى است در پي از الواح باين كلمه عليها
نطق نمود هم طوبى از برى نفسيك در لپاى در فرارش

وارد شود در حالیکه قلبش مطهر است از ضغنه
 و بغضا و لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم
 و حصن محکم منین از برای حفظ نفس اماره خسته^{الله}
 بوده و هست او است سبب تهذیب نفوس و تقوی^{بس}
 وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم نصرتیکه در کتب
 و صحف و الواح انبیا مظلوم مسطور بحکم و بیان
 بوده و هم چنین با اعمال و اخلاق لعمر الله اقوی
 جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیبیه بوده و هست
 سیف نفوی احد از سیف حدید است لوانتم تعلمون
 من غیر سر و حجاب امام وجوه احراب امر الله را
 ذکر نمودیم و کل را بما بفهمیم و بحفظیم و بر فحشیم امر
 کردیم و از اول تا ابد الی حین آنچه در سبیل^{ست}
 یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل
 و رحمت الهی از امریکه بفند ستم ابره را نجات فساد
 ازان اسلشمام شود مقدس و منزّه بوده و هستیم

امروز امریکه لایق ذکر است امریست که سبب اتحاد
و اتقان و ارتقاء کل است عمل نیک بمشابه سده
مشاهده میشود و ائمه در جنبه لطیفه ازان ظاهراً
میگردد امروز در اعمال طیبه است و اخلاق
مرضیه است بضایح این مظلوم از نظر نزدیک
آنکه ما بین اولیا عرف محبت و دوستی منضوع
کرد و با یکدیگر محبت و شفقت معاشرت تمام
در یکی از الواح با این کلمه نطق نمودیم اسماء
حکمت الهی بدو نپردوشن و منبر مشورت و شفقت
و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا حجاز
و مکافات امثال این امور بمثلک عصر راجع
ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزت ربانی
بعد از معرفت حضرت باری جل جلاله دو امر
لازم خدمت و اطاعت دولت عادله و نمسک
بحکمت بالغه این دو سبب ارتقاء و ارتقاء وجود

وشریف آن است از حق مطلبیم حضرت سلطان
ایده الله را بنجلیات انوار نیر عدل منور فرماید
اگر علیها حرب شیعه بگذارند رأفت و شفقت
سلطان کل را اخذ نماید و بعد از اضاف حکم
فرماید این مظلوم وفادار دوست داشته و دارد
و با ملکی از ملوک ارض براءت مظلومهای
عالم نایب نماید صراط حق و میرانش عدل و انصاف
بوده از حق جل جلاله سائل و املیم عباد خود را
از آنچه ذکر شد محروم نماید علمای ایران
سبب و علت منع عبادند از صراط الهی فلما عشر
العلماء صنعوا افلامکم فلادفع صریر العلم الاعلی
بین الارض والسماء وضعوا ما القموه با بادی الضو
والاوهام فدماج بحر العلم واشرف نیر البقین
من افق ارادة الله رب العالمین انا نوصی اولیاء الله
مره اخرى بالامانة والديانة والعفة وبقوى الله

فأندجوش العدل من لدى الله الأما الحكيم
الهي آله ابد اولياك على عمل يتضوع منه عرف
رضائك ويكون مزينا بعزقبولك ابر ب شمع
زفراهم ونرى عبراهم ونعلم ماورد عليهم من دو
بینه من عندك انك تعلم ما في قلوب عبادك ولا
يعزب عن علمك من شئ قد شهدت الممكنات
بانك انت الحق علام الغيوب طوبى لنفس تمسكت
بجبل الصبر والأصطبار فيما ورد عليه في سبيل الله
رب العرش العظيم فلم مظلوم در جميع احبان عباد
بما ينفعهم ويفرهم وصيت نهوده امید انكه حق
جل جلاله اذان عالم را مطهر نماید تا بسمع قبول
نصائح ومواعظ مظلوم را بشنوند و بان عمل نمایند
آله آله ابد عبادك العاقلین على الرجوع اليك
انك انت الثواب الفضال الفياض العفار العلم
الحكيم يكي از اوليا عليه بهاء الله كه از كاس استفا

نوشیده و ما سوگند الله نزدش معدوم بوده در آن
 صاد با هادی دولت آباد ملاقات نموده ان
 غافل ذکر نمود ما، نطفه را نقطه اولی حکم
 بطهارتش کرده اند لاجل حرمت نطفه من بظهر الله
 در آن ایام جمال قدم بیست و پنج ساله بوده اند و
 مقصودش از این کلمه رد ظهور الله و نفی او
 و اثبات او همام خود بوده اولاً آنکه این کلمه
 از بیان است مقرر ماید در آن يوم بیان تفعی نمی
 بخشد بان نمسک نماید فال و قوله الحق انه
 لا یشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان و با آنچه ذکر
 نمود مخالفش با حضرت نقطه نزد مبصرین واضح
 و ثابت چه حضرت مقرر ماید ایاک ایاک ان یخج
 بما نزل فی البیان بکمال تصریح مخالفت نموده و شاعر
 نیست فلعمری الله لا یجد احد من البیان الاعرف
 ظهور مکمل الطور الذی یطون با علی النداء الملك لله

مولی‌ الور یا هادی سبب اختلاف و اضلال مشو
 انوار افتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور
 نموده و آیات الهی بمثابه امطار از سحاب فضل
 نازل و هاطل جمیع بیان الهوم طائف حول است
 لوانتم تفقهون سبحان الله هادی ملتفت نیست که
 چه میگوید و از بیان حضرت نقطه اولی در باره
 نطفه چه ادراک کرده بگوای غافل نطفه من بظهر الله
 روح ما سواه فداء طاهر و مطهر بوده و هست و آن
 نطفه مبارکه بذکر احدی محتاج نه افسوس بابت الله الذ
 خلقک و سویت در یک آن قلب از بغض مطهر
 نما و بعد در آنچه ذکر نمود فکر کن شاید بکلمه
 مبارکه ثبت الیک یا مولی‌ العالم موفی شوی ایا
 پاکی و طهارت نطفه من بظهر الله معلوم بکلمه
 عباد او ست استغفر الله من هذا الوهم المبیب
 استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من ^{هذا}

الخطاء الكبير بكونها ادى اكر در اين حين سمع را از
فصر كاذبه طاهر سازى از لسان حضرت نقطه
اننى انا اول العابدين اصغى نداء من يظهر الله روح
ما سواه فداه محيط بوده نه محيط مقام نقطه بقول او
ثابت شده و ميشود اننه هو غنى عن في السموات والارض
كل باو محتاج و در اين مقامات حضرت نقطه بكلمه
مذكوره ناطق اسمع ثم اصف ولا تكن من الظالمين
واكر يكون مفسود حضرت نقطه از ذكر نطفه اكا
خلو بوده خلون اكر مثل ثوم شاهه شوند هرگز
اكا هي نبا بند چه كه بصرو سمع را از شاهه ^{واصغى} سمع نما
واكر مفسود اكا هي نفوس منصفه بوده ایشان از
ذكر من يظهر الله وكلبه او كه نقطه اولي از ان
اخبار نموده بقوله اننه ينطق في كل شان اننى انا الله
الى اخر الا به ان نفوس از اين كلمه مبارك مقام
ان نطفه طيبه وان لطيفه طاهره ربابه و دانسته

و می دانند باری مقصودان حضرت از ذکر این اذکار
اشغال بد ذکران محبوب بوده اعرف و کن من الشاکرین
اعلم و کن من الثائبین انظر و کن من المنصفین
میفرماید شجره اثبات باعراض از او شجره نفی میشود
لعمری الله ندای بیان مرتفع و باناله و چنین میفرماید
یا قوم هوم هوم الله است و امر مرا و بقطره از بحر
ممنوع نشوید و بذره از افقاب ظهور محروم نمانید
لعمری یا هادی اخذت الغدير و نبذت بحرا لله
و رأیك انق الله ثم اصف فيما ظهر بالحق انه
يعنيك عن دونه و يهديك الى نبائه العظيم یا هادی
هل یقدر من اردنه ان یسئ مع فارس الاله
فی میدان الحكمة و البیان لا و ربك الرحمن خذ
اعنه هوبك ثم ارجع الى موليك ان اليه مرجعك
و مثوبك یا هادی قل للهك لست انت من فرسان
هذا المضمار اعرف مقامك و لا تكن من المتجاوزین

طهر قلبك من همزات الورد وبصرك عن دمد الهوى
لتعرف من الاله من افق الافئدة برايات الاليات
وتكون من العارفين يا محمد ازبرا اين يوم خلون
شدي بخدعه ومكر تمسك تمام وسبب اضلال
مشو وخالف حضرت نقطه مكن بحريبان امام
بصرت مواج وافنا بجففت فوق راست مشرق
ولا تح انتظرو فللك الحمد يا مقصود العالم ولك البهاء
يا محبوب من في السموات والارضين يا هادي انصاف
ده در انچه ظاهر شده تو هر يوم در حفظ جان
خود تدبير مينماي و مردم را بد راهم و دینار و افوال
نا لا یفیه از حق منع میکنی بر خود و مردم رحم نمادر
بی دانشی بمقامی رسیده که طهارت نطفه من
بظهر الله را معلون بکلمه نقطه نموده استغفر الله
من هذا الوهم المبين استغفر الله من هذا الظلم
العظیم استغفر الله من هذا البغي الکبر استغفر الله

من هذا الخطأ الذي لبس له شبه ولا نظير فهم بافتنا
 برهان که الهوم از اعلیٰ فوق عالم مشرق و لائح است
 این مظلوم لوحه الله نوراً بضحیٰ میفرماید لعل
 تذکر او بخشی ثوباً ما نبود از اصل مرا کانیست
 با ثار رجوع نما لعل یفتح علی وجهک باب العدل و الانصاف
 و تكون من الموفین بعد از ذکر نقطه امام وجه
 شخص مذکور علیه بها، الله و عنایت گفته پنجاه
 جلد کتاب از چچی نزد من است امشب همان و بین
 مع آنکه آنچه اعراض کرده جوابهای محکم شنیده
 و لکن بغضا او را از توحه بافق اعلیٰ منع نموده
 حق شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده و جلد
 از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فدا نزد
 بچه بوده و مکرران را نوشته شاید آنچه نوشته
 جهادی سپرده و از این گذشته اگر صاحب هزار کتاب
 شود در این هوم او و امثال او را نفی نبخشید یک قطعه

الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است صدر طلحه^{بد}
ونحاس بیک یافت بهرمانه معادله نماید و از^{بین}
امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل
او الحال حاضر و موجود بپا و بین و در چین و نبل
حاضر شو شاید تفحات و حی ثوراجذب نماید و
یا عرف الهام بمقصود رساند یا هاد اگر اجز
سنوعی و کبر و ناپ نفین نماید شاید بپا بپا بپا
که الهوم از ان غافلید و اقبال نماید با بچه که از ان
معترضید ان المظلوم بناد و يقول الی الی لا تمنع
عبادک عن شاطئ بحر عنا بک ولا تجعلهم من الذین
کفروا بک و بایانک و انکروا ما انزلک من قبلک
الاعلی فی ایامک اهر تب عرفهم نباک و علمهم صراطک
وصفامک انک انت العزیز النواب بکوباهاد انهم ظلوم
و فنی در زنجیر بود که نود در ستر بکمال راحت ارمید
بود در لبالی و ایام لاجل ارتفاع کلمه الله حمل با ساء

وَضَرَّاءَ نَمُودَ هِم زَحْمَتِهَايِ اِنْهَظْلُومِ وَبِلَايَا اَوْخَارِجِ
از حِدَّ احْصَا سَتِ اَيَا مِهْكَ از سَطُوتِ غَضَبِ عَلَا
وَاحِرَّاءَ عَالَمِ ظَلَمَانِي وَنِيرِ بُوْدِ اِيْنِ مَظْلُومِ بِقُوَّةِ مَلَكُوْتِ
وَقَدَرَتِ اَلْهَ مِنْقَطَعًا عَنِ الْعَالَمِ اِمَامِ وَجُوْهِ اَحْمِ بَاظِمًا
اِمْرِ فَيَا مِ نَمُودَ وَازْجِهَاتِ تَفْجَاتِ اَيَاتِ مَنْضُوعِ
وَبَجَلِيَّاتِ اَنْوَارِ نَيْرِيَّتِيَّاتِ مَشْرِقِ وَسَاطِعِ وَلاَحِ
وَبُحُوْنِ فِي الْجَمَلِ اَفْنَابِ اَحْمَارِ اَزْ اَفُوْنِ هَرْمَدِيْنِهْ اَشْرَافِ
نَمُودَ نُوْوَ اَمَثَالِ نُوْازْ خَلْفِ حِجَابِ بَا اَسْيَافِ ضَعْفِيْنِهْ
وَبَعْضَا وَكُذْبِ وَافْتِرَا بِهَرُوْنِ اَمْدِيْدِ وَفُصْدِ مَظْلُومِ
نَمُودَ بِدِ مِنْ غَيْرِ حِجَّتِ وَبِرْهَانِ اِنْثُوْنِ اَللّٰهُ بِاَهَادِ
وَلَا تُكُنْ مِنَ الظَّالِمِيْنَ اَنَا نَدْعُوْكُمْ اِلَى النُّوْرِ وَنَدْعُوْكُمْ
اِلَى النَّارِ مَا لَكُمْ لَا تَعْقِلُوْنَ وَفِيْمَا ظَهَرَ لَا تَتَفَكَّرُوْنَ
بِشُنُوْدَايِ مَظْلُومِ رَا ثَمَّ اَجْعَلْ مُحَضَّرُكَ بِيْنِ يَدِيْ ^{اَللّٰهُ}
ثَمَّ اَنْصَفْ فِيْ هَذَا النَّبَاِ الْاَعْظَمِ وَلَا تُكُنْ مِنَ الظَّالِمِيْنَ
بِحَضْرَتِ نَفْطِهْ رُوْحِ مَا سِوَاهِ فَلَاحِ بِجِهْ حِجَّتِ اَقْبَالِ

کرد و تصدیق نمودی اعظم از انرا بصر اضاف
 ملاحظه نما العلى انخذ الله لنفسك معنا واليه سبيل
 فهم بامواج بحر بيان مقصود عالميان از ايمان
 ثواب مثال ثواب كن شهم الفناى بعضا در قلوب منها
 نصيحت ناصح امين را بشنود و با ثار منقطعاً عن الكل
 رجوع نما العلى الله انها شر شك و تهديك الى صراط
 المستقيم هر يوم بوهي تمسك بمنائى و براعراض
 و اعراض ثبت نفسى از شما باين ارض امد
 و ذكر نمود معرضين بيان مقبلين را منع مينمايند
 و از توجه بشطر الله باز ميدارند و ذكر قتل و ظلم
 و امثال ان الفنا ميكنند و مقبلين را از صراط ^{مستقيم} مستقيم
 محروم ميسازند خون جل جلاله مقدس و مبراست
 از ادراك و عقول معرضين بايد در اثبات حقيقت
 نظر نمود و بجهت و برهان تمسك جست اگر حقيقت
 ثابت شد ديكر آنچه از جانب او ظاهر شود حق ^{است}

شك و در پادشاهت مفروم مقامی نه چند
 قبل این خطبه مبارکه از قلم اعلی جار و نازل
 مجدد ذکر میشود شاید بمبرات انصاف صعود نماید
 و در آنچه ظاهر شده تفکر کن و فائز شوی با آنچه
 که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم
 هو الذاکر المعزی العظیم البصیر الحمد لله الذی
 استقر علی العرش بالعظمة والعزّة والكبریا ونطق
 بما تفتح فی الصور واهتز من فی القبور و انصعوا
 من فی الارض والسماء الامن شاء الله مالک
 الاسماء وبه نصبت دابته انه بفعل ما يشاء وارتفع
 علم الملك يومئذ لله مولی الوجود ومالک الاخرة
 والاولی انه هو الذی لا یفارق عن ساحه عزه
 حکم الصدق ولو یحکم بالوجود بان لا وجود له
 ولا یسمع من هوا نفد به صوت اجنحه طیر
 العصیان ولو یجمل ما حرم فی ازل الا زال انه هو المعبود ^{الله}

شهدت الذرات لعظمته وسلطانه والكانات
لقدرة وافئدة ان الفائم من فام على ذكره
ونطق بثنائه والقبوم من فاز بالاسقامه على
احره تعالى تعالى من ينطق بالحق تعالى تعالى من ^{بني}
بين الخلق تعالى تعالى من يرى نفسه بين الجمع ^و ^{جدا}
وبين القوم فريدا الحمد لله الذي جعل البلاء طرا
لاولياءه وبه زينهم بين خلفه وبريه انه
لهولحاكم الذي ما منعه حجبات العالم ولا سجا
الأمم وما اطلع على ما عنده احدا لا نفسه يشهد
بذلك من عنده علم الالواح مقصود انكه
ساحت عرش از خطا وعصيان مقدس ومنزه ^{ست}
وانچه از ملكوت او امر و احكامش ظاهر شود
كل من غير توقف بايد بان تمسك نمايند و عمل
كنند اعمال انچه ب نزد نو و اهل بيان طرأ معلوم
و واضح بوده و هست در سفك دماء و نصرف

در اموال ناس و ظلم و تعدی مبالغات نداشته اند و
بعد از اشراف نیز ظهور از افق عراف کل را از اعمال
مردوده و اخلاق مبغوضه منع نمودیم ذرات کائنات^ش
کواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را بما هر نعمی^ل امر
نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلت بوده همتی^ل کردیم
مقصود جز از رفیع کلمه الله و اصلاح عالم و نجات
امم نبوده و نیست هلم من منصف بنصف فی هذا الامر
الاعظم و هلم من عادل بنطون بالعدل فی هذا النبأ
العظیم نسأل الله ان یؤید عبادہ علی ما یرفعهم و یزکم
ما یرزقهم الیه انه لہو الحق المقنن المصنن المصمم العلم
الخبیر چه میگوئی در ظهور حضرت خاتم انبیا روح
ما سواه فداء که در سه ہوم هفتصد فقرہ کردن
زدند در برتہ شام و اطراف خلون کثیرا از طراز
هستے منع نمودند باری حق مختار است در اعمال و افعا^ل
در آنچه ذکر شد تفکر نما شاید اکاشوی و بیجا بے

انچه را که سبب بقای ابدیست بعد از اثبات
حقیقت اعراض و اعراض جائز نبوده و نیست مع ذلك
و نفسه الحق در این مقام نازل شد انچه که هر منصف
شهادت میدهد که مقصود این مظلوم حفظ آن
بوده و هست و اطفال نارضعنه در افئده و قلوب
در کتب منزله و صحف مقدسه و الواح منیره نظر نما
شاید فائز شوی با انچه که سبب ظهور عدل و انصا^ش
است لله الحمد بعنايت حق جل جلاله و اراده محبطه
چهل سینه میشود که نار جدال و نزاع و فساد دایره
خاموش و مخمور است در امریکه در عشق آباد
واقع شد نظر نما یکی از اولیاد افئده طاعنه با^{غنه}
شهید نمودند و جراحات وارده از سی منجاوز
بوده مع ذلك حزب الله تعرض نمودند و باین ایه
مبارکه که مکر را از قلم اعلی نازل گشته تمسک جستند
انه هو الصبار یا صبر و هو الصبار یا صبر

الجلیل شفت و محبتشان بمقامی فائز که از قضا^{نیلین}
و ظالمین شفاعت نمودند هدی^{نیلین} اللهم نشهد انک
اخذوا کوثر الرضا من ابادی عطاء ربهم الفیاض
الغفور الرحیم اگر فضل این ظهور را شما انکار نماید^{نیلین}
البته حق جل جلاله برانگیزاند نفوسی را که لوجه^{الله}
قیام کنند و بحق تکلم نمایند در اعمال و افعال
احبای قبل فکرمنا و هم چنین در اعمال این ایام
شاید اعتراف را بسپارند نفوی از میان بردارند
و بانصاف توجه کنی فلاحی الهی اشهد بانک قبلک
الا اذکنت معرضا و نادیتنی اذ کنت صامنا اسئلك
یا منیر الافئدة و القلوب باسمک المحبوب بان تؤید
عبادک علی ما یرفعهم باسمک و یجعلهم اعلام هدایت^{نیلین}
فی ارضک ابرار نور قلوبهم بانوار نیر العدل و الانصاف
و قد رلهم ما یرتفعهم بطراز عفوک و رضائک انک
انت المفید العزیز الفضال یا حزب الله بافق اراده^{خضر}

موجود ناظر باشد و بما پنبی لایامه منسک بوم
عظیم است و امر عزیز عجب در آنکه مع آنکه بعضی از عبا
خود را از اهل بیان می شمردند با و هام حزب قبل
مثلی مشاهده میشوند امروز کتب عالم احدی را
نجات نمی بخشند الا بکلمه که از مشرق فم اراده الهی
اشراق نماید هر بیانی بان حزبین کشت و بغیر قبول
فائز امروز از کلمه مبارکه عرف توحید حقیقی
منصوع طوبی لمن وجد و و بک للغا فلهن قل
یا حزب الله صنعوا ما عند المعرضین و خذوا ما
امرئتم به من لدی الله رب العالمین لعمر کتب
عالم بکلمه اش معادله نماید حال سیمع ظاهر مقدر
این ابیه علیا را که از نقطه اولی ظاهر شده اصغا
نما قوله عز ذکره اکرب ابیه از آیات من بظهور الله
تلاوت کنی اعتر خواهد بود عند الله از آنکه کل
بیان ثابت کنی زیرا که ان روزان یک نور انجاث

میده ولی کل بیان نمیدهد حال در علو مقام و سمو
آن فکر نما شاید از شبهات مغلبین و اشارات
معتدین از تقریب الی الله محروم نمائی سبحان ^{الله} بعضی
لفظ مستغاث را حجاب نموده اند و بان کلمه خلوق را
از حق منع کرده اند مع آنکه ذکر مستغاث هم از بیان ^{است}
میهن باید بیان از سلطان و منزل آن محروم
نمایند و از آن گذشته میفرماید چه کسی عالم
بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل نصرت ^{بود}
بنقطه حقیقت نمایند و شکر آله بجا آورند امروز
اهل بها در ظل سرادق حقیقت و عصمت حق جل ^{جله}
مفراشته و از برای خود مقام گزیده اند با ستفائده
ظاهرنده که شبه و مثل نداشته و ندارد فی الحقیقه
هر بصری منجر است و هر چیزی منجیب چه که در این
ظهور اعظم ظاهر شده آنچه که از اول ابداع ^{حین} الی
ظاهر نکشته افتاب قدرت امام وجوه مشرف و بحر

علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلك بادل و برهان
عباد را با فون ظهور دعوت مینماید که شاید محرو
نمانند فضل بمقامی رسید که مالک ملکوت پنا
بقول دیگران استلال میفرماید بگوای اهل بیان
از حق بترسید بعدل و انصاف در آنچه ظاهر
شد تفکر نمایند و ملاحظه کنند شاید فائز شوی
با آنچه که از برای آن خلق شده اید حزب قبل در قر
و اعصار با وهام مشغول و آن او هام سنگ شد
حائل و ایشانرا از کعبه الله محروم نمود و از عرفان
مطاف معتر بین و مخلصین منع کرد هر یوم حزبه را
حزبه سب می نمودند و در اعراض و اعراض شبه ندا^{شنه}
و ندارند در آباء طفولیت روزی از روزها قصد
ملاقات جدّ عظمی اعظم را نمودیم در آباء مپکه
ضلع مرحوم میرزا اسمعیل و زیاده بعد از ورود
مشاهده شد شخصی با عمامه کپرنشسته و نفسی هم

با و بوده از خلف حجاب مخصوص و در فیه مؤمنه
مقدسّه تحفون منمود از جمله ذکر نمود باید بدانیم
و بفهمیم که جبرئیل بالا تراست یا قنبر امیر المؤمنین
این مظلوم با آنکه ببلوغ ظاهر نرسیده بود بسیار
عجب نمود از عقلان دو غافل باری شخص مذکور
بخیال خود امثال این بیانرا از معارف می شمرد
و بجان خود با علی مقام عرفان ارتقا نموده غافل
از آنکه از عبده اسماء لدی الله مذکور و بحسب
بعد از توقف چند دقیقه این مظلوم ذکر نمود اگر
جبرئیلان است که در کتاب مبین میفرماید
و نزل روح الامین علی قلبه افا یقنرهم دران
مقام نبوده و هنگامی هم که توجّه بارض فتم نمودیم
همین شخص دران ارض موجود مکرر امثال این
کلمات در چند مقام از او اوصاف شد از جمله بوی
ذکر نمود باید بدانیم سلمان بالا تراست یا عبّاس

ابّا این گفتگو چه ثمر و اثری ملاحظه نموده اند و
 حاصل این ذکرها چیست مفصودا آنکه حزب الله
 بدانند که آن قوم عبد او هام بوده اند و با این حجة
 از عرفان حق جل جلاله در ابّام ظهور محروم
 گشتند و جا آنکه امثال این امور در این ظهور ظاهر
 نشود حق را حق و خلوق را خلوق دانند طوی للنصفه
 از فرار مذکور این ابّام این با فرار ضا حسب
 الامر حضرت سلطان در مدینه طاوارد و در
 از مجالس گفته باید سوره توحید را ترجمه نمایند
 و بهربک از اهل مملکت بسیار بد ناکل بدانند
 که حق لم یلد و لم یولد است و باینها بالو هیت و ربو
 فائل سبحان الله ایچه شد که ابن عمران در طور
 عرفان بعد از اصغاء انی انا الله از سده مبارکه
 ذکر نمی نمود و در توحید را ترجمه نفرمود باری
 اگر نفس با و ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید ان الله

ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو و چون کلام
اینچه را اصغار نمود و قبول فرمود توهم از سده
مبارکه انسان قبول نما العز لله کلمه مبارکه الهی
انا الانسان نزد این مظلوم اعظم است از جمیع اینچه
ادراک نموده اند فل یابن با فرد را این ظهور و تفکر
کن نفسی که بقدرت قلم اعلی ظاهر نمود اینچه را که آن
عباد از ملوک و مملوک منجرب البتة چنین شخص
دارا می خزان حکمت و بیان است باید با نضاف
حزین شوید و فساد ادراک نماید و بکمال تسلیم
و رضا اقبال کند که شاید بکمال مکنونه در اصل
بحر اعظم فائز شوید و از علو و سمو ندا اراده توحه
عباد بوده که بعد از اقبال و توحه الفانماییم اینچه را
که هر نفسی خود را در ظل سده عطا غنی و مستغنی
مشاهده نماید و کانت کینونه الوجود علی ما افول
شهیداً فل یابن با فرد مقام را ادراک نما و از ان

نجا و ز منما انت بهد پک و پر شدک بما یغنیک و یحفظک
 یغنیک ان تشکر دیک الفضال ^{و رب الفیاض} و ربک الکریم لوح برها
 که از سما مشیت رحمن مخصوص والد نازل شد مختصیر
 نما و فرانت کن شاید از شمال و هم و او هام بهمین
 یغین و ایقان توجّه نمائی و بنور عدل منور شوی
 یا محمد قبل علی علیه السلام بجهت بگو یا ابن بافریک
 کلمه لوحه الله ذکر منما بهم که شاید از عالم اعشایین
 و ظلم بگذری و بر رفات توکل و انقطاع فصد مدد
 عدل و انصاف نمائی اباد در دنیا نوری و یا ظهور
 ظاهر شد و یا اشارت نمود که تو و امثال تو قبولش
 کردند و ردّش ننمودند معین نما که بوده و نامش چه
 باری جسارت را بگذار و بما حکم به الله راضی
 شو در لوحی از قبل این مناجات نازل فرانت نما
 شاید براختیار حق اقرار نمائی و قبول کنی آنچه را
 که از سما مشیت نازل گشته سبحانک اللهم یا الهی

اسئلك باسمك الذي به سخرت من في السموات
والارض بان تحفظ سراج امرك بزجاجة فدرئك
والطافك لئلا تمر عليه ارياح الانكار من شطرين
غفلوا من اسرار اسمك المختار ثم زد نوره بدهن
حكمتك انك انت المقدر على من في ارضك وسماؤك
اهرب اسئلك بالكلية العلي التي بها فرغ من في
الارض والسماء الا من تمسك بالعروة الوثقى ان
لا تدغني بين خلفك وارفعني اليك وارحلني
في ظلال رحمتك واشربني زلال خمر عنايتك لا
في خباء محبك وقياب الطافك انك انت المقدر
على ما تشاء وانك انت المهيمن اليوم يا ابن بافر
حون با علم بفعل ما يشاء ظاهر شده انكار ثوابه اذ
منوط نبوده ونهست ذكر الوهيت وربوبيت اخون
جل جلاله بوده وهست اين مظلوم لا زال باين
كلمات عاليات ناظون الهى الهى اسهد بوجدانك

و فردا بتنك و بعضنك و سلطانك و بفندرتك و
افتدارك و عزتك يا الله المكنات و معبود الكائنات
احب ان اضع وجهي على كل بقعة من بقاء ارضك
و على كل قطعة من طعامها لعل تنسرف بمقام ^{بقدر} تشرف
اوليائك ابرر ندمي و ضجيجي و صرخي و
ابامك و تعلم بان ادعوا عبادك الى النور و هم يدعونني
الى النار اسلك ان تؤيد عبادك على الرجوع اليك
والا نابة لدى باب فضلك انك انت المفند العزير
الوهاب ايكاش نفحات منضوغة ازابات و ادراك
مهمود بشوندای مظلوم را از ظلم بعدل رجوع نما
وازا عتساف بانصاف توجه كن احضرا امام الوجه
لترى امواج بحريان ربك الرحمن و تجليات انوار
نير البرهان اياك ان تمنع الرباسة عن مشرق
نور الاحديثه ضع ما عندك و خذ ما احرت به من
لدى الله رب العالمين عنايت اين ظهور بمقام ^{مست}

که هیچ منصف و عادل انکار نماید فریب چهل سنه
میشود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال
و قتل منع نموده در لای و ایام فلم متحرک و لسان
ناطون و الحمد لله نصح مظلوم را اولیای حق قبول
نمودند و بان عامل چنانچه در عشق آباد کشته
شدند و نکشتند بلکه از ظالمها و فائدها توسط
و شفاعت کردند و هم چنین در ارض صاد و دیار
آخری آنچه بر حزب الله وارد صبر نمودند و بچون
کذا شدند و از قبل کل میباشند هر سنه نزاع و جدال
جاری چه مقدار از نفوس که از طرفین کشته شدند
یک سنه در طبریه و سنه آخری در زنجان و سنه
دیگر در نهریز و بعد از توجه این مظلوم حسب
الاجازه حضرت سلطان بعراق عرب کل از فساد
و نزاع منع نمودیم اگر تو منگری عالم شاهد و گواه
اگر چه بعضی از مفسرین و منکرین حسانت فلم اعلی

سز نمودند و بگو تکلم نموده و پنهانند و لکن بعلم الله
ان البهاء ما ينطق عن الهوى بل ينطق بما يقرب النبا^س
الى الافق الابهى يا حزن الله در حق سلطا
بحق تمسك نمايد و از برای او بطلبید آنچه را
که سزاوار بخشش است في الحقیقه مکرر نصرت
نموده اند و اغانام الهی را از ذناب حفظ فرموده اند
البته کل شنیده و میدانند لذا باید از حق بطلبیم
از انوار افتاب عدلش عالم را منور نماید آنه علی کل
شئ قدیر الهی نری طغیان بغاۃ عبادك و اشرار
خلفك و ماورد منهم علی صفائك و امنائك ابر
انصر حضرة السلطان لبصرهم بعزك و قوتك و اقتدارك
ثم افتح علی وجوههم ابواب عنايتك و رحمتك و عطا
ايرت نور افان القلوب بنور معرفتك و طهرها
عن الضغينة و البغضاء بحمك التي احاطت الاشياء
ثم اكتب للذين اتفقوا ارواحهم في سبيلك و اقبلوا الى

سهم الاعداء لاعداء كلنك اجر لفائك انك انت الذي
لا تنجزك قوة العالم ولا تضعفك قدرة الامم ولا يعزب
عن علمك من شئ انت انت المفند والعزير الحكيم
بايد اوليا واصفيا در لبال واپام از براي كل ثابيد طلب
نمايند اگر مدعيان محبت اليوم بايچه در الواح از قلم
اعلى نازل شده نمسك نمايند و عمل كنند عن قريب انوار
اثار الهى بر كل تجلى نمايد بشهد بذلك لسان العظمة
في هذا الحين المبين يا محمد قبل على فاذكرت بما لا ينقطع
عرفه وفرت بما يكون باقيا بدوام الملك والملكوت
نسئل الله ان يجعلك من الذين ما منعم شئ من الاشياء
وما خوفهم ضوضاء العلماء وما اضعتقهم سيوف
الاعداء اهرب ابد خربك على ضر امرك بجنود البيا
ثم اكتب لهم ما نرفع به مقاماتهم بين عبادك ومرتجيم
الى بساط عزك انت المفند على ما نشاء بقولك
المبرم المحكم المنين اين مظلوم دوسنه فردا واحدا

غیبت اختیار نمود و در پیا پیا و جبالها سائر
و در ایام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را عقلمند اخذ
نمود بشانکه از ما عند الله گذشتند و بما عند هم
تمسک جستند بالآخره نازلیم مشعل و بحضرت
دیان وارد آوردند آنچه را که انجم سما سرور
سافط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیا
محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیان از سما
عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان با اسم
الذیان هذا علم مکنون مخزون فداود عناک و
انذناک عزامن عند الله اذعین فوادک لطیف
بعرف قدره و بعز بهائیه الی اخر بیان عز بیانیه
و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیه حرف
فوله تعالی ما نزل الحضره الاسد والفرد الاحد
المستشرق بالنور الصمد اسم الله الذیان و در مقام
دیگر میفرماید ان با مظهر الاحدیه الی اخر بیانیه

وهم چنین در مفاحی مخاطبای آباء میفرماید ان یا حر
الثالث المؤمن من یظهر الله ومعنی این اسم جزا
دهنده یوم جزاست و او حرف سوّم بود که باقیال و
ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل
ذکر این امر اعظم و نباء عظیم بوده و لکن احدی ملثقت
نه و در مفاحی میفرماید هذا علم عند الله لا عز
من کل شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت
عنایت فرماید بظهور کثر محزون که از نوزده سنه
نجا و زینماید و بعشرین نمرسد حال بایده منصفین
انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمت ان بر سنا
علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری عرض
مرضه است انسان را از عدل و انصاف محروم مینماید
حضرت دّیان را بظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل
فرح اکبر بجزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم
اکسیر و جفر کمان کرده اند فباطل ما ظنوا و هم یظنون

مقصود از کتاب بمثابه افتاب ظاهر و واضح و واضح
طوبی للشیخین کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی
بر شهادت دادند و شهیدش نمودند و هم چنین
ابوالفاسم و سائرین را فی الحقیقه خطبات ان نفوس
از حد احصا خارج این مظلوم این اذکار را دوست
نداشته و ندارد مقصود آنکه بعضی اکا شونند و چون
نطق نمایند اسم دیان را ابوالشور و جناب خلیلا را
که در بیان مقرر ما بد آن یا خلیلی فی الصحیفه از یاد کرده
فی الکتاب من بعد الصحیفه ان یا اسمی فی البیان او را ابوا
الدواهی نامیدند و بعد در صدر قطع سده مبارکه
افتادند و لکن الله اطردهم بقدرته و سلطانه و غما
لا نفهم انه هو الفضال الفیاض الحافظ الکریم در لیا
و ایام نبضت فیا م نمودیم بشان که اعراض از خراب
عالم منع نمود و مقصود جز اصلاح و اتحاد نا ضعیفه
و بغضا نبوده و نیست بشهد بذاک ما جری من قلمی

امام وجوه الخلق وما نطق به لسانى بين العباد
نسئل الله تبارك وتعالى ان يزيّن الكل بما يحب
يرضى ويؤيدهم على الانابة والرجوع اليه انه هو
القوى القدير يا محمد قبل على شهدائك فزيتكنا
لا ينقطع عرفه ولا ندائه ولا ذكره لك ان نشكر الله
في اللبالي والآيام بهذا الفضل المبين ونبشّر العباد
بالحكمة والبيان بهذا النبأ العظيم اولياد اذ قبل
مظلوم تكبير برسان وبجلايات انوار نير عنايت رباني
بشارت ده انا ذكرنا كل واحد منهم بما لا تغادره خزان
الأرض طوبى لمن عرف وفاز ووبل للعافلين وانك
از بعد سؤال نمود انه يظهر لك وعدا من الله رب
العرش العظيم عريضة بعدهم بساحت اقدس فائز
نحمد الله الذي عرفك امره وعلمك ذكره وهديك
الى صراطه المستقيم سينقى الدنيا وما فيها ويبقى لك
عملك في آيام الله وما جرى من قلبك في ثناء المظلوم

وذكره نسئله ان يؤيدك ويوفقك ويمدك بمجنود
البيان لهذا الناس وتقرهم اليه انه هو المؤيد
المقندر القدير ولحمد لله العزيز الحميد^{١٠٢}

هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان

يا اولياء الله في البلاد نوصيكم بالاستقامة الكبرى
في هذا الزمان الاعظم الذي به ارتعدت فرائض الاسماء
الامن شاء الله مالك يوم الدين فدحض المظلم
كتاب الله فاز بالاصغاء نسئله تبارك وتعالى
ان يقدّر لاوليائه ما قدره للذين طافوا العرش
في العشي والاشراق يا رضا جناب محمد قبل علي
عليك وعليه بهائى نامه ان راسا حث اقدس
فرسناد درهنكا ميكه سهام بلا از سحاب فضا
منوا تر بوده بخدا الله على ما اراد انه هو المراد في المبدء
والمعاد لله الحمد از نامه ان عرف محبت منضوع

حضرت ضیاء امام وجه عرض نمود و این لوح در جوا
نازل تا جمیع دوستان ان ارض را بشارت دهی
بعنایات و آیات منزله و رحمت سابقه طوی از برای
عبدی که با ستقامت فائز گشت امروز او هام
بعضی را اخذ نموده نسئل الله ان یحفظ اولیائیه
من شیئات العباد و اشاد اھم و یقدر لهم ما یرغمون
باسمه فی بلادہ بین عبادہ انہ هو السميع البصیر
یا غلام حسین طلب اذن نمودی للتوجه الی
مقام نصب فیہ علم انہ لا اله الا هو نسئل الله ان
یکتب لک فی لوح من الواح الفردوس الاعلیٰ اجر
القرب و الحضور و اللقاء ان ربک هو مولی الوری
لا اله الا هو المفید العلی الالهی این سنہ شد^{ید}
و اینچہ در او ظاهر شد حائل کشنه لذا در اذن
توقف نمودیم الی ان بانی الله باصره المبرم الحکیم از^{جوان}
مطلبیم اولیای ان ارض را مشتعل نماید بنار محبت

و منور دارد بنور معرفت اوست قادر و توانا
یا حرب الله زحمت کشیده اید و صاحب مقامات
عالیه شده اید این مقام اعلی را با اسم مالک اسماء
حفظ نمائید امروز روز حکمت و بیان است باید
کل باین دو نمسک نمائید و بندیر امر مشغول گردید
افغان سده میار که و اولیای مذکوره در صحیفه
منزله باید بتبلیغ امر الهی نمسک جویند و لکن بروح و روح
هذه ما حکم به الله في اول الايام البهاء المشروق من الدنيا
على افنان و اولیای الذین نبذوا ما عند الفؤاد متشبهین
بازیال رداء عنا به الله الامر حکیم

هوالتاظر الشاهد بالعدل

ایامیکه ارکان عالم از سطوت اهل ظلم مضطرب
و مرتعش بود این مظلوم من دون ناصر و معین
بر امر پیام نموده فیامیکه اکثری خود را منحصر
مشاهده نمودند و چون بفوت و قدرت الهی

افتاب حقیقت از خلف حجاب اشراق نمود از پس
 پرده ها طین و ذباب ظاهر و بر اعراض و اعتراف^ض
 قیام نمودند و حال رصد اضلاع نفوس مقدسه
 مطمئنه برآمده اند نشنوبندای مظلوم را و بطین
 ذباب از رب الارباب غافل نشود و از رحون
 مخنوم باسم فہوم بیاشامید و بافون ابھی ناظر
 و منوجہ باشد الیہاء علیک و علی من فاز
 بالاسفنامہ الکبریٰ فہذا الامر العظیم

بنام دانای بی‌نا

10

جمع اهل ارض را از قلم اعلا بایام الہی بشارت دادیم
 چون مہمات رسید و جمال موعود از سماء امانازل
 کل اعراض نمودند و بر قشش فتوی دادند مگر نفوس^{سبک}
 از رحون مخنوم اشامیدند و از غیرون چشم و دل
 برداشتند صد ہزار حسرت و اسف از برای نفوس^{سبک}
 ہوم الہی را ادراک نمودند و بشارت ان فائز نشدند

فسم بافتاب حقیقت از برای این روز مبارک شبه
و مثل نبوده و نیست هر عمل خالصی که الهیوم الله ظاهر
شود او سپید اعمال است ابد و سنان حمد نماید
و خود را بمنز خرافات این وان از مقصود عالمیان
محروم نماید بشنود و بایستد و بگوید شاید
نشتگان از فرات رحمت رحمن بیاشامند و مردگان
از سینه الله بجات ناز و فائز شوند آنه بنطق و
بقول الله الحمد في كل حين

هو الشاهد السميع البصير

يا طالب ان المظلوم توجه اليك من سطر السجى و يذكرك
خالصا الوجه الله رب العالمين ان المظلوم يناد
في السجى و يدع الكل الى الافق الاعلى المقام الذى فيه
تنطق السدرة انه لا اله الا انا العفور الكريم قد ظهر
ما كان مستورا في علم الله و مستورا في كتب النبيين
و المرسلين هذا يوم فيه بشرنا العالم به من قبل

ان اخرج القوم من الظلمات الى النور وبشرهم
بأيام الله كذلك نطق لسان الوحي من قبل وفي هذا
الحين فلما ملاً الأرض فاح الله هذا يوم نزل ذكره
في الفرقان يوم يفهم الناس لرب العالمين أيّاكم
ان يمنعكم الهوى عن مولى الورك ضعوا ما عندكم وخذوا
ما احسرتكم به من ان عليهم حكمهم فل هذا يوم الله
لا يذكر فيه الا هو يشهد بذلك كل منصف بصير
باملاً الأرض فلما ظهر الفيوم وينادي ما اوجه
الرحيق المخوم ويقول ان اسرعوا يا قوم ثم اشربوا
منه باسم ربكم المعطى الكريم انا نوصي الكل بالاسئفا
الكبرى في هذا الامر الذي به ذلك افدام العدا
والعرفاء والامراء الامن شاء الله مالك هذا اليوم
البديع سوف يأتكم من يمنعكم عن الله وبأمركم بما
عنده من همزات الشياطين كذلك اخبرناكم اذن
النور مشرقاً من افق العراق وفي هذا السجى البعيد

ان اشكر ربك بما فرئت بهذا اللوح الذي به يعني
 ذكرك بدوام الله العزيز الحميد ان احفظ هذا الملفا
 باسم ربك مالك الانام ثم اذكره فكل يكور واصل
بنام خداوند یکتا

امروز ملکوت الهی با نوار شمس ظهور منور و پر نور
 افتاب فضل عالم را احاطه نموده و این یوم مبارک
 در کتب و صحف و ذر الهی مسطور و پیوم الله معروف
 طوبی از برای نفوس سبکه اشارات قبل و بعد و شبهات
 اهل علم و جمل ایشانرا از مطلع اسما و صفات الهی محرم
 نمود جمیع من علی الارض منتظر این یوم بودند و چون
 افق عالم بنیر ظهور اسم اعظم روشن شد کل معرض
 مشاهده شدند الا من شاء الله بکبر قدح عرفانرا
 باسم محبوب امکان و از او بیاشام و بر مرده کان
 وادی ضلالت و غفلت میذول و ارشاید از کوثر
 رحمان و رحیم سبجانی زنده شوند و بشعور ایند از افرح

بذكرى آياك ونوحجي اليك وقل سبحانك يا من
 بك فتح باب السماء ونطق عندليب الوفاء فملكوت
 الأنشأ أسئلك بالكلية العلياء والأفون الأعلى بان
 تؤيدني على ذكرك وثنائك وتوفقي على الاستقامت
 على امرك لا اله الا انت المفند والحكيم

13

هو المبین الصادق الامین

كنا ماشيا في البیت وسامعا حديث الأرض اذا ارتفع
 النداء من الفردوس الأعلى يا ملاء الأرض والسماء البشا
 البشارة بما قبل على قبل اكبر الى السجى في سبيل الله ملك
 الفرد ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العليا يا هل
 سفينة الحمراء افرجوا بما ورد الامين في حصن مبين
 وسجن مبين في سبيل الله رب العالمين امروا روز روز
 نشاط وانبساط است لعمري درملاء على بساط فرح
 كسره شده كه بر چیده نشود چه كه امرو وعشا و مدینه

وفاق و انفاق بکمال شتیاف جان را در سیل نیرافان
انفاق نمودند و فدای مقصود بکثا کردند سطوت
ظالمهای خونخوار منعشان نمود و آتش غضب سبعی
ایشان را از توجّه باز نداشت امروز در مدینه عشاق
نغمهها مرتفع و زمزمهای لطیف روحانی مهوع طوبی
از برای اذانپکه با صغافا نرگشت و از ندای احلی و صر
فلم اعلی محروم نمایند از ارض طای و پا خبرهای ناز و سیه
حضرت پادشاه ابد الله جمعی را اخذ نمودند از جمله
دو نفر از اهل بها و سفینه حمرا را مع آنکه کل شاهد
و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و نهضت
نفوس اتم بوده و هست و سبب و علت این اخذ از افراد
مذکور آنکه بعضی از مکثوبات و اوراق در خانها و بازارها
یافته اند که مشعر برخلاف ارادی دولت و ملک بوده
و کمان نموده اند بعضی از این حزب بوده قسم بافتاب
حقیقت که الهود از افق سجن عکا مشرف و لایح این حزب

لا زال اذا اعمالنا لا يفته وافعال مردوده مفندس
 ومبرل بوده وهستند اين امور وامثال ان اذا ازل قوم^{است}
 اهل بها من غير سر و حجاب آنچه را که سبب انفاث
 واتحاد عباد است وهم چنين علت عمار بلاد امام وجوه
 احرا و علماء ذکر نموده اند باميد آنکه اثر فساد و نزاع را
 از ارض بردارند و سلاح عالم را با صلاح تبديل نمايند
 حق شاهد و نفس مبارک پادشاه ابد الله کوا هست
 براچه ذکر شد چهل سینه ميشود که انچه حزن بحث
 سياط ظالمين ميشود بيشه که اطفال را هم کشته اند چه
 مفندار از اين را که امام وجوه ابناء سر بر پند خانه
 و اموال را هب و غارت نمودند مع ذلك احدی
 از اين حزن لم و بهم نکفته و بردفاع قيام ننموده از^{جمله}
 حکايت وارده در عشق آباد وهم چنين در ارض صاد
 وارد شد آنچه که سبب حنين خامه و نامه کشت
 امر منکری که سبب حزن اکبر شد آنکه شخص معروفی

از جانب بزرگی در عکا وارد و مطالبی اظهار نمود
نمود باینکه از آن مطالب ذکرش بپیچیده جا پزنی که
ظلمت ظلم نور عدل را مسنور نموده بدیو کرده نفسی
مشاهده نمیشود که نفسی لله بر آورد و عرایض مظلومها
عالم را بشنود هل من ذی اذن لسمع ما ورد علیها
و هل من ذی عین لری عبرتنا نسئل الله ان یزین
الامرآ بطراز العدل والعلماء بنور الانصاف و یؤید
علی الرجوع الیه انه هو العفاد الثواب و چون مطالب
ان شخص مقبول بنقادی او و مرسل بر عناد قیام نمودند
سید بزرگوار پرا از او لادرسول و ذریه بنو لادراض
صاد شهید نمودند و بعد جسد او را طهر را خنند
و قطعه قطعه کردند بذلک ناحیة الاشیاء و لکن
القوم فی غفلة و ضلال و از آن یوم الی این امر کمال
ظلم و عناد ظاهر اموال بنحرب مظلوم را هر یوم با ستمی
نموده حال سندهای متعدده در دست موجود و لکن

قد ظهرت سیادته فی علم الله رب العالمین

مستور الی ان یاتئ الله بنور عدله از جمله نفوس مأخوذ
در ارض طاسیاح افندی بوده مولای او چون این خبر
منکر را شنید خوف از کاش را اخذ نمود از بیم آنکه سر ^ر
مکنونه ظاهر شود و بغضای مخفونه با هر کرد ^{ز الله} سجا
مع آنکه حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ^{حظه} ملا
عدل را داشته و بقدر وسع در عمارت بلاد و راحت عباد
ساعی و جاهد مع ذلک نفوسیکه از عنایات ملوکانه
بمقامات عالیه رسیدند و صاحب حربیه شدند
و ضد ضرائش نموده اند و لکن آن حضرت از عداوت ^{نک} خا
ببخبر باری چون خبر اخذ سیاح را شنید در ارض یا
نار ظلی بر افروخت که شبه و مثل نداشته که شاید
با این اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد اما حکایت
ارض پاد در شب بیست و سوم رمضان المبارک نواب
والا حاکم آن ارض با حرام مرصاد و ضد اولیای الهی
نمودند و جنابان افا علی و افا اصغر علیهما بهاء الله

و در حقه را در جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند
با کما شنه والا حاجی نایب با خفت تمام از دو مظلوم^{را}
بجسور میبردند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب بحبس
میفرستند و در حبس از فرار مذکور و خوار فانیه
اخذ فرموده مرخص مینمایند و بعد مجدد با مروالا
این دو نفر را مع چند نفر مظلوم دیگر میگیرند و اسامی
ان نفوس مقدسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور
و مرقوم و در آن محل که اخذ مینمایند ان مظلومها^{را}
بازنجیری بندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب
و سنگ و زنجیر میزنند تا آنکه بجسور و الا میرسا^{ند}
بسیار خوشوقت میشوند و بعد علماء را حاضر مینمایند
و تحریک میکنند لله الحمد ان نفوس مقدسه با ستم^{ند}
کبری ظاهر سطوت ایشانرا از صراط مستقیم منع ننمود
و غضب از نور پهن محروم نساخت آنچه سؤال نمود^{ند}
جوابهای شای کافیه شنیدند و بعد امر بحبس^{شد}

و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار
 والا جلالت الدوله افان شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر
 و شیخ جعفر و هم چنین افان سید علی مددس باد و پسر
 وجعی دیگر از علما احضار مینمایند و افان اصغر مظلوم را
 در حضور طناب میاندازند و شش نفر دیگر را با آن
 جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز میبرند پشت
 تلفرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملا محمد را کردن
 میزنند و جان نداده شکمش را پاره میکنند و سنکس را
 مینمایند بعد جسد اطهرش را میبرند در محله دیگر
 انش میزنند جناب افان علی را هم در ب خانه یکی از علما
 سر میبرند سرا بالای نزه میکنند و جسد مطهرش را
 نشانه حجرهای بغضا مینمایند و از فرار مذکور
 عارف ربانی ملا علی سبزواری را در ب خانه شیخ ^{حسن}
 میآوردند و لکن آن مست باده الست بخلو میفرماید
 در ارض طف سید الشهداء روح ما سواه فدا فرمودند

هل من ناصر ينصرني ابن عبد مېكويد هل من ناظر ينظرني
سبحان الله اذا بنكله عليا بنرا نقطاع مشرق تشهد
انه شرب رحون البقاء من ايا دي عطا ربّه المشفق
الكرهم رحون محتوم بفسمي اخذش نمود كه از عالم و عالميا
گذشت و جانرا كه اعزاشياء عالم است در سبيل دوست
فدا نمود او را هم سر بر پند و بدن مباركش را سنك
باران كردند جذب و اشپان عشاق دران يوم
ملا اعلی را منجر نمود ايا در دنيا نفسی يافت میشود كه
وفي الله اغنام را از ذياب حفظ نمايد ايا ملوك
ارض جميع امور را بحفظ نفس خود مخصوص نموده اند
ايا در پیشگاه كرسی عدل الهی جواب چه مېگویند یا نه
یا دارای گفتار و مطلع اخبار بكساعت بر مظلومهای
ایران بكذر و بیپن مشارق عدل و مطالع انصاف
زهر شمشیر اصحاب اغصاف مبتلا اطفال بی شهر
مانده اند و عیال در دست اشفیا اسیر زمین از خون

عشاق نکار بسته و ز فرات مفریب عالم وجود را
مشتعل نموده یا معشر الملوك شما مظاهر قدرت
و افتداری و مشارق عزت و عظمت و اخبار حق ^{اید}
نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل
بادهای تند ضغنه و بغضا مصایح برو تقوی را
خاموش کرد در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانه بر اجساد
سوخنه مطروحه مرور نمود و از هر پزیرش اینکلمات
عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل پراز خون
دوستان خود را در بختید و شاعر بنشینید اگر برگردار
خود آگاه شوید سر بصر اگذارید و بر عمل و ظلم خود
نال و ندبه نمائید ای حزب کمره اطفال را چه کناه
ایا دران ایام بر عیال و اطفال ان مظلومان که رحم
نموده از فرار مذکور از حزب حضرت روح علیه ^{الله} سلا
و رحمت در خفه فوئ فرستادند و محض شفقت
مظلومان یاری نمودند از حق میطلبیم کل را نائید

فرماید براجحه رضای او در اوست یا اورا^ق اخبار
 در مدن و دیار ایا چنین مظلومان را شنیدید و نو^{حه}
 ایشان بسمع شمار سپید و یا مستور ماند امید آنکه
 نجسس فرمایند و براعلا^ی آنچه واقع شده قیام کنند
 شاید نصابی مشفقانه و مواعظ حکمانه عباد^ق را
 آگاه نماید و بطراز عدل مرتین دارد یا مهد طوبی
 لك تشهد ان الله كان معك اذ نطقت بالحق تشهد
 انك شربت رحون الشهادة في سبيله وفديت نفسك
 لاعلاء كلمته تشهد لسانه و قلبه بانك بضرب دين^{الله}
 حق النصر و صبرك فيما ورد عليك من عباد^{فلین} الغا^{ند}
 و جناب افا محمد باقر اذرب خان^{ند} صدراعظم اسرید
 و سنکسار نمودند دو برادر را هم میبردند مبدل شاه
 افا اصغرا سر می برند و افا حسن را مبدل و استبد بضر
 چوب ناسر میدان یکی از ملازمان شاهزاده باو که از^{همه}
 کوچکتر بوده میگوید بپا و بدبگو من ترا میخرم و پول مید^{هم}

ان نونھال بستان محبت لکے جواب میگوید چه بگویم
تو با نچه مأمور مشغول شو و عمل نماید ان چنین ظالم
شمشیری بر پهلوی مبارکش میزند و چند نفر دیگر
با فیه ان جسد مقدس را قطعه قطعه میکنند و ظالم
دیگر نیز بر سینه که مخزن حب ربانی بود میزند بعد
می غضب می آید و سرد را جدا میکند و بر سر نیزه ^{بند} می نماید
و میرند خانه افاشیخ حسن میزند و بعد عمل نموده ^{اند}
انچه را که بهیچ نفسی ز قبل و بعد عمل ننموده و چشم
ابداع شبهش ندیده و از قرار مذکور شیخ بهر غضب
انعام داده و بعد سرد را در محلهای میگردانند و اجساد
مطهره را بر خاک میکشند و خلون با سنگ میزنند
و میزنند در کودالها میزنند و نواب و الا امر میکنند
شهر را چراغان کنند و بعیش و عشرت مشغول گردند
و مبارک باد گویند و ان شب مکرر در رب خانه ^{شهادت}
مظلومین جمع میشوند و ساز میزنند و اهل و عیال

مظلومان از خوف و ترس در دایره خود میبندند
دیگر حق آگاه است که چه گفتند و چه کردند و بران
مظلومان چه وارد شده پیران جناب ملا محمد
دو نفر را مرخص میکنند بروند سصد تومان بیاورند
انچه نا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند
نفسی را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست بان
نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند ان ربنا هو العليم
الخبیر يك نفس هم از ان نفوس بکلمه نطق فرموده
که بسیار مؤثر است چنانکه نواب والاحلال الدوله
بیکی از ان نفوس مطمئنه موفقه فرموده انکار کن
و نبری نما تا خلاص شوی ان پیر مدینه بیان فرمود
چهل سالست من منتظر این بوم بوده که در پیش سپیدم
در سبیل الهی بخونم و نکین شود از این کلمه مقامات
محبت و عشق ظاهر و هویدا شود للعارفين و از فواریه
نوشته اند این امور شایعه و افعه از حضرت پادشا

ایران آید الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه
چند سینه میشود که حضرت پادشاه آید الله بر آفت
و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده اند این حکم
و امثال آن از نوایب ظل السلطان صادر گشته و گفته اند
چون خبر اخذ سیاح داشتند باین اعمال خواسته
رفع بعضی نوهات را نماید العلم عند الله لیس لنا
ان نذکر ما نعلم نسئل الله تبارک و تعالی ان یعرف
حضرت السلطان ما کان مسنودا عنه انه هو السامع
المجیب چندی قبل هم او را فی در پیوت و محلات یافته اند
و بحضور ارفع اشرف پادشاه آید الله برده اند بعضی
از اعدا نسبتش را بیایه دادند ان حضرت فرمود تا جای
از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی
که بحضرت عبدالعظیم پناه برده و در اینجا ساکن و بعد
حکم فرمودند او را اخذ نموده از سرحد ایران خارج
نمایند و بعد از اخراج او مجدداً در بعضی پیوت و اسوا

هر یوم اوراقی بدست افتاده و در آن آنچه که سبب و علت
فته و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهده
ورقه حکم اخذ و تفرات این حزب شده و این دو نفر
قسم یاد نمودند و بکمال عجز عرض کردند که از فضل الهی
از پال این حزب مقدس و مبراست چه که این حزب
دولت خواه و ملت خواهند و از امثال این امور نا لایفه
کاذبه فارغ و از ادباری بعد عدل الهی و همت حضرت
پادشاهی وجد و جهد ملازمان دولتخواه صاحب
ورقه اخذ شده اسمش احمد از اهل کرمان او را
اخذ نمودند و قرار کرد بر عمل خود و از سبب و علت پند
عرض نمود عداوت با حزب با پی حرا و داشت بر تحریک
این ورقه و مقصودش از این عمل مردوده آنکه این
حزب مظلوم را مجدد مینماید و کل میدانند که این
ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و بنابر
بغضا مشتعل است چه که او از حزب مخالف است و عناد

بمشابه افتاب ظاهر و واضح یا سلطان افسمك^{الله} بعد
 و سلطان و بمظاهر فضله و مشارف اياته اينكه
 تخلص فرمايند تا صدق انبى مظلومان و عدم فساد
 و خير خواهى شان در پيشگاه حضور حضرت شهنشاهى
 واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بافتاب جففت
 اين خرب دولتيخواهند چه كه عاقلند دثارشان
 اداب پسنديد و شعارشان اخلاق مرضيه^{سید} و خا
 اميدانكه از پرتو افتاب عدل حضرت پادشاهى اهل
 عالم بطراز راحت و اطمينان مزين و منور گردند
 الامر و الحكم فى قبضة فدره الله رب العرش العظيم
 والكرسى الرفيع

زیارت

بسمی المحزون المسرور

يا قلم الاعلى فداك المصيبة الكبرى اللى بها ذابث
 اكباد الاصفياء و ناحت الاشياء و سكان مداين

الاسماء فلنور الساطع من افق سما العطاء والروح الذي
به احيى الله اهل الفردوس الاعلى والسلام الذي
جعله الله فخر الاسلام والصلوة الظاهرة المشرفة
من افق ارادة الله مالك يوم الحجاز عليكم يا مشارق
العز والعطاء ومطالع الانقطاع في الابداع ومصادر
الانفاق في الافاق اسشهد بذكركم انجذبت افق
العشاق وظهر حكم الاتحاد والانفاق في يوم الميثاق
بصعود ارواحكم استبشر الملا الاعلى وبانوار وجوهكم
تنورت مدائن العز والبهاء اسشهد بمصيبتكم صاحب
الصخرة وارتفعت الصيحة وذرفت دموع اهل الجنة الا
اسشهد بكم وبنور اسئفامكم نزهة ديباج كتاب الوفاء
في ناسوت الانشاء ومجزنكم فيما ورد عليكم ناح قلب
البهاء وصاح قلبه الاعلى وانقطع الفيض من سحاب
الفضل والعطاء اه اه يا كفو الوفاء اه اه يا مشارق
الانوار في سما الذكر والثناء بمصيبتكم منع بحر البيا

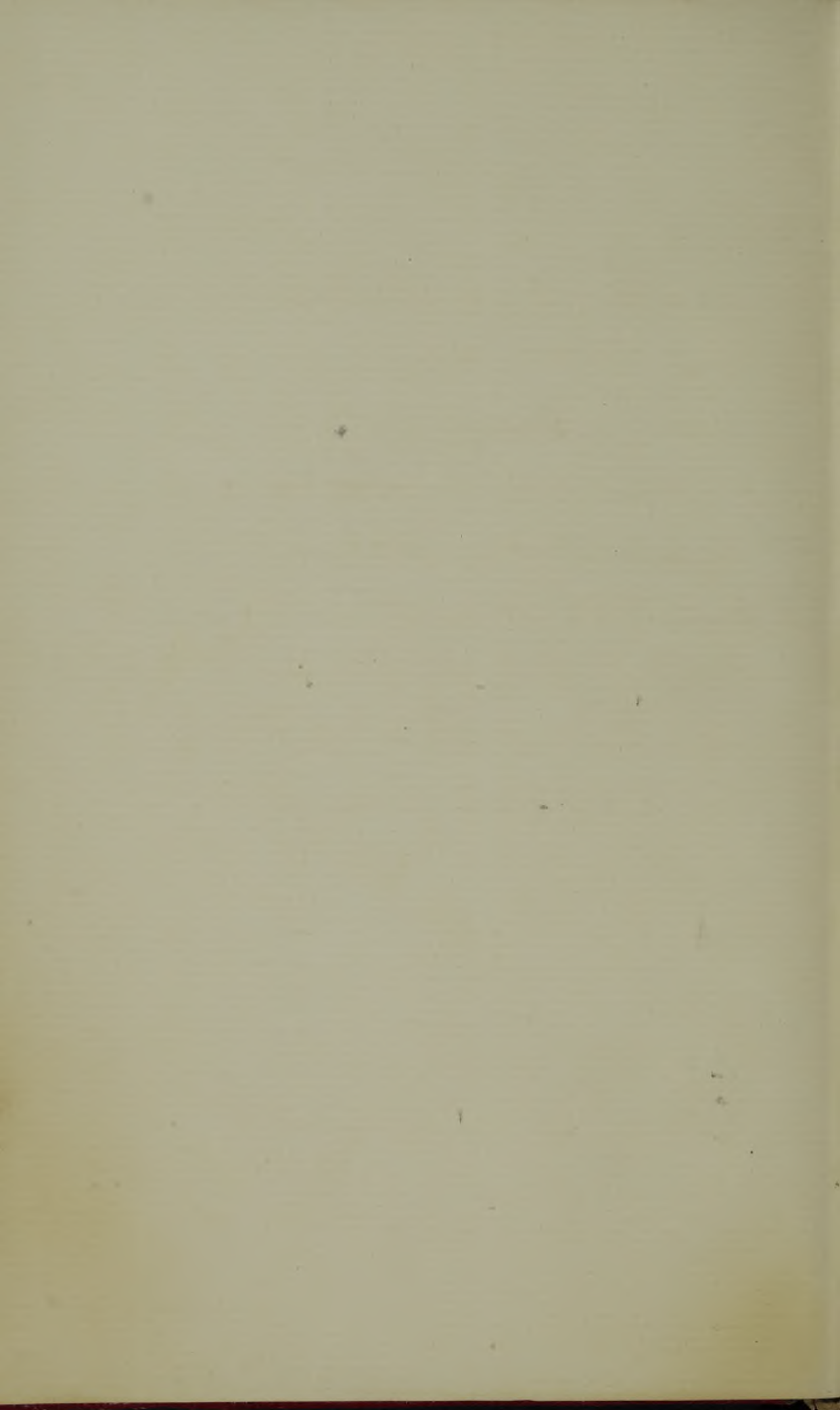
عن امواجه والدره عن اثمارها والشمس عن ضيها
ان المفربين صاروا وداروا في الصحارى والبرارى
وفي الجبال والبواري ليجدوا قطعان اجسادكم
واجسامكم ويجدوا منها عرف محبة الله موجدكم
ومحبوبكم ومفضودكم ومعبودكم ومحسبكم طوبى لكم ولن
حبكم وهزوركم وهزور زائرکم اشهد انکم فرقة
بالمقام الاعلى والذوق العلى وبلغتم مقاماً
يعزبکم الله بنفسه ويعزى ابنائکم واهلکم وذريائکم
فاه آه من ظلم احرف به افدة الجنة العلى و
اهل مداین الانقطاع خلف فلزم الکبرياء طوبى لكم
يامشارون النور بين الورى وطوبى لكم يامطالع الاسماء
في الانشاء فدكان المظلوم ناطقاً بذكرکم وثنائکم
وما ورد علیکم فی سبیل الله حضرت امام الوجه
طلعة من طلعات الفردوس الاعلى نادت
وقالت يا محبوب الارض والسماء محزونك كاد

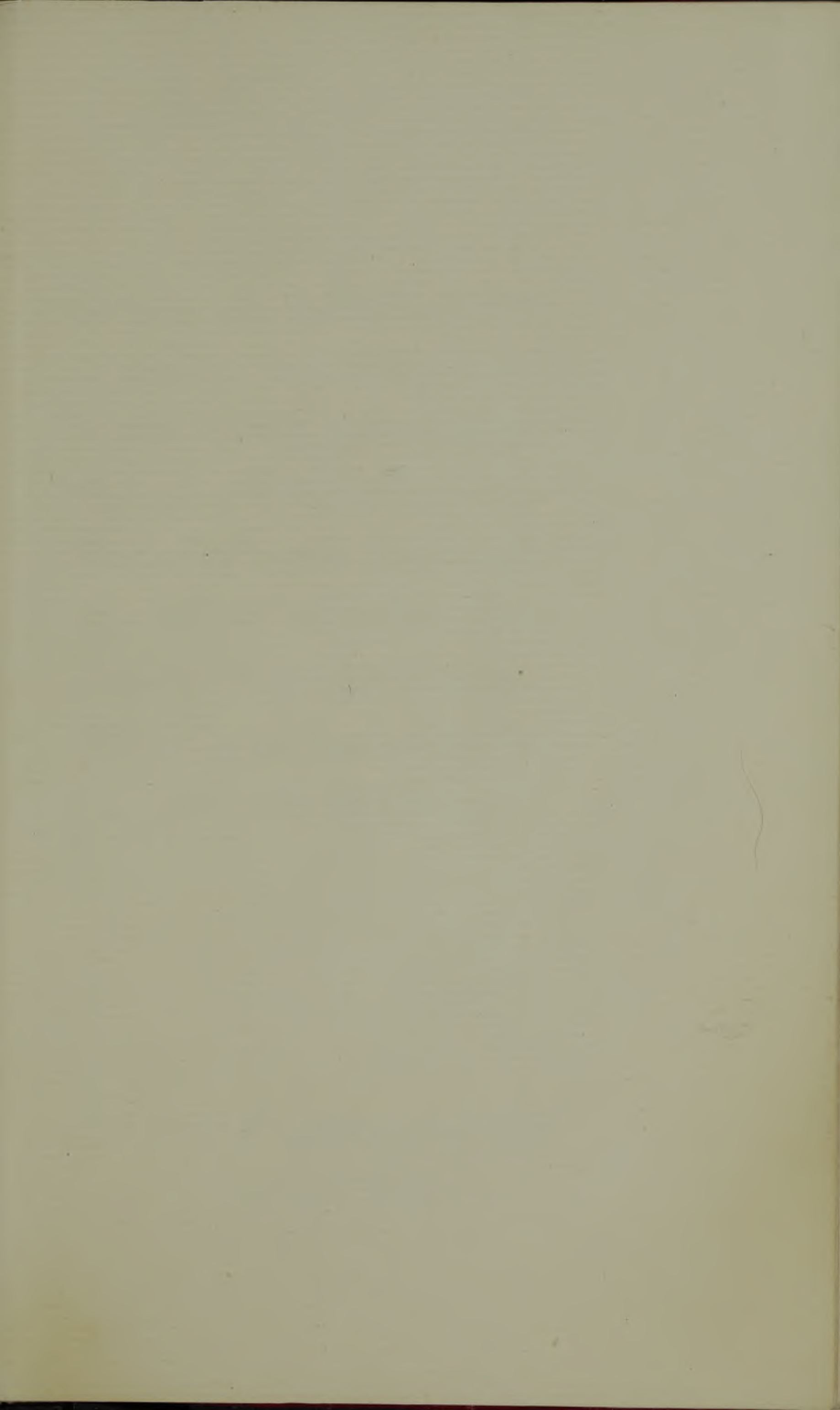
ان يرجع الوجود الى العدم ارحم على العالم يا محبوب القدم
ان الروح الامين فهذا الحين نزل من اعلى مقامه
بغير من الملائكة والروح ليزودا وليا لك واحبا لك
الذين شربوا دهن الشهادة في سبيلك فاه آه
يا فوارس مبدلت الانقطاع فاه آه يا مطالع اسرار
الشهادة في الابداع اشهد بمحببتكم بكت عين الله
في مقامه والعلم الاعلى امام وجهه اشهد ان
الايات تنوح لبلاياكم والبيئات نصيح لرزاياكم
لولاكم ما ظهرت اسرار العبودية بين البرية ومقامات
السليم والرضا بين الخليفة انتم الذين بغيامكم على
الامر قام العباد على ما اراده الله في المآب اشهد
بكم فتح الله باب الجود على مظاهر الوجود ونزع عن
ادكان الصفوف والجنود اشهد باقبالكم اقبلت الكائنات
الى مطلع الاسماء والصفات ونوحيكم نوحجت الممكنات
الى منزل الايات وطوبى لارض تشرفت بقدومكم ولمنا

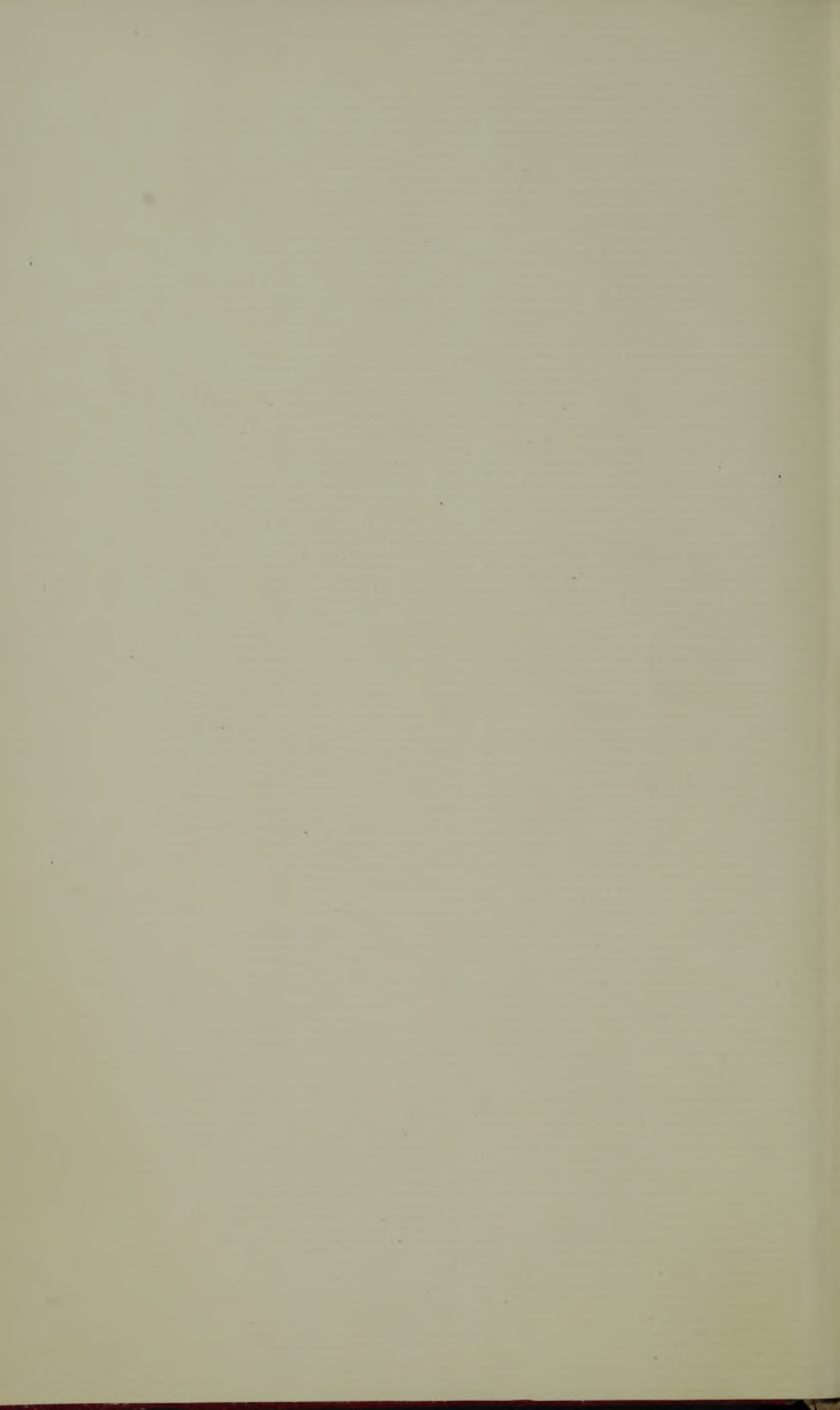
تزيّنك بدمائكم ولحلّ جعله الله محلاً لقطعائكم ابدانكم
بحزنكم منعت شمة الله عن سريانها والفلم عن جريانه
وعرف عن ^{القبض} نضوعه اشهد ان ام الكتاب ناح عليكم
نبابة لامهائكم وصاح حوريات الغرفات عوضاً
عن اهلكم واخوانكم طوبى لكم ولاولكم واخركم وظاهركم
وباطنكم ورحمة الله وبركاته سبحانك اللهم
يا الهى سبحانك اللهم يا مفضوكم سبحانك اللهم يا رجاؤ
اسئلك بدماء هؤلاء وفتحات اجسادهم وباسفياتهم
وصبرهم واصطبارهم وباشغالهم بنا ومحببتك وتوجههم
الى انوار وجهك وبذكرهم واقبالهم فى ايامك وبانفاس
ارواحهم فى سبيلك وبخشوعهم وخشوعهم عند ظهورك
واوامرك واحكامك ان تزيّن افئدة الاخراب بنور
محببتك ومعرفتك ثم وفّق امرأ ارضك وعلماؤ
بلادك على اجراء العدل والانصاف فى مملكته ابر
نرى اصفائك بين ايدي الظالمين الذين يندوا

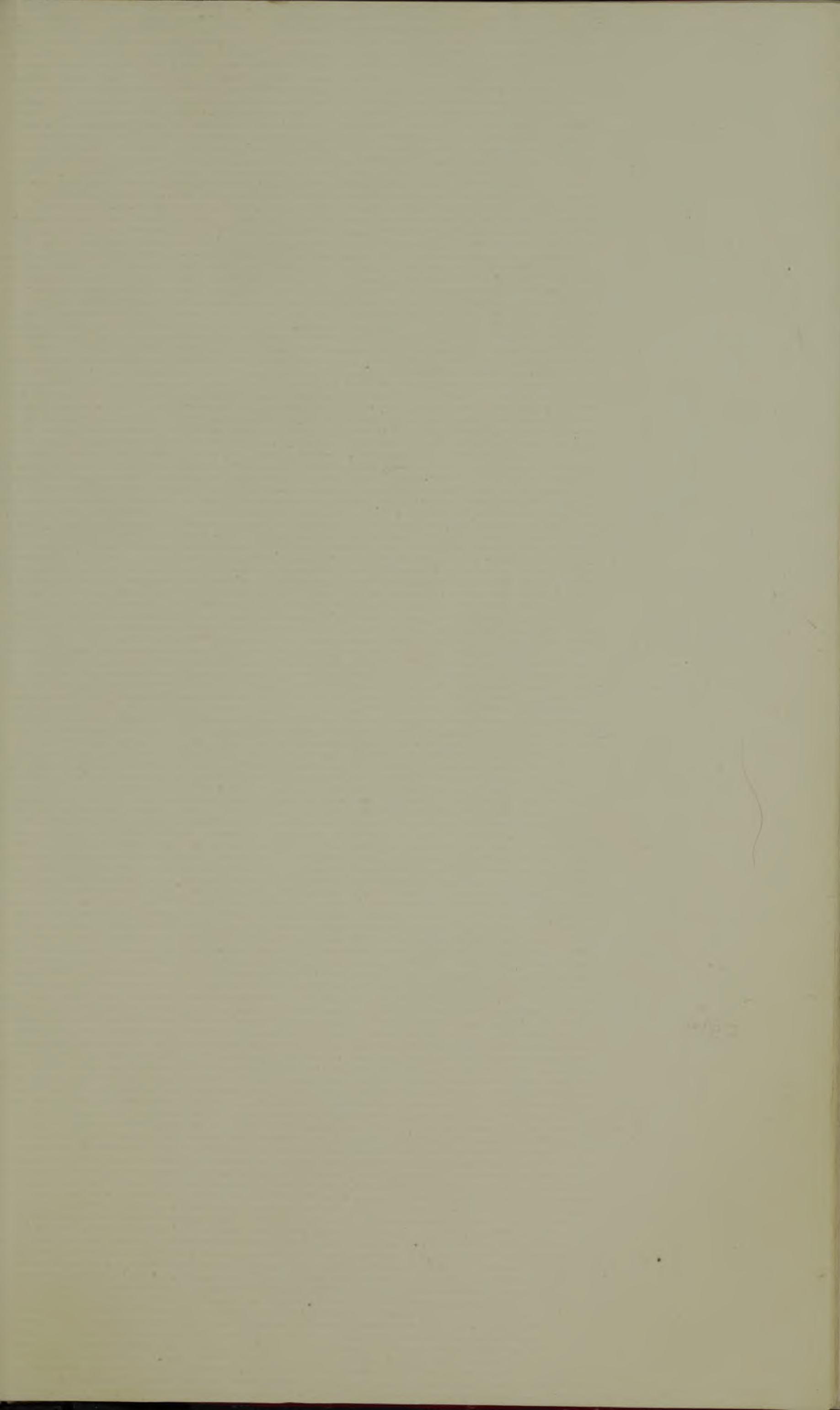
عهدك وميثاقك وكفروا بنعمتك وجادلوا بآياتك
اسئلك بامواج بحر رحمك والافوار الساطعة من
افق الواحك وبالذين نبذوا دونك واخذوا ما
انزلته من سماء مشيتك وهوا، ارادتك ان تبدل
ذلك ولهائك بعزك وفقرهم بغنائك ثم اسئلك يا اله
الاسماء وفاطر السماء بالدماء المسفوكه في سبيلك
يا مولى الورك ان تغفر لي ولأبى ولأخى ثم افصحوا بحجى
وما اردته من سماء فضلك وشمس عطائك انك انت
العفاد الثواب المقنن المشفق الكريم

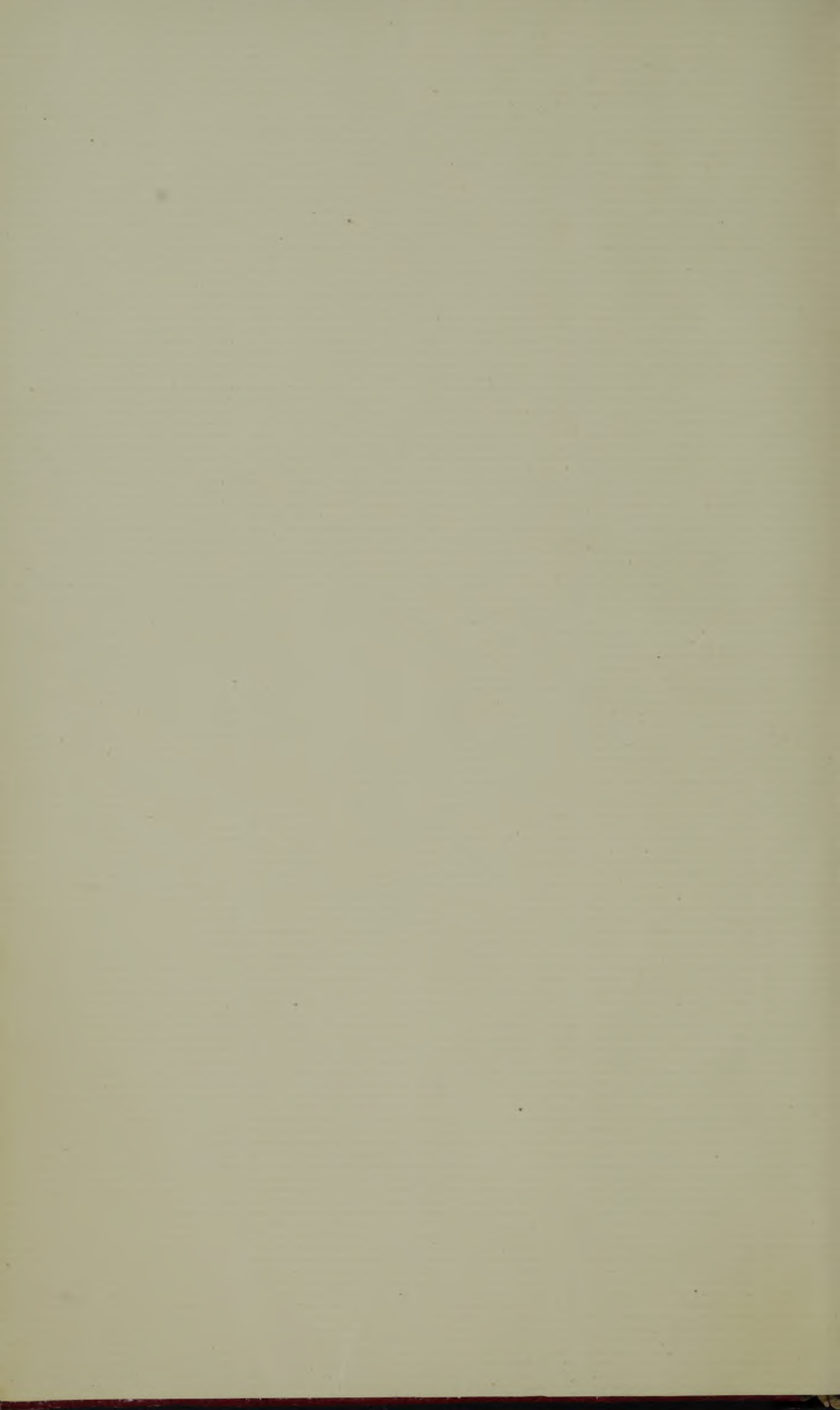
كتبه عبد فاني حيدر على اسكوته في نوزدهم شهر ذى
الحججه
س ١٣٠٩ هـ

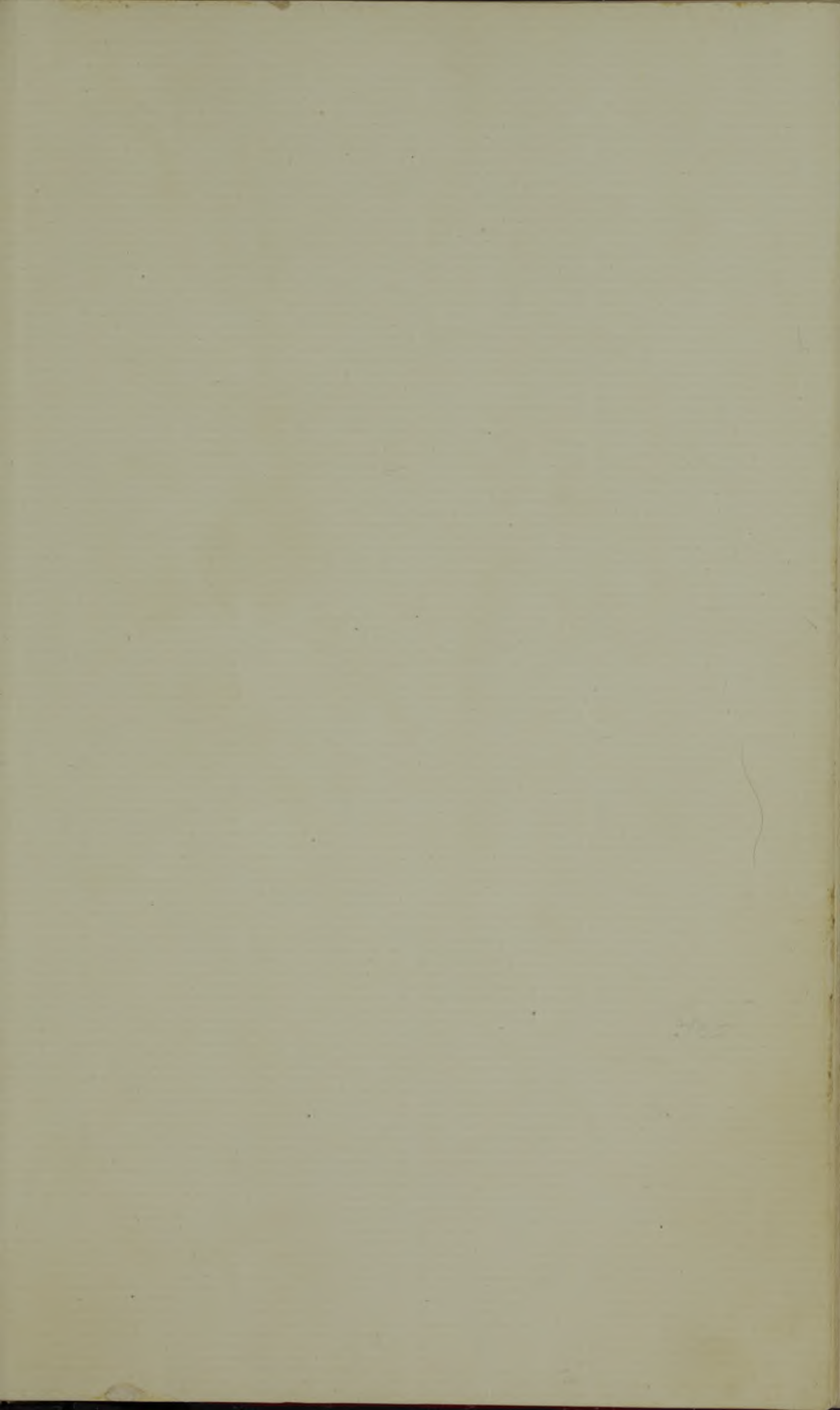


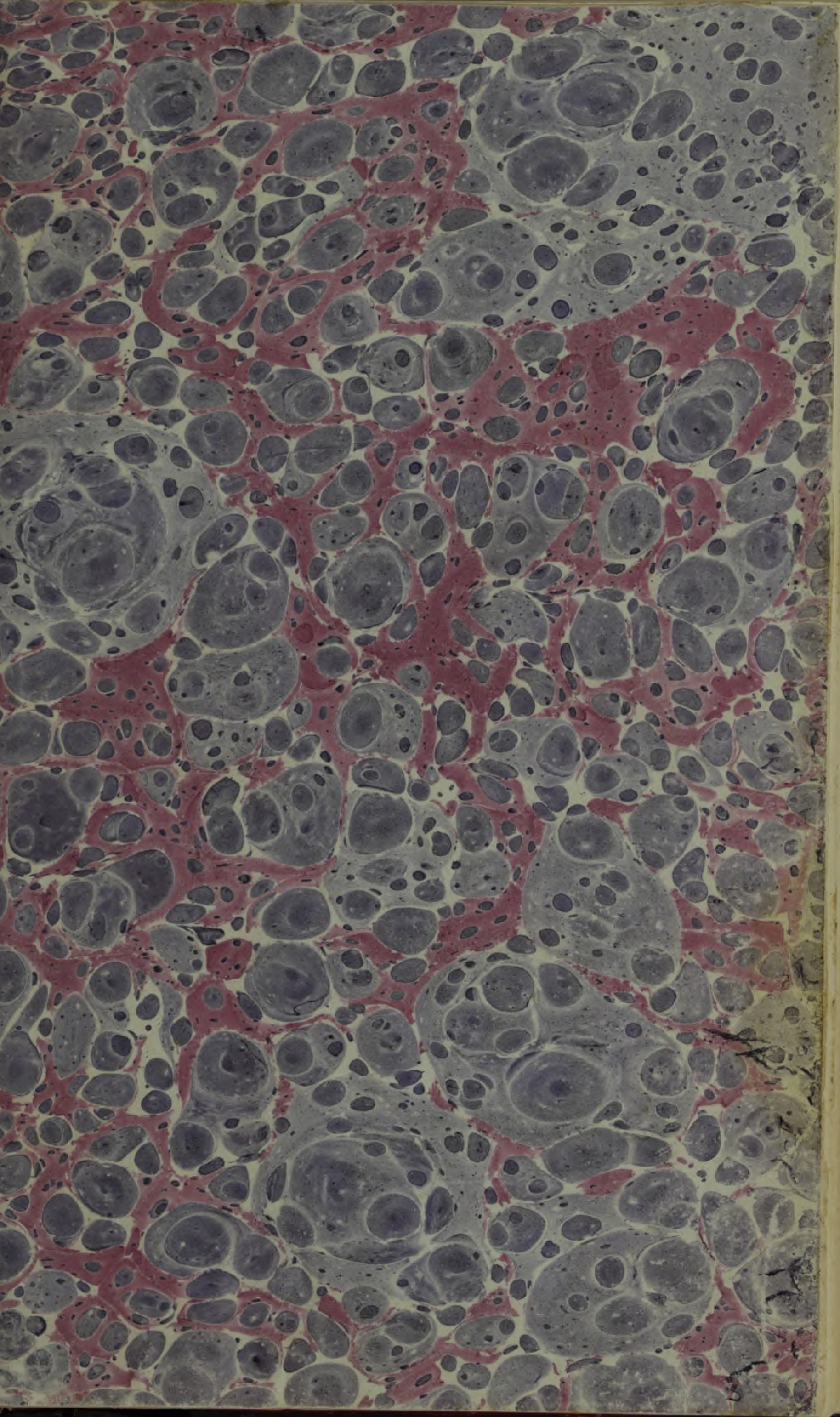


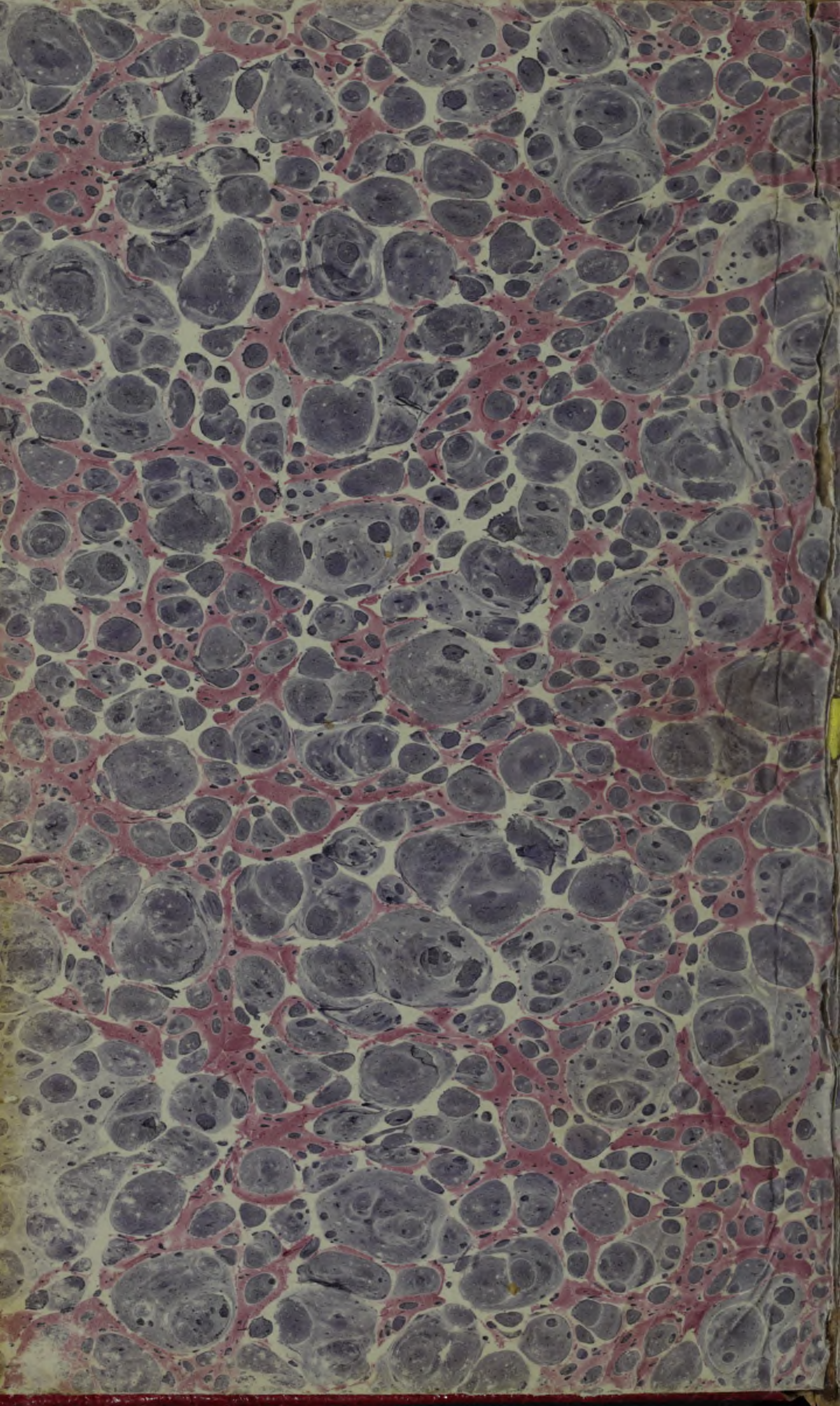












جناب دکتر محمد افغان - این کتاب را در تاریخ
۳ شهر العزّه ۱۳۲۲ برای تهیه سواد عکسی بلجنه ملی
۵۴ / ۶ / ۱۹
محفظه آثار و آرشیو امر مرحمت فرمودند و پس از تهیه فتوکپی
عیناً عودت یافت مشاره الیه قصد دارند اصل کتاب را -
بدارالانار بین العللی ارض اقدس تقدیم نمایند .